

67



بازرسی شد  
۶ - ۳۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

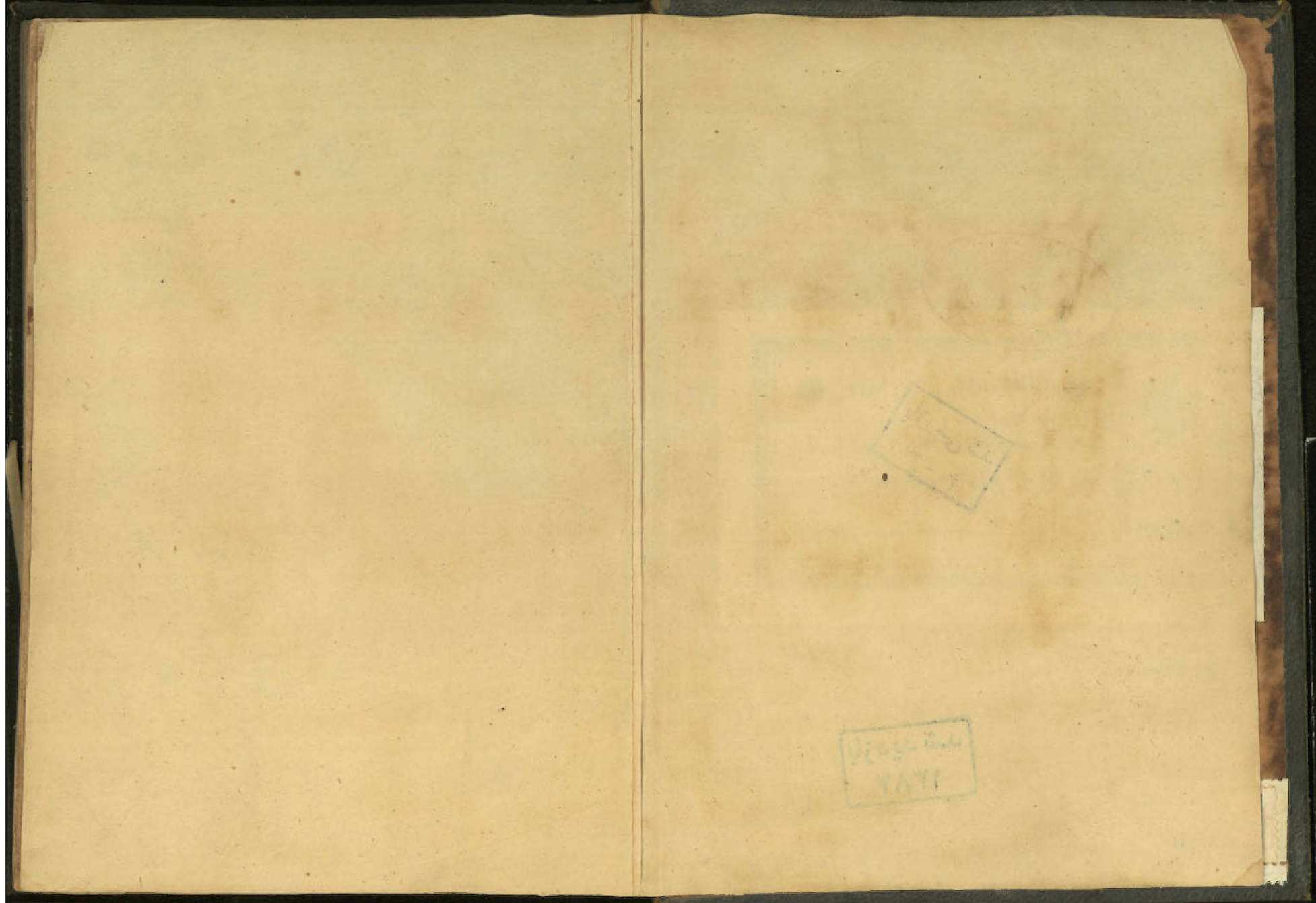
۸۸۰۱ - مخ

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: کتاب اللغایه فی الفقه	
مؤلف: فراه (ابن محمد حسین بن السعد البغوی)	
موضوع:	شماره قفسه: ۹۴۸۸
شماره ثبت کتاب:	۷۹۱۱۷

خطی - فهرست شده  
۹۴۸۸

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20





1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30













ای کتابی است که در این کتابخانه موجود است

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

کتاب النکاح

کتاب النکاح قال الله تعالى ولقد ارسلنا رسلا من قبلك وجعلنا لهم ازواجاً

نکاح از سنت انبیاست علیهم السلام هر کس که نفس او بنکاح میل دارد سنت است

که زن کند اگر بکاوین و نفقه قیام تواند کرد و اگر زن باشد شوی کند و اگر یارندارد

شهوت را بوزنه برد و ام بشکند چنین فرموده است رسول ص و اگر نفس او بنکاح

میل ندارد فاضلتان باشد که بعبادت مشغول شود وزن نکند و چون نکاح خواهد کرد

زن دینی را اختیار کند و اصل پاک نگاه دارد و جمال و جمال شکرد و چون زنی بونی

خواهد کرد دوست دارد هر که پیش از خطبت خواستن زن را بخند چنین فرموده است

رسول ص علیه و سلم و بدستوری زن حاجت نیاید و دیگر استیاق او و روی و داد

پیش ندیند از بطن که همی زن از او عورتست مکروری و دست تا بگردن و القطان الام و من الرضاغ

و گوشتی را بفرستد اعضای او را بیا مل به بپند و او را خبر دهد و او باشد

و چون زن بالغه را خواهند آمد در خور او و زن باید و در غبت او را بپوشد

واجب باشد با او عقد نکاح کردن و نکاح بعبادت زن پیوسته نشود

قال النبي ص و الدنيا كلها متاع و خيراها المنة الصلوة

دعایا مشهورة نظر الصیوة لا یستحب فیها الفرج اما الفرج فیمیز نظر و قطع القاضی خلد علما است تعرف و علی الاذن استثنی ان است و الزیمة بالضرورة اما فی الصغر ففی النظر الیه فالتم و گوشتی را بفرستد اعضای او را بیا مل به بپند و او را خبر دهد و او باشد

بسم الله الرحمن الرحيم  
کتاب النکاح

قال الله تعالى فانکحوا ما طاب لکم من النساء و قالوا کلوا

الا یمنی منکم و عن النبی صلی الله علیه و علی اله و سلم

یستحب النکاح لمن یحتاج الیه اذا وجد اهله و ان لم یجدها

فلا بد لی ان لا ینکح و یکسر شریعت بلصوم و یکره النکاح لمن

لا یحتاج الیه ان لم یجد اهله و ان وجدها فلا یکره له ان

استعان بالعب و احب نکاح البکر و النسب

والقی لیست لها قرابة قریة و ذوات الدین

فصل

بسم الله الرحمن الرحيم  
کتاب النکاح

قال الله تعالى فانکحوا ما طاب لکم من النساء و قالوا کلوا

الا یمنی منکم و عن النبی صلی الله علیه و علی اله و سلم

یستحب النکاح لمن یحتاج الیه اذا وجد اهله و ان لم یجدها

فلا بد لی ان لا ینکح و یکسر شریعت بلصوم و یکره النکاح لمن

لا یحتاج الیه ان لم یجد اهله و ان وجدها فلا یکره له ان

استعان بالعب و احب نکاح البکر و النسب

والقی لیست لها قرابة قریة و ذوات الدین

فصل

بسم الله الرحمن الرحيم  
کتاب النکاح  
قال الله تعالى فانکحوا ما طاب لکم من النساء و قالوا کلوا  
الا یمنی منکم و عن النبی صلی الله علیه و علی اله و سلم  
یستحب النکاح لمن یحتاج الیه اذا وجد اهله و ان لم یجدها  
فلا بد لی ان لا ینکح و یکسر شریعت بلصوم و یکره النکاح لمن  
لا یحتاج الیه ان لم یجد اهله و ان وجدها فلا یکره له ان  
استعان بالعب و احب نکاح البکر و النسب  
والقی لیست لها قرابة قریة و ذوات الدین  
فصل



56

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام  
موسى عليه السلام  
موسى عليه السلام

...

از نگاه بدستگیری تا افلاک و قیاس

نصر



مطلب  
وكتب

و بپرسه و اولايت كاخ ثابت شود همچون ميروان و مقدم باشد بخواجويي  
 و ازا دكننده و اگر ولي كنيتي ازا دكنده و ان كنيتي كه ولي نباشد از نسب ولي او  
 ولي ازا دكننده او باشد و بپرسن ازا دكننده و اولايت نباشد تا مادر و اهل  
 زنده است از بهر آنكه او ولي مادر نيست و اگر مادر مرده باشد و اولايت پسر ازا  
 دكننده را باشد پس پدر او و اوست و اولايت باشد در كاخ بوقادرس و سوس  
 يا يوسف رضا الله عنه اينست و اگر عصبه نزديكتر ديوانه باشد با كودك يا سفيه  
 كه بوي حجر كرده باشد و اولايت عصبه ديوانه را باشد و اگر ولي نزديكتر غايب باشد  
 بغير اكرميان ايشان كم از فساقت باشد پسر ديوانه و عقول نتوان كودك و

وزن دیگر را اختیار کند

درد دیرینه  
کنند اختیار پدر و جد و لیو و لیکن دوست دارد که اگر این بکر بالغ باشد  
با بکوبند و خاموشی و رضا باشد و گروهی از اهل علم گویند روا باشد پدر را  
که بکر و انشوی دهد بی دستوری و و منزه سفیان ثوری و صاحب رای  
انست و بد اتفاق خاموشی و رضا باشد اما پیرون از پدر و جد هیچ ولی دادنا  
بگویند سبب نبوی دادن و بکر بالغ را روا باشد پس از آن که از وی دستوری  
خواهند و خاموشی و رضا باشد و رسول صلی الله علیه و آله گویند البکر تشار و  
اذنهما صما آنها گفت از بکر دستوری نخواهید دستوری او خاموش بود  
و گروهی از اهل علم گویند روا باشد هر ولی را که باشد نبوی دادن تا  
همچون پدر و جد چون بالغ شود نکاح فسخ تواند کرد و منزه بوحیفه انست  
اما اگر زن دیوانه باشد روا باشد پدر و لیاجد را و انشوی دادن هر چند  
باشد و نارسیده اما پیرون از پدر و جد هیچکس او را و لیاجد از بلوغ روا  
او را نبوی دادن و پس از بلوغ قاضی نبوی دهد بدستوری اولیا بی دستوری  
قاضی عقد نتوانند کرد و پدر و جد را روا باشد که پسربا بالغ را زن خواهند  
از جهت او قبول کنند و هیچکس دیگر از پیرون از پدر و جد روا باشد و اگر پسربا بالغ  
او را روا باشد که بی دستوری پدر و جد نکاح کنند و اگر محجور باشد بیفقه  
ولی نکاح نتواند کرد و اگر بکند باطل باشد و ولی او را زن نتواند داد بی دستوری  
و اگر ولی بدستوری او قبول کند با او را دستوری دهد تا نکاح کند روا باشد  
او را بدان حاجت باشد بدانکه شهوت بر او غالب باشد یا ضعیف باشد و محجور  
که او را تعهد کند و اگر محتاج نباشد به نکاح روا باشد و اگر پسربا دیوانه باشد

نکاح

ويعتبر استنادها وليس له  
مصدر في المخرج  
مصدر في المخرج







عیب یکی در و باشد و توان یکی با بستی با جنام یا آن محلهاست و سخن باشد چنانکه با دجاء  
توان که عقد درست نیاید و اگر نکاح کنیز بستر طفل را به پند و در دست نیاید  
و اگر زن بالغه از وی در خواهد تا او را بنا کفو دهد واجب نیاید بنا کفو دادن و اگر  
در خواهی او را بکم از سزای کادین بکفو دهد که او را خطبت میکند واجب است  
دادن او کنیز مدعی باشد و قاضی عقد کند و بقول ابو حنیفه واجب نیاید دان  
و اگر ولی ندیده زن را بنا کفو دهد برضای زن ولی دور تر نیاید که بر او  
کند و اگر زن را اولیا باشد در یک درجه چون برادران یا عمات اولیون باشند  
که پس از آنکه از زن دستوری خواهند انگوی که از ایشان بیرون و یا رسا تر عقد کنند  
دیگران اگر یکی از ایشان برضای زن او را بکفو دهد بی رضای دیگران نکاح در  
این و دیگران اعتراض نرسد و اگر یکی از ایشان برضای زن او را بنا  
دهد بی رضای دیگران نکاح درست نیاید بر قول درست و بر قول دیگر درست  
نکاح دیگران ولیکن که نکاح فسخ کنند و بقول ابو حنیفه در نکاح درست این  
اعتراض نرسد فصل وکیل کردن در نکاح از جهت ولی و از جهت شوی  
قبول نکاح درست است و ولی را در وکیل کردن به دستوری زن حاجت نیاید  
ولیکن هر ولی که بی دستوری زن عقد تواند کرد وکیل کردن از و درست نیاید  
پیش از آنکه زن او را بنکاح دستوری دهد چون دستوری داد بنکاح طی  
عقد کند و خواهد وکیل کند و اگر زن کوید و ولی او کس مکن خود عقد کند نشاید  
وکیل کردن و اگر ولی کسی را وکیل کند و شوی معین نکند یا زن شیب و ولی را  
دهد و شوی معین نکند و با باشد پس نشاید که او را بنا کفو دهد و اگر بنا کفو  
درست نیاید

و اگر زن را  
اولیا باشد  
و اگر یکی از  
ایشان برضای  
زن او را بنا  
دهد بی رضای  
دیگران نکاح  
درست است

فصل

درست نیاید و اگر بکم از سزای کادین عقد کند بر یک قول درست نیاید و بقول دیگر درست  
آید و سزای کادین تمام بعقد واجب آید و اگر ولی کادینی مسی کند وکیل بکم از آن  
درست نیاید و همچنین اگر پدر دختر بکوری دستوری او بشوی دهد بکم از سزای  
کادینی بر یک قول درست نیاید همچنانکه بنا کفو دهد و بر قول دیگر درست آید و  
کافی بعقد واجب آید و اگر بکم از سزای دستوری خواهر نکاح با طایا و اگر خود  
کند سزای کادینی در وقت بنده با نا اذاد شود بدین چون او ام بجه معاملت  
و اگر بن مستور خواهر نکاح کند درست است با و کادینی و نفقه بر کسب است و اگر بخت  
از سزای کادینی نکاح کند درست است با و زیارت در وقت او با اذاد شود و اگر  
خواهر کوین بچندانی که تو خاھی زن کن زیارت از سزای کادینی نکاح کند جمله کادینی  
در کسب است و بن چون نکاح کرد خواهر را و با که بنده را بر و ز خدمت خویش مشغول  
کند و بشبها کند تا به نزدیک عیال باشد و روا باشد که او را با خویشی بسفیر  
بسی چون خواهر او را خدمت خویش مشغول کند کادینی و نفقه زن یا سزای مردان  
مرد هر کدام کمتر بر خواهر واجب شود باب منحل من النساء قال الله  
تعالى فانكحوا ما طاب لکم من النساء مودا اذ در او با که چهار زن از او زنی  
کند و زیارت روا باشد و اگر حق چهار قیام نتواند کرد زیارت از آن کنز که  
حق ایشان قیام تواند کرد و اگر پنج زن را یکبار عقد کند نکاح همه باطل باشد و اگر  
بر تو تب نکاح کند بچندین باطل باشد و بنده را و زن زیارت نشاید کرد و اگر مردی  
ز او طلاق دهد پس در عده او بیرون از چهار دیگر را عقد کند یا خواهد  
ز او نکاح کند بکم از سزای کادینی با و او را بنا باشد و اگر طلاق با بی باشد











کتو شاید کسی دیگر و از خطب کردن آن زن تا اول از خطب باز نیاید که رسول  
 صلی الله علیه و آله از این نهی کرده و اگر زن خاطی را اجابت کند یا خاموش باشد  
 رواست که کسی از خطب کردن آن زن و اعتبار با اجابت زن یا سینه و اگر زن بگوید  
 و ولی او پس را باشد یا سید یا اعتبار با اجابت بدو و جدا باب نکاح الشریک  
مروری ان امرأة صفوان سلمت ثمراسم صفوان فاستقرت عنده بئس ملک  
 النکاح و سلمت امرأة عکرمه بن ابی جهل ثمراسم عن مفتاح ط کما حکما  
 ذلک الکافی در حال کفر زن کند بر اعتقاد خویش پس هر دو بهم مسلماً  
 شوند ایشان را بران نکاح قرار دهند هر چند مثلان نکاح در اسلام رواست  
 نباشد چنانکه پی کواه بی دستوری زن نیک کرده باشد و اعتقاد ایشان  
 آن باشد که در سخت و آنجا قرار دهند که خللی باقی نباشد پس از اسلام اما  
 اگر مادر یا دختر را نکاح کرده باشد یا زن سه طلاق داده پیش از شوی دیگر یا  
 خواسته باشد قرار دهند و اگر در عدت کسی دیگر خواسته باشد پس  
 مسلماً شوند بیکدیگر اگر این روز که مسلماً شوند عتق کنند باشد قرار  
 دهند اگر چیزی از عدت باقی باشد قرار دهند از بهر آنکه خللی با آنها  
 و اگر زوجه یک مسلماً شود بیکدیگر اگر شوی مسلماً شود و زن جهود باشد یا ترسا  
 قرار دهند و اگر زن بگوید یا شد یا است پرت و مسلماً نشود با شوی بیکدیگر پیش  
 از دخول یا باشد نکاح برخیزد با شوی و اگر پس از دخول باشد میان  
 ایشان موقوف باشد بر گذشتن عدت اگر زن مسلماً شود در عدت نکاح میان  
 ایشان جای باشد و اگر مسلماً نشود تا عدت بگذشتن حکم کنیم که نکاح میان

و اگر نکاحی در عدت باشد  
 یا اگر نکاحی در عدت باشد  
 یا اگر نکاحی در عدت باشد  
 یا اگر نکاحی در عدت باشد

ایشان خواسته است با شوی و عدت گذشتن و همچنین اگر زن اول مسلماً  
 شود و شوی مسلماً نشود بهر دینی که باشد اگر پیش از دخول باشد نکاح بر  
 و اگر پس از دخول موقوف باشد بگذشتن عدت اگر پیش از آنکه عدت بگذشت  
 شوی مسلماً شود نکاح بر جای باشد اگر مسلماً نشود تا عدت بگذشت حکم کنیم  
 نکاح با شوی زن بر خواسته است و عدت گذشتن و همچنین اگر زن شوی  
 مسلماً باشد هر دو بهم مرتد شوند اگر پیش از دخول باشد نکاح  
 برخیزد و اگر پس از دخول باشد موقوف باشد اگر با شوی زن از اید پیش  
 گذشتن عدت زن نکاح بر جای باشد و اگر با زن یا بد حکم کنیم که نکاح  
 بر مرقع شدن اول بر خواسته است و بقول یوحنا که اگر هر دو بهم  
 مرتد شوند نکاح برخیزد و اگر یکی مرتد شود برخیزد در حال هر چند  
 کسی از دخول باشد و اگر شوی مرتد شود با هر دو بهم مرتد شوند پیش از دخول زن  
 کاوینی باید و همچنین اگر هر دو کاوین اصلی باشند و زن مسلماً شود پیش از دخول  
 و شوی خلف کند زن را کاوینی باید و اگر شوی مسلماً شود و زن کاوین باشد  
 پرت خلف کند یک نیمه کاوینی واجب است و اگر شوی مسلماً شود پس از دخول و زن  
 بر کفر قرار گیرد و زن نفقه و عتق نماید چون مسلماً شود پیش از گذشتن عدت  
 از این وقت نفقه واجب شود و اگر زن مسلماً شود پس از دخول و شوی بر کفر قرار  
 گیرد بر شوی نفقه زن در حال عدت واجب است هم چنانکه زن نماز کند یا باشد  
 فریضه و اگر نفقه او نیفتد و اگر کافری مسلماً شود در نکاح او جهل  
 زیادت باشد و زن از او مسلماً شوند یا اسلامت او عدت گذشتن

از







که بقاضی بودارد چون یکسال بگذرد و میبایست توان کرد قاضی حکم کند بوقت و نکاح  
 فسخ کند بنخواست زن یا زن فسخ کند چون قاضی حکم کرد اگر میسر شود گشتن زن با او مقام  
 کند حق فسخ بیفتد و اگر عقد نکاح شرط کند که زن یا شوهر از دست بپند  
 باشد یا از بی شرعیت نباشد عقد درست باشد بر قول هر طرف و اگر از آن گذرد  
 که نکاح فسخ کند پس اگر پیش از دخول باشد و این دو معنی واجب نشود و اگر پس از دخول  
 باشد شرط کاین واجب آید بر ظاهر مدعی بر قول دیگر مستوی و اگر از آن بی شرط  
 باشد این شرط از جهت خواجه نتواند بود از جهت تکلیف تواند بود و چون زن  
 بنده بدید آید و فرزندی آید باشد فرزندان را باشد هر چند شوی بنده باشد  
 و قیمتش را بخری شوی و اگر بپاشد خواجه کثیر که قیمت آن روز واجب شود که از او جدا  
 شود و پس از آنکه قیمت بدهد بداند کسی جوع کند که غیر از جهت او بپوشد  
 و اگر شوی بنده باشد قیمت فرزند رفعت او باشد از آن فرزند بدهد پس جوع کند  
 اما بکاین جوع نتواند کرد از بهر آنکه استقامت کرده است و الله اعلم **فصل**  
 قال الله تعالى نساؤکم حرث لکم فانوا حرمکم انی شئتم شرع رخصت  
 داده است مرد را در صحبت با زن و کنیز و خویش و جمله که زن یا اگر باشد از حیض  
 و نفاس و عذر نباشد که با او نزدیکی نتوان کرد چنانکه خواهد خفتند یا نشند  
 یا بر پای شرط آنکه اگر دخول باشد در موضعی باشد که محل فرزند است و بر او  
 باشد که آنجا پس بداند موضع باشد اما موضع غایب طهر است مباد  
 که زن و معصیت بنکر شود بر این و کنیز که با خواجه را با هم اندام یکدیگر  
 دیدن و یکدیگر رفیع نکستی کوا هیت باشد و شوی را آید که زن را

فصل

بجای آنکه

اجبار کند بر غسل حیض و حیض است و بر آغوش باز کردن و موی زیر پوشش آوردن  
 باز دارد از خوردن سیب و پیاز و باز دارد از خوردن شون و تمسجد رفتن و اگر زن نرسیده  
 باشد که باز دارد از خوردن و گوشت خوردن و بکلی **فصل** قال الله  
 تعالى ولا یبین بین زینبهن الا لیعلنهن عورت مرد با مرد میان نماند  
 و از خوردن باز و همچنین و باز و از عورت خبیث حرام نیست نظر کردن در رختها  
 و زربان و ملکه که محل فتنه باشد و زن بیکانده هم تن او در حق مرد بیکانده عورت نیست  
 مگر روی و دست تا بگردن دست قال الله تعالى ولا یبین بین زینبهن الا ما بین  
 منهن و در تفسیر چنین آورده اند که ما ظاهر منهار و دست و نشانی  
 بیکانده نظر کردن و چون نظر بر روی اند چشم فرزند کند و سر بگرداند یا روی بگرداند  
 و اگر اولاد نکستی مقصود می باشد که می خواهد اولاد نکاح کند یا کواهی  
 بچند کند یا کنیز یا باشد می خواهد اولاد بچند و با باشد می نظر کردن تا مایل  
 و اگر در عورت ریش باشد یا سالی یا با باشد طیب یعنی را که اندازن موضع نظر  
 از برضه طبع است و همچنین که خفا در وقت ختنه کردن و در امر برین نهادن در فرج  
 نظر میکند و عورت کنیز که بنده هیچ عورت مرد است از ناف تا نو عورت زن  
 با کسی که می خواهد با او باشد بفسب یا بشو خورد که مصافحت همچنین و زن را را باشد  
 که بر کشد از بهر غسل را یا غرض از بر کشیدن کودک طفل بیکانده که تمیز نماند و اگر  
 بمحل تمیز رسیده باشد ولیکن بالغ نیست و انباشد پیش او برهنه  
 و اگر باشد و او را که بیکانده زن بیکانده در شود و بیکانده سر وقت دستور بخوابد  
 یک پیش از صبح و پس از نماز خفتن و نیم روز از بیکانده بیکانده بیکانده وقت زن

نصل



بیرون کنند از بهر خواب و آسایش روانند برین سه وقت بمهر هر بدستور  
 در آید قال الله تعالی لیستأذنکم الذین مملکت ایمانکم و الذین لم یملکوا الکلم  
 منکم ثلاث مراتب و می رسد مسجوح بیکانه چون کودک باشد بیادشت نزدیک  
 و اگر نه از غلام باشد نظایر توان است که او چون محرمست و تو و همی گویند بچون  
 بیکانه است و مدعیان حنیفه رضی الله عنه ایست و عورت زن بیکانه باز بیکانه  
 میانافست و از آنوقت اندر هر تن او در حق بیکانه عورتست مگر روی و دست و  
 عورت زن با مرد و نشاید مرد را بر مرد و زن را با زن در یک جامه خواب خفتنی و کودک  
 ده ساله بشد جامه خواب و از مادر و پدر و جد باید که چنانچه فرموده است  
 رسول صلی الله علیه و آله از هر یک از این سه ممکن با و اعنی باشد از هر یک گفته شود  
**کتاب الصدق** قال الله تعالی طوا لیساء صدق قاصین  
 کاوین در عقد نکاح سنتت تا اگر غلام خویش را بیکتو بخویشد دوست داریم  
 که کاوین مستحق کند هر چند واجب و کاوین را نقد و نیت و ایجه اتفاق کندی  
 از مال اندک یا بسیار واجب شود همچون کالای که بفروشی بهای اندک یا بجای  
 با جارت دهد چیزی اندک و با بشود دوست داریم که در کاوین تخفیف نکند  
 دانه و از ده دهم که نکند و بقول امیر المومنین علیه السلام که از مهر در هر دو انباشد  
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله که از ده دهم در دو انباشد و کاوین رسول را از  
 پانصد دهم بوی و اگر منفعتی که عقد اجارست بدان روان باشد کاوین کند  
 چنانکه عقد بر بر آنک شوی جامه زن را بدو زن یا فلا سومه از قرآن  
 او را در مهر و در لباس و دلچسپ گفته اند واجب شود و بقول ابو حنیفه  
 لیساء صدق

خواتمه قرآن امواجی کاوین نشاید کرد و عقد اجارست بر آن روان باشد  
 در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم زنی را بدهد داد بدتا تا اول  
 سورة از قرآن در مهر و در آن عقد نکاح کند بر چیزی مجهول یا بچیز که مال  
 چون مهر و در آن عقد درست باشد و ستر کاوین واجب باشد نه مهر و چنانکه اگر  
 شرطی کند فاسد چنانکه گوید قرآن فاسد نه مهر یا بر ستر زن نکند و ما شد  
 نکاح درست باشد و کاوین مسمی فاسد شود و ستر شای کاوین واجب شود و اگر  
 نکاح کند بدستور زن نکاح درست باشد و کاوین واجب نیاید بقول در ستر  
 چون دخول کند ستر کاوین واجب شود و پیش از دخول روا باشد نه اگر ستر را بپوشاند  
 کند تا او را کاوین مستحق کند و اگر نکند بقاضی برادر تا قاضی بقدر ستر کاوین زن را  
 و چون قاضی فرض کند یا ایشان اتفاق کنند بر چیزی همچنان باشد که در وقت عقد  
 کند و اگر پیش از فرض و پیش از دخول و در طلاق دهد متعه واجبید و اگر از وی بپوشد  
 پیش از دخول و پیش از فرض بر یک قول ستر کاوین واجبید همچنانکه دخول کند و ستر  
 الثوری واحد و اصفا ستر رضی الله عنه ایست و بر قول دیگر کاوین واجباید همچنانکه  
 دهد و قواعلی نیز بدین ثابت و عبد الله بن عباس رضی الله عنه ایست و هر یک که زن را  
 و اگر نکند ستر کاوین آن باشد که بشکند تا کاوین زن ان عصباء و چند دوست هر  
 که پس و عقل و جاه و ادب و قوتی با این زن برابر بودست چندانی واجب شود  
 اگر درین زن منقبتی زیادت باشد کاوین این زیادت کند و اگر درین نقصی باشد  
 در زن عصباء بنودست کاوین او بکند و زنان عصباء آن باشد که انشا  
 با این زن در ستر مشترک باشد و چون خواهی در پند یا بدی و خواهی بدی



باز پس در دختران و پاداران و دختران عم و مادر پری یا پدری و بکادینی ملکه  
 شکر و اگرانی زرافرات نباشد بکادینی زرافرات اعتبار کمتر که مانند و با شکرانی  
**فصل** قال الله تعالى وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن  
 وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا المهر الذي كنسوه من قبل  
 کادینی مستحق کادینی بعد تمام واجب شود وین قول قرار گیرد اما اگر پیش از دخول  
 طلاق دهد یک نیمه از کادینی بقیه هر چند که خلوت بوده باشد از عمر رضی الله عنه و  
 کمتر چون خلوت کرد کادینی تمام شود و منتهی بجای اینست و اگر زنی مرتد شود  
 پیش از دخول جملة کادینی بقیه و تسلیم کادینی بزنی آن وقت واجب شود که زن  
 خویشی تسلیم خواهد کرد بشوی و روا باشد زنی که خویشی بشوی تسلیم نکند یا کادینی  
 نماند ملکه کادینی موجب باشد و نشاید خویشی را از شوی باز داشتن پس  
 کادینی و اگر خویشی تسلیم کند پیش از آنکه کادینی بماند پس از آن نشاید خویشی  
 از شوی باز داشتن از بعد استن کادینی خویشی را تسلیم نمیکند و کادینی طلب میکند  
 و اگر زن خورد باشد چنانکه جماع احتمال نکند و بروی واجب نمایند خویشی  
 بشوی تسلیم کردن و بر شوی واجب نمایند نفقه و کادینی او دادن تا چنان شود  
 که جماع احتمال کند آن وقت تسلیم او بشوی واجب این چون کادینی بدو نفقه  
 واجب شود و اگر پیش از دخول زنی طلاق دهد یک نیمه از کادینی بشوی بازاید ملکه  
 که شوی نصیب پیشین زن بخش جملة زنی بماند باز نیمه خویشی بشوی بخش جملة  
 بشوی بازاید و اگر که عین کادینی در دست زن بجای نباشد یک نیمه نیست  
 بشوی بازاید بگویند تا آن روز که آن کالاکادینی کوه است تا این روز که زن

تسلیم

تسلیم کرد کدام روز قیمت آن کمتر بود نیمه قیمت آن روز واجب شود و اگر زن کادینی بشوی  
 بخش پس شوی او پیش از دخول طلاق دهد بوزن هیچ چیز واجب نیاید از بعد  
 آنکه شوئی بجهیل کرد پیش از طلاق و اگر یک نیمه کادینی بشوی بخش پس شوی او  
 دهد پیش از دخول این برین دو قولست در سوا نیست که حق شوی کرد و دیگر نیمه زنی  
 و بر قول دیگر باقی یک نیمه بستان و آنچه پیش است یک نیمه از شوئی باشد و یک نیمه از شوئی  
 و اگر زنی از خلع کند پیش از دخول یک نیمه از کادینی که حصه زن خواهد بود در دست این  
 بشوی بازاید و اگر بر جملة کادینی خلع کند پیش از دخول یک نیمه از کادینی که نصیب شوئی  
 و اگر آن مانده باشد و ذکر دیگر نیمه که نصیب زنیست در دست با قول در دست و جملة کادینی  
 بازاید و یک نیمه سزای کادینی بوزن واجب این در مقابله نیمه شوی که ذکر او فاسد است  
**فصل** قال الله تعالى وللمطلقات مطلقا بالمعروف هر زنی را که شوئی  
 پیش از دخول طلاق دهد بگویم اگر در عقد نکاح او را مستحق نبوده است او را متعه و  
 و متعه را تقی بر نیت بر زن بسیار مرد فاضی لازم کند و اگر در عقد نکاح او را مستحق  
 بود دست او را متعه نیاید یک نیمه مستحق واجب این و اگر مستحق در عقد فاسد بود  
 یک نیمه سزای کادینی واجب این و اگر پیش از دخول طلاق دهد زنی کادینی تمام فاضی  
 این از بعد دخول و متعه واجب این بر قول در دست و قول دیگر هست که چون کادینی  
 و مستحق متعه و آنچه از حنفیه و حنفیه رضی الله عنه اینست و اگر میان زن  
 و شوئی جدای افتد نه بطلاق بگویم اگر بگویم که باشد که از دو یکی برین زنی فاضله  
 و اگر در حیوة افتد بگویم اگر از جهت شوئی باشد یا از جهت بیکان آنان همچون طلاق  
 باشد در حق متعه چنانکه شوی باشد مرتد شود یا هر دو کادینی باشد پس شوی



با ازین روز و در خواتین برادران و در خواتین عمو مادر پدری یا پدری و بکا و بی ملکه  
 فی العلم عن ابی الذررد ابن الجوزی فی العلم عن النعمان بن بشیر  
 البید علیا خیر من البید السفلی وابدایم بقول **حرف رب** عن ابن عمر  
 الیهم حسن الخلق للفرانطی فی مکارم الاخلاق عن عائشه  
 الیهم علی نية المستخلف **ره** عن ابی هریره  
**اليوم** الموعود یوم القيامة والشاهد یوم الجمعة والمشهد یوم عرفة  
 و یوم الجمعة دخواته لنا صلاة الوسطی صلاة العصر **رب** عن ابی  
 مالك الأشعری  
**اليوم** الموعود یوم القيامة والیوم المشهود یوم عرفة والشاهد یوم  
 الجمعة وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه فی ساعة لا  
 یوافیها عبد مسلم یدعوانه بخیر الا استجاب الله له ولا یستغیر  
 من شیء الا اعاده الله  
 منه **هق** عن ابی هریره  
**آخر** الجامع الصغیر من حدیث البشیر الذی **ره** قال ما فرجه الله تعالى  
 فرجت منه یوم الاثنين ثامن عشر ربيع الاخرة **سبع** وسبعون علیها  
 جرها الف صلاة  
 والف الف سلام  
 والحمد لله  
**عنه** احادیث هذا الكتاب عشرة آلاف وتسعمائة واربعة وثلاثون  
 فی حدیثها  
 انها کتابت بکتاب الفاتحة العبد الفقیر الایم ابن المرحوم الشیخ ابراهیم بن الشیخ حسن  
 ابن الشیخ شمس الدین ابن الشیخ عبدالغفار غفر الله له ولم یحضره وفعل مثل  
 ذلك بوالدیه ووالد والدیه ویاخره ویاخره ویاخره  
 المسلمین آمین وصلى الله علی جمیع الانبیاء  
 والمسلمین وان کان وصی کلهم والیوم

تلیم

تسلم کرد کدام روز قیمت آن کمتر بود قیمت آن روز واجب شود و اگر زن کاوی بی شوی  
 بخشد پس شوی او پیش از دخول طلاق دهد بوزن هیچ چیز واجب نیاید از <sup>اول</sup> طلاق  
 آنکه حق شوی بخیال کرد پیش از طلاق و اگر یک نیمه کاوی بی شوی پس شوی و او  
 دهد پیش از دخول این برین در قولست در سترا نیست که حق شوی کرد و دیگر نیمه زن  
 و بوقولی دیگر باقی یک نیمه بستاند و آنچه خبیث است یک نیمه از حق شوی باشد و یک نیمه از حق بی  
 و اگر زن از خلع کند پیش از دخول یک نیمه از کاوی که حصه زن خواهد بود درست این  
 شوی باز این و اگر بوجله کاوی خلع کند پیش از دخول یک نیمه از بی کاوی که نصیب شوی  
 دگوان فاسد باشد و ذکر دیگر نیمه که نصیب زنست درست با قول در سترو جملہ کاوی  
 باز این و یک نیمه سزای کاوی بوزن واجب این در مقابلہ نیمه شوی که ذکر او فاسد است  
**فصل** قال الله تعالى ولله طلاقا مطاعا بالمعروف هر زن را که شوی  
 پیش از دخول طلاق دهد بگویم اگر در عقد نکاح او را مستی نبوده است او را متعه داده  
 و متعه را تقی بر نیست برفق بسیار مرد فاضلی لازم کند و اگر در عقد نکاح او را مستی  
 بوده است او را متعه نیاید یک نیمه مستی واجب این و اگر مستی در عقد فاسد بود  
 یک نیمه سزای کاوی واجب این و اگر پیش از دخول طلاق دهد زن کاوی تمام فاضلی  
 اید از بعد دخول و متعه واجب این بر قول در سترو قولی دیگر هست که چون کاوی  
 واجب متعه واجب و من هب ابو حنیفه رضی الله عنه انیت و اگر میازن  
 و شوی جدای افتد نه بطلا ف بگویم اگر بگویم که یا شوی که از دو یکی برین زن فاضله  
 حال و اگر در حیوة افتد بگویم اگر از جهت شوی یا شوی از جهت یکا ندران همچون  
 باشد در حق متعه چنانکه شوی یا شوی مرتن شود یا هر دو کاوی یا شوی بی شوی



یا از پدر و دختر و برادران و دختران عم و دایی و بکا و بی ملکی

استاد و باشند از هر

قبل ان تمسوهن

بفری کند و در عقد

یا اگر او پیش از دخول

از عمر رضی الله عنه روا

ست و اگر در وقت شود

ست واجب شود که زن

بشوی نیام بکنن یا کافی

نوی باز و استحقاق بر سن

بن ازان نشاید و خونی

م میکنند و کافی طلب

اجب نیاید و خونی

یا دادن تا چنان شود

تا کافی بدود و نفقه

یا کافی بشوی باز و بگو

نه خویش بشوی بشود جمله

بجای نباشد یک نیمه ثبت

یا کافی کوه است تا این روز که زن

تعلیم

ربنا لا تجعلنا بشاء الناس مغرورين ولا يفتك  
ربنا لا تجعلنا بشاء الناس مغرورين ولا يفتك  
عن الشيم من عدو ولا شريك في دين ولا يفتك  
كثيري شاة وهو من المؤمنين فاسفل منك يا حليم رسول الله  
فدانت عمر رضي الله عنه قال يا ابا حمزة عليك با حليم رسول الله  
صلى الله عليه وسلم لا يفتك رسول الله يقول عليه السلام  
والسلام من اشرى على النبي شاة فله عليه السلام  
خطبة في يوم عتيق سنة  
الحديث

قبل که کدام روز قیمت آن کمتر بود نیمه قیمت آن روز واجب شود و اگر زن کافی بشوی  
نخستین بشوی او پیش از دخول طلاق دهد و زن هیچ چیز واجب نیاید از هر  
آنکه حق بشوی بجهیل که پیش از طلاق و اگر یک نیمه کافی بشوی پیش از دخول طلاق  
دهد پیش از دخول این مری در قول است در سنن است که حق بشوی کوه و دیگر نیمه زن  
و بوقولی دیگر باقی یک نیمه بستان و نیمه خونی مستحب نیمه از حق بشوی باشد و یک نیمه از خونی  
و اگر زن از خلع کند پیش از دخول یک نیمه از کافی که حصه زن خواهد بود در سنن این  
بشوی باز و اگر بجملة کافی خلع کند پیش از دخول یک نیمه از کافی که نصیب شوی  
و گران فاسد باشد و ذکر دیگر نیمه که نصیب زن است در سنن است و در سنن وجهه کافی  
باز و یک نیمه سوزی کافی و زن واجب این در مقابل نیمه شوی که ذکر او فاسد است  
فصل قال الله تعالى ولله طلاقا مطاعا بالمعروف هر زن را که شوی

پیش از دخول طلاق دهد بگویم اگر در عقد نکاح او را مستی نبوده است او را متعه و  
ومتعه را تقویت بر زن بسیار مرد فاضلی لازم کند و اگر در عقد نکاح او را مستی  
بود مست او را متعه نیاید یک نیمه مستی واجب این و اگر مستی در عقد فاسد بود  
یک نیمه سوزی کافی واجب این و اگر پیش از دخول طلاق دهد زن را کافی تمام فاضلی  
این از هر دخول و متعه واجب این بر قول در سنن و قول دیگر هست که چون کافی  
و مستی متعه و شوج و مذهب ابو حنیفه رضی الله عنه اینست و اگر میازن  
و شوی جدای افتد نه طلاق بگویم اگر بگویم که باشد که از دو یکی برین زن فاضله  
و اگر در حیوة افتد بگویم اگر از جهت شوی باشد یا از جهت بیکان آن همچون  
باشد در حق متعه چنانکه شوی باشد مردن شود یا هر دو کافی باشد پیش شوی



شود و نکاح و خیر و بالعکس باز از اخل کن یا زن و شوی هم و شیر خواهد باشی یا یک  
مهر و دوشیر دهند نانکاح و خیر و متعه واجب است و اگر از جهت زن باشی که مدت  
شود یا مسلم شود یا شوی شیر خواهد خویش را بشود دهد یا بر شوی همی باید نکاح  
فصل کذا معذرة فی انیاب **باب القسم بان النساء** قال الله  
تعالى و لهن مثل الذی علیهن بالعرف فی مثل ذی عرجل زن و شوی را بیک  
دیگر حقوق واجب کرد مستحق شوی و زن است که او را طاعت دارد و هر  
یک که او را بخواستن خواست و زن از عذری نباشد اجابت کند و در خانه بنشیند و حق زن بر شو  
است که او را نیکو دارد و در تنقید و کسوت او تقصیر کند و در قیمت میا او دیگران راستی  
دارد و کاری که بر او مشرع شده است او را بر آن تکلیف نکند و بر هر یکی واجب است  
خود بیکو بگردن بی کوهیت و اگر مرد زنی دارد بروی واجب نبوده بیکو او بگوید  
ولیکن معروف است که شب نزد یکا و باشی و اگر نه از چهار شبان روز  
یکشب از زبیه نزدیک و باشی و اگر یک زن زیادت دارد به نزدیک ایشان  
نبی باشی اگر که نکند مگر بطریق معروف و حسن و چون شب نزدیک  
یکی از ایشان باشی واجب شود بروی دیگر او را یکساعت داشتن در آنک شب نزدیک  
ایشان با اما در جماع یکساعت داشتن واجب نیاید که آن بر نشاط دل گردد  
و اگر بوی یکی داد و دست او را در عفو باشی چون در قسمت یکساعت میدارد از بزرگ  
در دست وی نیست و اگر یکی از زنان نوبت خویش بر دیگری باشد در حق شوی لازم  
نشود و باشی شوی را که نوبت او به نزدیک او باشد و از وی بدیگری رضای خود  
پس اگر بشوی رضادهد بیکو بیکم اگر این زن حق خویش مطلق دست باز دارد

بی انک

بی آنکه یکی دهد شوی یا نیای که آن نوبت بچیکوی دهد و لکن آن یک تنی را از تنه  
 بیرون کند و میاد بکوان راستی گاه می دارد و اگر آن زن نوبت خویش یکی دهد معین  
 می شود و نوبت به نزدیک آن زن می باشد چنانکه سوره زن رسول صلی الله علیه  
 و آله نوبت خویش بجایشده بخشید و رسول صلعم دو شب به نزدیک عایشه می بود و به نزدیک  
 دیگران یکشب و اگر بخشید باز کرد و روا باشد پس از آن نشایب شوی را نوبت او یکی  
 دیگر دلان و عمار قسمت مثبت که وقت سکون و راحتست و دیگر روز پنجشنبه  
 و اگر مردی باشد که کار مثبت کند چون پاسا عمار قسمت در حق او روز باشد و شب  
 روز باشد و اگر مردی دو وزن دارد یکی از او یکی پنج دو شب به نزدیک ازاد باشد  
 و یکشب به نزدیک پنج و هر شب که نوبت یک زن باشد نشایب در آن شب خانه زن  
 دیگر شدن نه بعیادت و نه بکاری دیگر و اگر در شود بدان قدر از نوبت آن زن  
 قضا باین کرد و هر روز اگر نزدیک دیگری در شود بکادی یا به بیمار پرستش روا باشد و قضا  
 واجب نیاید و اگر یکی از ایشان بیمار شود یا در روزه دارد و معهود ندارد روا باشد  
 شوی را که دو نوبت دیگران بنزد وی شوی به تمام داشتن پس خداوندی نوبت را  
 از نوبت آن بیمار قضا کند و نوبت قسمت میان آن که از یکشب روا باشد و اگر دو  
 دو شب نه یا سه شب و هر روا باشد و زیادت روا باشد و اگر زن نوز کذبا  
 بی ستوری شوی بفرمود حق او از قسمت و تقفه بیفتد و اگر مردی زنی دارد پس  
 دیگر بخواند و بخاندارد بنگر بیک اگر زن نوبت یک باشد هفت شب و هر نزدیک است  
 بودن حق زنا فواجا ارد و اگر شبیه باشد سه شب یا بجم گستاخ شوند و حشمت بخود  
 و این مدت دیگران را قضا نیاید کردن و بعضی از اهل علم گویند قضا باین کرد

قسم النساء



و مذهب اصحاب را غایت و اگر از این لایق باشد در خواست شود ثبوت بنوعی او باشد بنوعی  
در حق زین شیب سه شیب بی قضا یا هفت شیب بشرط قضا و اگر هفت شیب بود قضا باید کرد  
شیب با شیبی در خواست و چهار شیبی قضا نباید کرد و یکون را و اگر مردی از زمان

باشند و نخواهد که مسفر شود و بعضی را با خویشین ببرد بنگر که اگر جای دیگر نیست بقایا  
می شود نشاید بعضی را تخصیص کردن اگر بعضی را با خویشین ببرد و بعضی ببرد عاصی باشد  
و من غیب قضا باید کرد دیگران را اگر نیست تمام نمی شود و باید باشد که بعضی را با خویشین  
ببرد ولیکن میباید آنرا ببرد و این روزن او را که قوعه مسفر برون آید با خود ببرد و قضا واجب  
دیگر او را هر چند در مسفر و بماند چون عزم اقامت نکند در یک موضع فرو نماند  
مسفر در روز و ماه و اگر در شهر زیادت از چهار روز و مقام کند از بادت و اقصا  
باید کرد دیگران را اقامت بازگشتن قضا نباید کرد **فصل** شوی در بابا

که ز لایقانه بدن بگذارد و از بیمار پستی و زیادت مادر بدین رفوزند  
باز دارد و اگر یکی از ایشان بمرد و یا باز دارد از آنکه عینا زه وی شود و لکن دو  
داریم که از زیارت و عیادت ایشان باز دارد و چون بیورد دستوری دهد  
تا بشین و دینی او حاضر این صلیت رحم قطع نشود اما از بیج جنازه دستوری  
نهد و نشان بر مرد که دوزخ در سرای دارد بی دستوری ایشان اما اگر  
درین سرای دو حجره باشد که موافق هر یک از من خل و عطیم و مستح از یکدیگر

عبدالله بن ابی بکر که هرگز در محضره ندارد کتاب الخلع  
قال الله تعالى فان خفتم الا نقيم احوال الله فلا جناح عليهما فيما  
افقت به الا مودة زنى را خلع کنی بکاوینی که در نکاح بوده است یا  
بمالی دیگر آنکه یا بسار وزن قبول کند در دست ابو و نکاح برخیزد و بیخ  
منی

فما كنت في الدنيا على وجهي  
أدركت الموت فماتت علي  
صاحب من أي أرباب مشاءت  
نصابيل

کلیں

صوفیوں کی زندگی

[illegible]

مصر



و بقول فقین ثوری و اصحابی برافتند و حکم خلع در بعضی الفاظ حکم معاوضت  
 دارد و حکم معاوضه آن باشد که جواب زن در وقت باین و پیش از جواب مرد  
 از این گفته است باز نتواند و در بعضی الفاظ حکم طلاق معلق دارد که آن  
 از جهت آن باشد باز پیش از آن باشد و مرد از گفته خویش باز نتواند آمدن بیاورد  
 اصل آنست که مردی زن را کوبد و طلاق دائم بخوار دردم در حال زن باین که کوبد بپای  
 او قبول نکند یا پس از آن که فصل دراز باین قبول هیچ چیز بر نیفتد و اگر پیش از قبول زن  
 مرد کوبد ازین گفت باز ادم پس زن قبول کند هیچ چیز بر نیفتد همچون بیع  
 کوبد و طلاق ادم بخوار دردم زن کوبد بی انصاف دردم بپای زن بر نیفتد و اگر مرد کوبد  
 ترا سه طلا ادم بخوار دردم زن کوبد یکی قبول کند بیک هزار دردم درست میباشد  
 و اگر دوزن دارد کوبد شما را طلا ادم بخوار دردم یکی کوبد و دیگری کوبد هیچ چیز بر نیفتد  
 چنانکه دوزن را کوبد یا بنیزه را بخوار دردم شما را فریاد بکنی و بگویند درست میباشد  
 و اگر زن را کوبد بخوار دردم هرگاه که تو خواهی و طلاق ادم این حکم طلاق معلق دارد و اگر  
 کوبد خواستم طلا بیاورد و هزار دردم واجب شود و گفت از زن که کوبد خواستم در وقت  
 شرط نیست و مرد از گفته خویش باز نتواند آمدن و اگر بلفظ هرگاه نکوبد کوبد  
 اگر خواهی و طلاق ادم بخوار دردم باین که در وقت کوبد خواستم با طلا بیاورد  
 و هزار دردم لازم آید و اگر در وقت نکوبد یا فصل دیو باین پس کوبد خواستم  
 هیچ چیز بر نیفتد همچون معاوضت و پیش از آن که زن کوبد خواستم مرد  
 از گفته خویش باز نتواند آمدن همچون طلاق معلق و همچنین اگر کوبد هرگاه که  
 مرا هزار دردم ضمانت کنی و طلاق ادم هرگاه که کوبد ضمانت کردم طلا بیاورد  
 و هزار دردم لازم شود و اگر کوبد اگر مرا هزار دردم ضمانت کنی و طلاق ادم  
 باین که

باید که در وقت ضمانت کند و پیش از ضمانت مرد از گفته خویش باز نتواند آمدن و همچنین اگر کوبد  
 هرگاه که مرا هزار دردم بدی و طلاق ادم هرگاه که هزار دردم از ملک خویش بدهد  
 طلا باین برافتند و هزار دردم ملک شوی شود و هزار دردم در وقت دادن شرط نیست  
 و اگر کوبد اگر مرا هزار دردم بدی و طلاق ادم هزار دردم در وقت باین که کوبد و اگر دیو  
 دهد بر نیفتد و شری اگر گفت از خویش باز نتواند آمدن اما اگر ابتدای سخن زن کوبد  
 مرا طلا ده بخوار دردم بدم یا کوبد اگر مرا یا هرگاه که مرا طلا دهی و طلاق ادم بدم  
 مرد کوبد طلا ادم برافتند و هزار دردم واجب شود و مرد باین که در وقت کوبد و اگر  
 اگر فصلی دیو باین پس کوبد طلا ادم همچنان باشد که ابتدا از خویش طلاق  
 دهد و زن هیچ چیز واجب نشود و همچنین اگر زن از گفته خویش رجوع کند پیش از  
 آنکه شری طلا دهد گفته زن بر خیزد و اگر زن کوبد طلا ده بخوار دردم مرد کوبد و اگر  
 بی انصاف دردم طلاق بیاورد و بی انصاف دردم لازم شود و حکم آن از جهت زن حکم  
 جعل است یا شتم چنانکه کوبد بنیزه که خسته من بخوار دردم باز از بی انصاف دردم  
 باز دارد و اگر زن کوبد مرا سه طلا بده بخوار دردم یا کوبد اگر مرا سه طلا بدهی و طلاق  
 هزار دردم بدهی و من مرد کوبد بیک طلاق ادم آن طلا برفت و بیک هزار دردم  
 واجب شود و اگر مرد را دوزن یک طلا پیش غمانه باشد آن طلا بدهد هزار دردم  
 واجب شود و اگر مردی را دوزن باشد هر دو کوبد یکبار و اما طلا ده بخوار  
 دردم هر دو طلا دهد و برافتند و هزار دردم برای کوبد یا کوبد یا کوبد کوبد  
 یا بقول و بر قول دیگر مستحق فاسد باشد بر هر یکی سزای کافری او واجب شود  
 و اگر مرد از دوزن یکی طلا دهی برین یکی طلاق بیاورد و سزای کافری او  
 واجب شود

بدی

چنانکه



برگشتن و برقرار کردن حصه واجب شود و اگر مردی زنی را خلع کند یا بیکانند دوست  
این مهر را گویند بیکانند بدستور زن و بواپا حقه و کیل باشد و مال بوزن واجب  
شود و اگر بی دستوری زن باز خرد مال بوی واجب این و اگر بعین مالی از زن  
باز خرد بی دستوری زن بیکم اگر زن اضافت کند بید بی کالاء زن یا گویند  
بیکانند وی باز خردیم طلا رجعی باشد و مال واجب نشود و اگر زن اضافت نکند  
طلاق این باقی باشد و سزای کاوین برین بیکانند واجب این و اگر مرد زنی را  
خوشی را طلاق ده بجز مردم زن در وقت گویند دادیم طلا بوافتد و طلا  
درم واجب شود و اگر در وقت نکوین یا فصلی دیو بایداگاه گویند طلا دادیم  
هیچ چیز بونیفتد و همچنین اگر گویند طلا دادیم و ضمانت گویند طلا بوافتد و ما  
بوی واجب شود و اگر زن در حجر سفته باشد شوی و گویند طلا طلاق  
دادیم بجز مردم زن گویند بیونم طلاق بوافتد رجعی و مال واجب نشود  
از بزرگ قبول مال از محجور در مت نباید و اگر قبول نکند هیچ چیز بونیفتد  
همچنانکه طلاق بخواست و معلوم کنی تا نخواهد بونیفتد اگر موی کسی را  
و او کیل کند زن او را خلع کنی بیکم اگر مال مسمی کنی گویند بصورت درم خلع  
کن و کیل یکم از صد درم خلع کنی طلا بونیفتد و اگر مطلق و کیل کند و سزای کاوین  
خلع کنی یا بزیادت درست این و اگر یکم از سزای کاوین خلع کنی درست نباید و هیچ  
چیز بونیفتد اما اگر زن کسی را و کیل کند خلع بیکم اگر مال مسمی کنی گویند بصورت یا  
خلع کن و کیل بصورت یا بیکم خلع کنی درست باشد و مال بوزن واجب شود  
و اگر بزیادت از صد درم یا خلع کنی جدا یافتد و خلافت و کیل از جدا بی باز ندارد و طلا  
و کیل

وکتی

وکیل شوی پس بگویم اگر بزن اضاف کند جمله مستحق وکیل باشد وکیل بصورتی است  
رجوع کند و اگر مطلق وکیل کند و بگوید یا کنی یا کنی خلع کند مال بوزن واجب است  
و اگر بگوید خلع کن بگویم اگر بزن اضاف کند سزای کاوی پیوسته واجب نیست و بگوید یا  
نعم باشد اگر بزن اضاف کند جمله مستحق وکیل واجب باشد پس وکیل سزای  
بوزن رجوع کند اگر نیست رجوع داشته است **فصل** قال الله تعالى عليه  
وسم لا طلاق الا بعد نكاح ولا عتاق الا بعد ملك او مريد زن بیکانه را گویند  
هرگاه که ترا بزن کم طلاق میاورد نكاح کند طلاق بوفیت و همچنین اگر گویند زنی که بزن  
کم طلاق است یا هر چند که بگویم از دست می نهد نكاح کن یا بنده بخرد طلاق بوفیت و بنده  
ازاد شود و قول بشتر اهل علم نیست و گویند که مین طلاق افتد و بنده ازاد شود و مذهب  
در هر دو اشیا را فایده بقول مالک و سفیان ثوری که زنی را معین کند و از دست او  
بر عهده گویند بوفیت و باتفاق اگر مالک اضاف کند زن بیکانه را و گویند هرگاه که زن بوفیت  
طلاق یا بنده را بخرد پس با فلاسحنی گویند طلاق بوفیت و بنده ازاد شود اما اگر طلاق بوفیت  
معلق کند بصفی چنانکه گویند اگر با فلاسحنی گویند طلاق بوفیت زن که مثنی گویند و از طلاق  
دهن بگویم اگر طلاق رجعی باشد و در وقت مثنی گویند یا پس از آن که رجعت کند مثنی گویند طلاق  
برافت و اگر طلاق بائن باشد چنانکه خلع کند یا بشتر از خود طلاق دهد بنگریم اگر در حلاله  
مثنی گویند هیچ چیز بوفیت و سوگند بر خیزد و اگر در حلاله جاری مثنی بگویند یا بشتر او را  
نكاح کند پس مثنی گویند اندر مثنی دو قول است و یکی که از مذهب ابوحنیفه طلاق بافتد  
از بهر آنکه علق در ملک زن است و صفت در ملک یافته شده است و قول دیگر بوفیت زن  
انکه در میان این دو مال بیکانه شده است و قول دیگر اما اگر سه طلاق بدهد پس از آن

یا بنده کسی را که در هرگاه با فلان  
سخنی گوی ازادی می آید و نرا  
نمی کند می در خانه نشود

تعلیق



هو لغة  
من لغات  
الانسان  
التي  
تختلف  
من  
لغة  
إلى  
لغة  
وتختلف  
من  
وقت  
إلى  
وقت  
وتختلف  
من  
مكان  
إلى  
مكان  
وتختلف  
من  
شخص  
إلى  
شخص  
وتختلف  
من  
وقت  
إلى  
وقت  
وتختلف  
من  
مكان  
إلى  
مكان  
وتختلف  
من  
شخص  
إلى  
شخص

بواسطه ديكر انكه سخن كوين برنفتن كتاب الطلاق قال الله  
تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن لهن نهن طلاقا دهن در دو  
حوام و بنعت باشي كي در حال عاصي يا در حال نفاس و ديكر در حال يازن كه در حال  
شوي با و نوزيكي كرده باشي اكر در بي دو حال طلاق دهن و افن و لكن عاصي باشي و نوزيكي  
از بي دو حال اكر طلاق دهن و با و لكن كوا حيت باشي از بهر انك سبب و صلت في  
كن ملوكه صبا ايشا موقت نمي باشي كوا حيت باشي و انورين دو حال طلاق و  
حوام باشي كه في عوض طلاق دهن و زن باردار ادا اكو خلع كنو يازن باردار در دو  
كه سرخي مي بيني باشي يا اون يكي ميكنو طلاق دهن عاصي باشي و همچنين اكر نوزيكي  
زن در حال عاصي طلاق دهن يازن كه او را هر كنجي نيفتا ده باشي يا از بهر عاصي  
او منقطع شده باشي اكر او را پوزي در حال طلاق دهن عاصي باشي از بهر انك طلاق  
اي زن است و بدعت نمي عاصي در حق زني باشي كه او را عاصي مي باشي  
او بگزشتن يكي باشي اكر او را في عوض در حال عاصي يا يكي كه با او نوزيكي كرده باشي  
طلاق دهن عاصي باشي و طلاق نمي باشي و چون انورين دو حال يكي طلاق دهن دوستي  
كه رجعت كنو يا از بي حالت برون اين پس اكو خواه طلاق دهن و اكر مرد زنا رسد  
بدهد در حال يكي عاصي باشي و لكن دوست داريم كه اين طلاقها بوا كنند و دهه يا يكي  
در صبا بپيما شود و نوزيكي نوزيكي اكو و كودهي از اهل علم كو بنده طلاق يكي باردار  
بدعت باشي و منهب مالك و اصحا و لوي اخير فصل قال الله تعالى  
الطلاق موان يا مساك مع رفقا و تسريح با حسان طلاق بجز نيت برنفتن  
با و نوزيكي و سه لفظ بني عاصي لفظ طلاق و فراق و سراج اكو زن  
كو بن

اكو زن يا كو بن طلاق او و نوزيكي او و سرجيك طلاق او اقد هر چنين نيت نكند و بيا رسي اكو  
كو بن و طلاق ادم يا نوزيكي او و سرجيك طلاق او اقد هر چنين نيت نكند و بيا رسي اكو  
هم صحت و برون از بي الفاظ هر لفظي كه بران لفظ از جاي عبارت توان كو كن  
باشي چنانك يازن كو بن نيت خليه بويه بيله يا بيا رسي كو بن برون شو باشي  
شوي كي با و نوزيكي يا صرموش يا دست از نوزيكي داشته و اما نوزيكي الفاظ اكو بن نيت طلاق  
بري الفاظ طلاق او اكو نيت نكند برنفتن و هر لفظي كه در شرعي بوزبان اهل  
غالب باشي در طلاق لفظ در حق ايشان صريح باشي چنانكه كو بن و طلاق و كو بن ادم  
يا كو بن حلال خدای و من حرام و بري فيا سي اكو كو بن و دست باز داشته ان در حق ايشا  
صريح باشي نيت طلاق او اقد هر چنانك عاصي يا رومي بزيان خویش طلاق دهن و  
اكو زن يا كو بن نوزيكي او يا نوزيكي او اكو زن يا كو بن نيت طلاق او اكو زن يا كو بن نيت  
طلاق ادم و نيت اذاي كنن اذاي شو و اكو لفظي كو بن كو بن لفظ از جاي عبارت نوزيكي  
كو بن چنانك كو بن بقاي قباد يا بي خوب رويي يا كوزه اب عين ده و اما نوزيكي الفاظ  
هم چنين برنفتن هر چنين نيت طلاق او اكو زن يا كو بن طلاق او اكو زن يا كو بن نيت  
ان خواستم كه بياي و بن نيت باشي و اكو بن نوزيكي او اكو بن نيت نكند و بيا رسي اكو  
نيت كي خواستم ان خواستم كه بجهه با و نوزيكي او اكو بن نيت نكند و بيا رسي اكو  
بطلاق زن و از ادي بنده امار باطن ميان او و خويي تعار و با كه زن و بنده را نكا  
دارد وزن و بنده را نكايد بطلاق او و طاعت داشتن و اكو لفظي اركنيت در حال  
خشم كو بن باران حال كه زن طلاق او اكو بن نيت نكند و بيا رسي اكو  
در حال خشم و دران حال كه زن طلاق او اكو بن نيت نكند و بيا رسي اكو  
صريح و نوزيكي او اكو بن نيت نكند و بيا رسي اكو بن نيت نكند و بيا رسي اكو

هو لغة  
من لغات  
الانسان  
التي  
تختلف  
من  
لغة  
إلى  
لغة  
وتختلف  
من  
وقت  
إلى  
وقت  
وتختلف  
من  
مكان  
إلى  
مكان  
وتختلف  
من  
شخص  
إلى  
شخص  
وتختلف  
من  
وقت  
إلى  
وقت  
وتختلف  
من  
مكان  
إلى  
مكان  
وتختلف  
من  
شخص  
إلى  
شخص











کہ فعل

[illegible]

الإسلام في العهد الخلف في  
الشرع هو الخلف على الاستماع  
منه على الوجه مطلقا أو من  
نزد على الوجه ما يشاء



پروانید و سوزید و در این صورت و در این اهل علم اینست و بعضی میگویند ثوری و صاحب آرای چون  
 چهار ماه بگذرد طلاق با بی و افسی و اگر سوگن خورد که پنج ماه جماع نکند پنج چهار ماه بگذرد  
 مطلقا کنی اگر مطلقا نکند پنج ماه بگذرد یا بی و افسی و مطلقا میند و اگر چهار ماه شوی سوگن  
 خورد بکار حکم ایلا نلیت میشود و کنی اگر پیش از گذشتن آن وقت نزدیکی کند کفارت واجب است  
 و بقول حنفیه چهار ماه ایلا باشد چون بگذرد طلاق وقت گذرد و اگر بکار یا تو نزدیکی کنی من  
 ادا داد باشد بگذرد طلاق ایلا پنج چهار ماه بگذرد مطلقا کنی تو نزدیکی کنی طلاق ادها کو نزدیکی  
 کنی ادا داد شود و زن دیگر طلاق شود و اگر بکار یا تو نزدیکی کنی و طلاق ایلا با چون چهار ماه بگذرد  
 مطلقا کنی اگر تو نزدیکی کنی حنفیه در فرج غایب شود طلاق با فتن و نشاید فعل عام کردن شود  
 با زیان او و اگر مرد ایلا کنی و زن دیوانه باشد یا کو در ایلا درست باشد و وقت محسوب  
 و لکن شوی از آن چهار ماه مطلقا نکند تا زن بهوش یازاید و بالغ شود و نگاه مطلقا کند  
 از جهت ایلا ای حق نیست و لکن شوی را بدین دهن و بدین و بطریق نصی از رضای تعالی میسر  
 در درج ایسات با طلاق یا تو نزدیکی کنی و اگر زن بالغه حق خویش بگذارد و مطالب نکند کنی  
 مطلقا ثابت شود و اگر کنی که باشد حق مطالب او را باشد اگر بگذارد و خواهر را مطلقا میانی و اگر  
 زن بی از آنکه رضا دهد خواهد که مطلقا کند و با او اگر بخواهد مطلقا شوی و اطلاق ادها در  
 مسامحت طلاق دهد پس مراجعت کنی از سر دیگر یا در نهد و اگر طلاق با بی باشد یکی با بدیسی  
 کجای کن حکم ایلا یا زاید باشد اندکی دو قلت همچون طلاق اگر گویم باز بدعت دیگر بار  
 و بپا ز چهار ماه مطلقا کنی و اگر گویم باز نباید مطالب ثابت شود و لکن حکم سوگن  
 بجای باشد تا او یا او نزدیکی کند کفارت واجب است هم چنانکه زن بکار فراسو خورد که یا  
 تو نزدیکی کنی یا او نزدیکی کنی حکم ایلا ثابت شود و لکن اگر تو نزدیکی کند کفارت واجب است و اگر  
 در وقت رجعت ایلا کند درست است و لکن صورت محسوب نباشد چون مراجعت کنی

وقت بپا

وقت این کند و اگر زن بصفی باشد شوی ایلا کند درست است و وقت محسوب نباشد و اگر شوی  
 در مسامحت دیوانه شود یا غایب شود یا بیمار شود یا محرم شود آن وقت محسوب باشد و اگر زن  
 حائض باشد یا نفسا مدت محسوب باشد و اگر پیش از آن وقت شوی و بدیسی باشد یا محسوب باشد  
 بطریق غایب باشد بغیر اینها و یا بیات فی کذب طلاق دهد و بیات با شو که بدیسی باشد  
 شدم ازین گفت و غایب و محسوب یکو بدیسی چون قدرت باشد بفعل جماع کم و اگر پس از گذشتن  
 وقت شوی محرم باشد یا روزی در فرج خود را در باطنها کرده باشد و کفارت ایلا باشد و آن که  
 بزبان میگویند مطلقا شوی و اگر نکند و نزدیکی کند در بی حال از بر لنگ معیت یا و لکن او را  
 کویند و کار بر تو جمع شده است اگر طلاق زن از قضا شود و اگر نزدیکی کنی غایب باشد هر کلم  
 حکم آن بودی میراند و اگر پس از چهار ماه زن حائض باشد یا در قضا باشد یا در احرام باشد  
 اعتکاف باشد یا روزی دارد اندکی حال ادها یا بیعتا کردن و همچنین اگر در حبس باشد  
 یا بیماری باشد که با جماع متواند مطلقا نماید و الله اعلم بالصواب **کتاب الطلاق**  
 قال الله تعالى والذين يظاهرون من نسائهم ثم يعودون لما قالوا فتصرون ذرية من قبل  
 ان يمسوا طاهرات بائنهم که مرد زن را کو بدیسی علی کطرا می یا یا بدیسی کو بدیسی  
 چون بیست مادر می این لفظ حرمت کفاتی و چون کفایت حکم او است که اگر پس از بیعت  
 زن نگاه دارد یا جنسی بگذرد که طلاق زن داد و طلاق نهد و کفارت واجب است و اگر  
 از بعد که رضای ع و جلی می نماید ثم يعودون مطلقا قالوا اینست و بقول جماعتی مرد  
 از بعد عزم جماعت و مذهب مالک و احمد و حنابل اینست و بقول جماعتی دیگر  
 مرد از رجوع است و این قول طاهرات و در هر حال و اگر پس از لفظ طهارت در وقت  
 طلاق دهد یا از روی بیعت یا از کنیز که منزه باشد شوی او را در وقت بخود بدیسی

و بی بی

اگر از آن فقره حال من است که غایب  
 است و من در آن وقت که در آن وقت  
 عبارت عن دفع الذنب الا عن الفاسد  
 مع قبوله على استناده في الكفارة  
 حلیه

ثم يعودون لما قالوا



امکان طلا کفایت واجب نیاید و اگر پیش از ظهر اطلاق جمعی بدین مرجع  
 کند مرجع کفایت واجب و اگر طلا بای دهن پس کفاح کذا حکم ظاهر باز این بانه  
 دو قولست همچون طلا اگر کیم باز این کفایت واجب این میشود و اگر در وقت رجعت  
 باز طلا را نبرد دست ایند و کفایت واجب نیاید چون مرجع کفو واجب این  
 و اگر زربان ای دیگر از آن مادرمانند کن چنانکه گوید تو بمن چون دست مادر  
 با چون پای مادر منی یا گوید دست تو چون دست مادر منست یا چون مادر منی یا گوید  
 تو چون دست مادر منست یا تو خدای من که محرم او باشد غیب یا بشوید و کی چون جد  
 و خالته و عمه هر ظاهر باشد و کفایت واجب و در ظاهر چون عود حاصل  
 و کفایت واجب شش باشد شوی باز تو دیک گوید با کفایت بشوید و اگر  
 پیش از کفایت تو دیک کند عاصی باشد و اگر پیش از کفایت قبله دهن یا بشوید  
 دست بروی نهادن بدین دو قول است بیک قول منسوب و حنفیه و روایا شریف  
 جماع و بوقوله دیگر روایا شریف چون زن حایض قبله دادن او را روا باشد و جماع روا باشد  
 و اگر کفایت بپوشیده می کند در میان ماه شب نهمی کند عاصی یا از جماع پیش از  
 تمام کفایت کرد و لکن روزه دو ماه از سر واجب نیاید باز داشتن و بقول حنفیه  
**واجب ایند باب الکفارة** قال الله لا فحور رقبة من قبل ان  
 يتم لها كفارتها بود و نوع یک نوع بترتیب و یکی بخرید اما آنچه بخرید  
 کفارت ظاهر است و کفارت جماع در ماه رمضان و کفارت مردم کشتن است  
 واجب این که بوده ادا کند کنیز یا غلامی و اگر بوده ندارد یا بهای بوده ندارد  
 دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر از روزه عاجز این شصت درویش طعام

این حدیث در کتب معتبره است  
 و در کتب معتبره است  
 و در کتب معتبره است  
 و در کتب معتبره است

ده ما آنچه بخشید است کفارت سوگن است اگر کسی سوگن خورد که بخدای که فلان  
 کار نکند پس روع کن کفارت واجب است و او در آن مختار باشد و خواهد درویش را  
 طعام دهد و خواهد درویش را جامه کند و خواهد بزرگوار کند و اگر از این جز عاجز  
 این سه روز روزه دارد چنانکه خدای تعالی گوید فکفارتها اطعام عشرة مساکین  
 من اوسطها تطعمون اهلیکم او کسوتهم او طرقة فیه من لم يجد فصيام ثلثة  
 ايام و بزرگوار کند کفارت ادا کند مومن یا بدیده کفارتها و بقول سفین ثوری صاحب  
 کافی روا باشد مکروه کفارت قبل با تفاق مومن یا بدیده و اگر نبوده ادا کند بیکم اگر  
 عیبی باشد در کار کردن نقصان نیاید چنانکه گوید یا کوش یا بی بری یا بشو یا بیکم  
 یا حنسی یا زکری یا بای و روا باشد و اگر در کار کردن نقصان آرد چنانکه یک دست ندارد  
 یا یک پای ندارد یا بنا باشد یا مقعر روان باشد و اگر انگشتان پای بریده دارد روا باشد و اگر  
 انگشتان دست بعضی بریده دارد بیکم اگر ابعام یا سبایه یا وسطی ازین سه یکی بریده دارد  
 روا باشد و اگر خنصر یا نصر بریده دارد روا باشد و اگر هر دو بریده دارد از یک دست روا  
 نباشد و اگر دیوانه باشد یا لنگ باشد که ایشان را و نوشین ندانند روا باشد و اگر لنگ باشد  
 یا نوشین می خاشد روا باشد و اگر بیهوشی باشد که امید بصر مشورت ندارد روا باشد و اگر  
 امید بصر مشورت ندارد روا باشد و اگر در کار خود روا باشد و بقول صحاحی که یک دست یا یک  
 پای بریده دارد روا دارد و اگر هر دو بریده دارد روا باشد و اگر مکاتب را مال و غیره زن  
 اگر کفارت ادا کند از اشد و از کفارت محسوب نباشد و اگر مومرا ادا کند روا باشد  
 و اگر بعد از این نزد بخود نیست کفارت ادا نشود و از کفارت محسوب نباشد و بقول  
 اصحاحی که محسوب نباشد و اگر کسی را گویند و خوشی از کفارت من ادا کن انگشت ادا

یا بیکم



کنند درت ایند و لا این کس را باشد که می در خواهد و چه چیزی بوی واجب نباید و اگر  
 گفته باشد بفرم از ادکن هزار درم بوی واجب است **فصل** قال الله تعالی  
 فی لم یجد فیصام سحرین هینا یعنی اگر در کفارت جماع یا طهارت یا کفارت قتل  
 بوده ندارد که از ادکن بعد از روزه و از نفقه خویش و عیال خویش زیادت ندارد و ماه روزه  
 روزه دارد و اگر نبوده دارد و لکن خدمت او محتاج است بدانکه بجا است یا صلب عورت است  
 یا بوی است که عادت نکرده است خدمت خویشی قیام کردن واجب نیاید سبب از ادکن روزه دارد و  
 او حنفیه سبب از ادکن با بیکو با اتفاق اگر بهاء نبوده و لکن محتاج است به باشد روزه داشته  
 و اگر مسلمانی دارد که بدان محتاج باشد واجب نیاید فریضه و اگر مال او غایب باشد یا  
 کنونی مالش نشاید بوزنه شستن و کفیه آنرا اندر کفارت طهارت یا کفارت روزه داشته  
 از بهر آنکه با زن مباشرت نمائید پیش از کفارت و رختن بر سر در هر کس که چون از  
 کفالت عاجز باشد و ماه پوسه روزه دارد و اگر در میا ماه بعد از یک روز بکشد یا بخت  
 فراموشی کند و ماه از سر بایر گرفت و اگر بعد از بخت یا بعد از سفر بکشد یا ظاهر منتهی است  
 که از سر بایر گرفت و اگر زن بعد از حیض بکشد یا در کفارت یا در قتل یا در کفارت جماع  
 چون پاک شود بنا کند و واجب نیاید از سر کوفتن و در کفارت سر کوفتن عاجز یا  
 از طعام و کسوت و از ادکن سبب سه روز روزه دارد و پوسه داشتن روزه شرط  
 بیک قول از بهر آنکه خدای تعالی گوید فیصام ثلثة ایام و تسبیح یاد کرده است و قول  
 دیگر و منعی و حنفیه شرط نیست پس بوی قول اگر زن بعد از حیض بکشد یا از سر بایر  
 یا نه و قولست و بیکو چون پاک شود بنا کند همچون کفارت قتل و بوقول دیگر از کبر و از  
 از بهر آنکه سه روزی حیض روزه توان داشت و دو ماه پوسه بی حیض کم باشد و چون

روزه دو ماه از سر ابتدا کند هر دو ماه بعد از این باشد هر چند ماه کم آید و اگر در میا ماه است که این  
 آن ماه دسی روز تمام بایر کردن از ماه سه دیگر و ماه دوم بهر آنکه باشد که کم آید و اگر  
 ممکن خواهد که پنج درم و شش درم را حاصه کند و با باشد و بقول او حنفیه  
 روا باشد **فصل** قال الله تعالی من لم یستطع فاطعام سبین مسکینا و من  
 کفارت طهارت جماع ماه رمضان و در کفارت قتل از روزه داشتن عاجز باشد یعنی  
 یا بوی یا بانگ مشهور مرد بوی غالب باشد از مباشرت هر چند که در شستن  
 در و شستن طعام دهد هر یک از اینها از غالب قوت امثال او در آن شهر چنانکه در وقت  
 نظر یاد کرده شد و مرد و بیکم باشد شستن و شستن اسناد و در بیکم است که از بی روایا  
 و احتیاط است که هر یک از دو سبب که دهد و بقول او حنفیه که طعام شستن بیکس دهد  
 در شستن روز روزه باشد و طعام کفارت به سبب و مکاتب و اهل زمین نشاید داشت  
 و بجا در پیر و فرزند خویش نباید دادن و در کفارت سوگند اگر کشتن اختیار کند و در و شستن را  
 هر یک یک جامه بدن یا دستای یا مقبضه یا پو هنی یا از آری یا ردای خواهد و وضه و  
 خواهد و دهنه و اگر مردی بزرگوار جامه دهد که کودک خود شایب یا بر و جامه دهد که زن را  
 شایب روا باشد بقول مالک و قول دیگر آنست که هر کسی داخستانی بایر داد که نماز او در آن روا باشد  
 وانی نیکو **فصل** او مرد توان که با شستن روز که کفارت واجب شود پس در و شستن شد  
 پیش از آنکه کفارت بدن قول در ستر است که اعتبار برین وقت باشد که کفارت می  
 روا باشد که روزه دارد و اگر از روزه عاجز شود طعام دهد و اگر از روزه واجب  
 در و شستن باشد پس تا آنکه شود پیش از آنکه روزه دارد و سبب از ادکن یاد کرد

شستن

بوی







وایمانهم تنها قلیله بر روی خوانند و بگوید که از خدای بترس که نباید  
 لعنت ترا در بیاورد و اگر باز نیاید بفرماید کسی را تادست بردهنی  
 نهد و بگوید هر آینه اگر سر و غمی می گوئی مستحق لعنت و عقوبت کندی  
 و عقوبت دنیا سهل تر از عذاب آخرت پس اگر باز نیاید کلمه لعن تلقین  
 کند و چون مرز از لقافارغ شد پنج حکم بدین ثابت شود مگر آنکه میانه  
 حل می افتد و دیگر آنکه حرام می گوید باشد هر کس به هم باز نتوانستند بدین  
 و سه دیگر آنکه حد قد و نه مردی و فتنه چهارم حد زن از اجاب شود  
 محسن باشد سبک کنند و اگر نباشد تا زاینده زنند و پنجم آنکه نسبی  
 فرزندان مرد بریده شود پس اگر این زن خواهد که حد زن از خونین  
 لغاکند بر خیزد و چهار بار بگوید پس از تلقین حاکم کواهی بهم خدای  
 تعالی که فلان و شوی خود را مرا میرد باید و ثابت کند اگر حاضر باشد و دفع گوید  
 این سخن که توبه کرده و حاکم چون کلمه پنجم تلقین خواهد کرد و بپایند دهد و اگر بپایند  
 زن را بفرماید تادست بردهنی و می گوید هر آینه اگر دروغ می گوئی مستحق  
 خدا را باشی چون باز نیاید تلقین کند چنان فلان شود حد از وی بپند و بگوید  
 اصحاب برای بقدر شوی حد واجب شود و لعان واجب شود اگر نکند چنان کند  
 تا لعان نکند چنان لعان کرد بر زن حد واجب شود لعان واجب شود و هر دو لعان  
 کردند چنان بپند تا قاضی حکم نکند و اگر زن مرد را قذف کرد مردی حد  
 قذفان مرد و لعان واجب شود چون زن لعان کرد همچنان مگر حد از زن بپند

حرانی

حد از مرد بپند و یکی بر لعان او قیام بود و مرد واجب شود و قوی دیگر هست که  
 حد از مرد بپند و او را مسی نکرده در لعان و اگر مرد زن را قذف کند و زن شوی  
 کند یا شوی چهار گواه یا در باز از حد بپند و حد از شوی بپند پس از آن لعان  
 نتواند کرد مگر فرزندی باشد می خواهد که نفی کند لعان و اگر زن پس از آنکه لعان شوی  
 نقد تو کند حد زن از زن واجب شود و اگر شوی پس از لعان افراد کند که بوزن در روح بپند  
 حد از مرد واجب شود و حد از زن بپند و شب فرزند از مرد ثابت شود  
 و لکن حرامی و غیره نشاید هر کس به هم باز شد و بگوید و خیزد و با باشد  
 که زن را با خواهد و اگر زن را قذف کند در عت رجوع حد واجب آید و لعان میانه  
 در صلب نکاح و چون لعان کرد بر زن حد زن واجب آید و اگر زن را طلاق بانی بدو  
 پس از آن که حد واجب آید و لعان میانه کرد هر چند زن را نکاح اضافی کند مگر فرزند  
 باشد نفی خواهد کرد لعان و چون از هر فرزند لعان میگویم اگر آن قذف نکاح اضافی  
 کرده است گفته است توبه نکاح من زنا کردی چون لعان کرد حد زن از زن واجب  
 چون زن لعان بپند و اگر نکاح اضافی نکرده باشد حد زن از زن واجب  
 و اگر در نکاح زن را قذف کند پس چنان لعان طلاق بانی دهد چون زن حد طلاق  
 روا باشد شوی که لعان کند هر چند فرزند نباشد و چون لعان کرد حد زن از زن واجب  
 و از مرد چون لعان کند بپند هم چنانکه در صلب نکاح کند و اگر در قذف کند زن را  
 چنان از نکاح کرده است حد واجب آید و لعان میانه کرد هر چند فرزند نباشد از  
 هر آنکه ضرورت نیست و الا اضافی کردن آن زن را چنان چنان از نکاح پس اگر خوا  
 که فرزند را نفی کند دیگر بازه مطلق قذف کند و لعان کند و اگر کسی را قذف کند و چهار گواه  
 پس کسی دیگر آنکی را قذف کند حد از زن واجب نیاید تعزیر کند اما



اما اگر شوی ز فراغ کند و لها کند پس کسی دیگران ز فراغ کند که صورتی برانگیز و اجب این  
 هر چند ز فراغ شود و زده باشد از بهر آنکه همان حجت بر زبان در حق شوی  
 علی الخصوص اگر شوی بپایان و بگوید ز فراغ کند که صورتی برانگیز و اجب این  
 از بهر آنکه لها شود لیل صورتی و لیل جزو **فصل** اگر زنی در نکاح مردی  
 فرزندی آورد بنکریم اگر امکان آن نبوده است که مرد بزن رسد  
 چنانکه وکیل کند کسی را بقبول نکاح در غیبت پس پیش از آن  
 آنکه امکان باشد که بزن رسد فرزندی بیاورد این فرزند منفی  
 باشد از شوی و همچنین اگر شوی غایب شود یا بیکای که ممکن نباشد  
 که بزن رسد و پس از چهار سال از غیبت و در فرزندی از منفی باشد  
 و بقول بوجیهه فرزند شوی باشد هر چنانکه داخل باشد اما اگر امکان باشد  
 که شوی بزن رسد و فرزند بیاورد در حق که ممکن باشد از شوی است و نسبت شود  
 با اتفاق هر یک که نسب ثابت کردیم بظاهر بنکریم اگر شوی را بقبول باشد که از وی نیست  
 که دخول نگردد باشد یا پس از دخول بکریم از شوی ماه آورده باشد یا بزیادت از چهار  
 سال شاید که او را قبول کند نفی باید کرد بلعان و اگر فرزند بزیادت از شش ماه آورد  
 از وقت دخول بکریم از چهار سال که استوار کرده باشد نفی کردن و اگر استوار کرده باشد  
 و بپایان استوار بزیادت از شش ماه بیاورد و زن تهره زده باشد و با او نفی کرد  
 و لکن او میتوان باشد که نفی کند و هر یک که نفی ثابت کنیم و نفی باشد که بپایان  
 بپایان بپایان نفی کند پس از آن نفی نتواند کرد و اگر در بیک شکم دو فرزند بیاورد  
 پس یک را بپذیرد و دیگر را نفی نتواند و اگر هر دو را نفی کند پس یکی را بپذیرد و دیگری را بپایان  
 از چهار سال از وقت فراق فرزند شوی باشد و اگر پس از چهار سال آورد منفی باشد  
 و اگر

و اگر پس از طلاق زن را چون عدت بگذرد شوی که کند زن پس فرزندی بیاورد بنکریم  
 اگر بکریم از شش ماه از زمان وقت نکاح دوم فرزند شوی و له باشد اگر از وقت  
 طلاق و کم از چهار سال باشد و اگر زیادت از چهار سال باشد منفی باشد از هر دو  
 و اگر زیادت از شش ماه دارد از وقت نکاح دوم فرزند از شوی باشد هر چند  
 بکریم از چهار سال باشد از وقت طلاق اول **فصل** قال عمر بن  
 الخطاب رضی الله عنه لا تأتین لیلة یغیب سیدها ان قد انقضت بها الا الحقت  
 بهم ولکنها اگر مردی را که ترک باشد فرزندی بیاورد نسب آن زن از خواجه ثابت باشد  
 تا خواجه او را نکند بلکه با او فرزند بکریم اگر آن زن بکریم که با او فرزند بکریم و مردی استیصال کند  
 و فرزندی بیاورد بپنج ماه یا بزیادت از وقت فرزند بکریم که با او فرزند بکریم و با نکار آن  
 نفی نشود و همان نفی اند کرد و بقول بوجیهه تا خواجه بفرزند از چهار سال و نسب ثابت  
 نشود و اگر خواجه دعوی کند که استیصال کرده ام پس از فرزند بکریم و استیصال آن باشد که  
 که حیض افتد پس از فرزند بکریم اگر فرزند بکریم از شش ماه آورد از وقت استیصال آن استیصال  
 حکم نباشد و نسب آن خواجه ثابت باشد و اگر زیادت از شش ماه آورد از وقت استیصال  
 آن فرزند منفی باشد **فصل** رواه جلیل تداعیا و لا تداعی له علیها فی القضاة  
 فرفقا لهما قد اشتهر کانیه فقال له عمر قال ایضا شئت اگر مردی بیاورد و مردی بیاورد  
 باز فرزند بکریم که نسب بکریم یا بکریم باشد میان دو مشترک مرد و با او فرزند بکریم  
 کنند و فرزندی بیاورد و وقت که ممکن باشد که از هر یک فرزندی است بقایف  
 نمایند هر کدام که الحاق کند زن را باشد و همچنین اگر دو زن نسب کردی و  
 محمول نسب دعوی کنند هر یک را گوید زن من نیست بعد و الحاق نکنند باقیات



والتأیف نیاشد یا تأیف مجرد و الحاق کند بدان حکم نکند تا حین کند تا فرزند بالغ  
 شود هر کدام که میل کند و خویش را بد یا بخواند فرزند او باشد و اگر یکی از ایشان  
 دو تن که آرد مقدمه باشد بر قول تأیف و اگر گواه تأیف نباشد و فرزند پس از بلوغ  
 بخواهد اختیار کند پس تأیف بدید آید و او را بدید که عاقل است کند قول تأیف مقدم  
 باشد و بقول اصحاب را عاقل بقول تأیف حکم نکند و اگر مردن یا زیاد نسبت به عاقل  
 دعوی کنند فرزند را بجهه الحاق کنند و آن اصحاب و علماء سلف آمده است که  
 ایشان بجهت بقول تأیف حکم کرده اند و تأیف باید که مردی باشد مسلمان و عدل و آزاد  
 و عاقل و بالغ و گرویی گویند باید که از بنی مملو باشد و بیانت بدان مخصوص است  
 و گرویی گویند که آن علمیت هر که بیاورد بقول او حکم کنند **کتاب**  
**العدة** قال الله تعالى والمطلقات فی حصن بالنفسین ثلثة قروء اگر در میان  
 زن شوهر جدای افتد در حال حیض بطلای یا سببی در بنی که پیش از دخول  
 باشد عدت او واجب نیاید و اگر پس از دخول باشد عدت او واجب آید بر زن پس بگوید  
 اکنون باردار عدت وی بنهادن حمل باشد تا هر دو تمام از وجده انقضای عدت بر او  
 نیاید و اگر فرزندی تا صخلق یا و در باره کوشش بیفتد و دایکان گویند که این خلقت  
 آدمی در باطن او بدید است از عدت بر او آید و اگر گویند بدید نیست از عدت بر او نیاید  
 هر چند گویند کوشش فرزند است همچنانکه علقه از وی جدا شود و اگر زن باردار  
 بنکریم اگر زنیست که هرگز او را حیض نیفتاده است یا بر است که حیض او منقطع  
 شده است عدت او سه ماه است اگر از دهت و اگر نید دهت دو ماه است و گفته اند  
 بگناه و تیمم و گفته اند سه ماه همچون آزاد و اگر زنیست که او را حیض می افتد

ادویه

اربعه قریب باشد و قریب بانی باشد پس اگر طلاق در حال بانی داده است بقیه آن بانی که  
 قریب باند پس از آن چون دو بانی از پس حیض بگذرد و حیض سدی که به بیند از  
 عدت بیرون آید و اگر طلاق در حال حیض داده است تا سه بانی تمام بگذرد چون در بعض  
 شود از عدت بیرون آید و عدت بر او بانی باشد اگر طلاق در حال بانی باشد چون  
 در حیض دوم شود از عدت بیرون آید و اگر در حال حیض چون در حیض سدی که بشود  
 از عدت بیرون آید و این که قریب بانی است قول زنی بیانت است و بعد از آن هر  
 عایشه و قول فقهاء سبعة است و مذکور هر عت ماکه و شافعی و حنفی و مالکی  
 اجماعین و جماعتی گویند قریب تمام حیض است اگر طلاق در حال بانی باشد تا از حیض  
 سدی که پاک شود از عدت بیرون نیاید و اگر در حال حیض بوده است تا از حیض بیرون  
 پاک شود از عدت بیرون نیاید و این قول عمر است و علی و عمر ابن سعد و زید  
 او داعی و یحیی ثوری و ابو خنفره رضی الله عنهم اجماع اما اگر شوی بیرون زن  
 واجب آید هر چند که پیش از دخول باشد پس بگوید اکنون باردار و چون بار نهد  
 از عدت بیرون هر چند که از پس برکشوی در حال بار نهد و اگر بار نهد از عدت  
 او چهار ماه و ده روز باشد فوق نباشد میان زن و قری که حیض می بیند یا نمی بیند  
 و اگر زن نبوده باشد دو ماه و پنج روز پس اگر شوی و زنا آید و آن ماه که از  
 ده روز مانده باشد از پس ماه و زنا چهار ماه بهلال باشد و اگر چه که آید و یا  
 ده روز از ماه ششم تمام کند و اگر از ماه ده روز مانده باشد سه ماه از پس این  
 ماه بهلال نباشد و این ماه و زنا اسی روز تمام کنه از ماه پنجم پس از ده روز  
 و گویا آن ضمه کند و اگر عدت طلاق عامی دارد بنکریم اگر طلاق با خبر ماه معلق کرده است







تمام بدارد و اگر طلاق رجعی باشد و باقی عدت رجعت تواند کرد و چون رجعت کرد عدت  
اول میوزند و عدت دوم استدا کند و اگر طلاق شوعی باین باشد و خواهد کرد و  
باقی عدت نکاح کند و هر چه مرد دارد و هر چه زن دارد و هر چه هر دو دارند اما  
اگر زن بار دارد و عدت آنکه حمل از او است مقدم باشد اگر حمل از شری است  
چون حمل بعد عدت دوم استدا کند و اگر حمل از شری دوم است چون حمل نبند  
عدت دوم بگذرد پس باقی عدت تمام کند و اگر طلاق رجعی باشد چون بار نهد و بار  
باشد شری رجعت کردن و باقی عدت اما پیش از نهادن بار شری رجعت  
و انباشت اما اگر طلاق دهد برافته و قیاس آنست که اگر از وی یک بیرون دیگر را میراند  
نرسد و اگر شری بهیچ بر زن عدت وفات واجب شود چون بار نبند عدت  
وفات شوعی استدا کند **فصل** قال الله تعالى وَاَنْتِ لَنْ اُولَئِكَ  
حَمْلٍ نَاْنَقِقُوا عَلَیْهِنَّ اِذَا كُنَّ اُولَئِكَ حَمْلٍ نَاْنَقِقُوا عَلَیْهِنَّ اِذَا كُنَّ اُولَئِكَ حَمْلٍ نَاْنَقِقُوا عَلَیْهِنَّ  
واجب شود تا زن در عدت است و سکنی آن باشد که جای که زن در آنجا بنشیند  
بر شری واجب باشد باز کردن و اگر طلاق باین باشد بدانکه خلع کند یا سه  
طلاق بدهد یا لعان کند زن را سکنی واجب آید بر شری اما نفقه و جامه  
واجب نیاید مگر اگر در نفقه و جامه واجب آید و بقول بعضی از علما نفقه  
واجب آید هر چند با ندادن و این قول قول عبدالله بن مسعود است  
و مذهب سفیان ثوری و اصحاب رای و ظاهر قریب حجتست بر وی که و بیاید  
خدای تعالی میگوید وَاَنْتِ لَنْ اُولَئِكَ حَمْلٍ نَاْنَقِقُوا عَلَیْهِنَّ اِذَا كُنَّ اُولَئِكَ حَمْلٍ نَاْنَقِقُوا عَلَیْهِنَّ  
اگر بار دارد بریشان نفقه کنی اما اگر نکاح فسخ کنی بیعی که یکی بر دیگری باید  
کرد

یا بغیر و باز زن واجب نیاید و نفقه واجب نیاید اگر چه بار دارد بر ظاهر مذهب  
همی آنکه در عدت و طی شبهت و نکاح ناسد باشد اما اگر شری پیش  
زنا نفقه و جامه نیاید و عدت وفات و در سکنی و قولست بر یک  
قول واجب نیاید و چون نفقه و این قول علیست و عبدالله بن  
بن عباس و مذهب عطاء و اصحاب رای و بر قول دیگر و مذهب مالک  
واجب آید همچون در عدت طلاق و این قول عمل است و عثمان و عبدالله بن  
مسعود و مذهب سفیان ثوری ثوری و علی بن ابی حمزه و امیر  
**فصل** قال الله تعالى وَاَنْتِ لَنْ اُولَئِكَ حَمْلٍ نَاْنَقِقُوا عَلَیْهِنَّ اِذَا كُنَّ اُولَئِكَ حَمْلٍ نَاْنَقِقُوا عَلَیْهِنَّ  
ضرب بر زن و زنا در عدت نشاید که از خانه بیرون آید مگر  
بر ضرورت یا حاجتی اگر بیرون آید عاوی باشد و شری آید که او را منع  
از بیرون آمدن و اگر شری مرده باشد و از آن شری آید که او را منع  
اما اگر ضرورت افتد بر آنکه خانه فرو آید یا بیم از آتش و غرق باشد  
یا جای ایمن باشد بیرون آید و اگر حاجتی بیرون آید چون ریسمان خوردن  
یا پنبه خریدن بیرون آید و در خبر است که جماعتی از زنان صحابه  
احد تنهاد در خانه مستوحش میشدند رسول الله صلی الله علیه و آله  
ایشان را دستوری داد تا بنزد یک یکنین کرد اینست تجدیدت کردن و  
خواب هر کسی بخانه خویش باز شود و خانه جابر را دستوری داد و شری  
طلاق داده بود تا بخیر ما بیرون رود و هر زنی که سکن او بر شری واجب  
در آن سرای عدت باید داشت که جدای میماند او و شری در آنجا بود و



مگر در روز نوبت کند برخواستن و ندان شوی آنکه سکن او بیفتد بجا  
خویش باز شود و آنجا عادت دارد و سواد این که خدای عزوجل میگوید  
الآن یا تین یا حشر مبینة انیت و این بجا باشد که سرای ملک  
باشد و بزرگ باشد چنانکه خویشاوندان و بزرگان در آنجا باشند اما  
اگر ضعیف باشد که هر دو کوه را گفایت نباشد و در وقت طحاح و در محاسن  
در آنجا بر و انفت شوی بد در آنجا و او را چون نکند قوم شوی بزرگ  
شود و سرای بوی برها کنند و اگر سرای عاریتی باشد و عاریت دهنده  
مزد طلب کند مزد بر شوی باشد و اگر از عاریت رجوع کند یا سر را با جارت باشد  
مدت بگذرد و آید بر شوی واجب باشد که زن را بسرای دیگر بزرگ بگذرد  
سرای که در خور او باشد نقل کند و اگر سرای بزرگ باشد نشاید شوی  
باذن در آنجا بودن مگر زن و در آنجا محرم باشد یا مرد را زنی محرم باشد  
و مگر کس را ندیند و یاد و حجر باشد و را باشد و اگر شوی زن و د ستون  
دهد تا شهر بگر شود پس شوی بچهار یا زن و طلاق دهد بگریم اگر  
پیش از آنکه زن از آمدن این شهر پیش زن شود نشاید مرد رفتن  
هم درین شهر عادت دارد و اگر بدان شهر رسید هم آنجا عادت  
دارد اگر بمقام دستوری داده است و اگر بفرهت یا بزیارت دستوری  
داده است بعد از پیش مقام نکند و اگر کم باشد چون فارغ شود  
نمودن آید مگر راه با خوف باشد یا هم صحبت نیاید هم آنجا عادت  
دارد و اگر خواهد بان شهر شود پس آن مقام دستوری داده است

خبر ده

نیک

مگر

هم آنجا عادت دارد و اگر در راه باشد که فراق افتد زن اگر خواهد باز آید  
و درین شهر عادت دارد و اگر خواهد بان شهر شود پس آن مقام دستوری  
داده است هم آنجا مقام کند و را باشد و آنجا عادت دارد و اگر بمقام  
دستوری نداده است حج یا تجارت یا به ترهت داده است یا شوی او را  
با خویش یا سفر می رود و راه بیرون یا طلاق دهد سه روز پیش مقام  
نکند چندان که فارغ شود و اگر شوی گفته باشد در روز مقام کن  
بر یک قول همچنان باشد که دستوری طلاق باشد پیش از سه روز مقام  
مقام نکند و بر قول دیگر آنقدر که شوی دستوری داده است مقام کند  
و اگر زن از اهل بادیه باشد که از جای بجای میشوند از بهر آب کجا  
زن در عدت و در عادت یا ایشان مگر در و اگر خواهد در می یا در سبیل  
مقام کند تا عادت بگذرد

### فصل

قال النبی صلی الله

علیه وسلم لا یحل لامرأة ثوبین یا ثوبا ولبس الامیران تعد علی حبت قوب

ثلاث لیا الی الاکل و زوج اربعة اشهر و عشر اربعه مروزه پیش از سه روز بگریم  
نشاید داشت مگر زن که در عدت و وفات شوی باشد که چهار ماه و ده روز  
سرک داشتن واجب نیست و اگر طلاق باین باشد بگریم اگر طلاق رجعی باشد  
سرک داشتن واجب نیست و اگر طلاق باین باشد و نولست بر یک قول  
و مذهب بر حنفیه واجبست و بر قول دیگر واجب نیست هم چون ما در فرزند  
که خواجه او را از آن کند در مدت استراحت سرک داشتن بر و واجب نیست و سرک  
داشتن آن باشد که از آرایش بوی خوش باز باشد نشاید بوی خوش کرد

بر بفرغ



و در وقت بیرون نهادن اما شستن و ناخن زدن و بوی خوش زدن و کلاه داشتن  
و اگر در وقت دین مالد و باشد چون در وقت بوی خوش نباشد و شاید سینه سیاه  
در چشم کردن اما توتیای سبز را باشد و اگر چشم در دست و سینه حاجت آید سینه  
در کشد و بر بند پاک کند و شاید سبیده و کلک گشته و خضاب کردن و بر آید پوشید  
و شاید حریر یا پودشیدن اما را باشد جا بر ریاسی و کنان و خنجر و آنچه از چشم  
کنند پوشیدن اگر چه جا بر نفس باشد و اگر چه رنگ کوبه در پیشد بنگویم اگر  
رنگ زینت باشد چون سرج و زنده و نا باشد و اگر رنگ زینت نباشد چون  
سیاه و کلکی را باشد و از دندان زدن صافی را نباشد و در سوک  
فوق نیست میان زن آزاد و بنده و دیوانه و ناز سیده و بوی و بویا شدن و بویان

**فصل** فی الاستبراء

دری اندر رسول الله صلی الله علیه و سلم می آید طایفه ای از طایفه ای حتی تضع و لا  
حتى یخفی اگر مردی کنیز یا بخی در ملک او آید شاید باو نزدیکی کردن ما استبرأ  
نکند و نباشد میا کنیز که رسیده و نارسیده بکر باشد یا شیب هر چند فرو نشسته است  
کوبه باشد و استبرأ نباشد که اگر بار دارد بار نهد و اگر بار ندارد نا حیض شود و بارگ  
و اگر در میان حیض خمر آن حیض محسوب نباشد تا دیگر بار حیض شود و پاک شود و اگر  
کنیز که باشد که در حیض فروفته است یا نباشد که حیض او منقطع شده باشد  
تا یک ماه بگذرد و اگر پیش از آنکه ماه بگذرد حیض افتد استبرأ حیض باشد و اگر کنیز که  
خبر و پیش از قبض حیض شود آن حیض محسوب نباشد اگر بشرط خیار خمر در  
خیار حیض شود محسوب نباشد و در وقت و در وقت استبرأ نباشد

المولود

که او را قبل و بعد با شهوت بدست بساود و اگر در عدت استبرأ او را بشوی و هرگز بکر  
اگر بالغ باو نزدیکی کرده باشد روا باشد استبرأ نکند و هرگز بکاح بیاع و دور باشد  
و اگر باو باو نزدیکی نکرده است یا اگر کرده است باو استبرأ باشد و اگر باو باو باو باو باو باو  
اگر بشوی و بشوی در استبرأ از دخول طلاق هوا استبرأ بیوفت یا نه دو وجه است یکی که  
و من عجب و حنفیه بیوفت و اگر کنیز یا بخی در کاح کسی باشد بشوی و در روا باشد باو  
نزدیکی کردن پس اگر این بشوی در استبرأ از دخول طلاق هوا یا پس از دخول و عدت او برآید  
بخواهد استبرأ او واجب یا نه دو قول است یکی قول واجب این هم چنانکه کنیز و اگر بشود  
پس از جرد با واجب بوی در کتا استبرأ یا این کوبه و قول دیگر واجب یا نه از هرگاه از ملک قابل  
شکاح و اگر کنیز یا بخی در وقت آزاد کند و خواهد بشوی و هرگاه بوی کنیز روا باشد و اگر کنیز  
در کاح او باشد از جرد و کاح و خیر و استبرأ واجب یا نه از هرگاه از پیش از خیر و  
او را حلال بوده است و اگر مردی مادر فرزند خویش را آزاد کند یا خواهر بیوه را آزاد شود  
نشاید او را بشوی کردن تا استبرأ نکند و اگر استبرأ او را بران باشد که حمل نبه و اگر حمل  
نخارد بیک حیض باشد و اگر از اهل حیض نیست بیکه و قول دیگر که سه ماه و بقول  
بعضی از اهل علم استبرأ مادر فرزند که آزاد شود سه حیض باشد همچون عدت  
از زن و این قول علی و عیسی الله بنی معبود است و قول عطاء و منزه سفیان  
نوری و اصحابی از رحمهم الله و اگر خواهر مادر فرزند را آزاد کند پس از استبرأ استبرأ  
نباشد و قول در ستروا و اگر مادر فرزند را در کاح بشوی یا در عدت بشوی یا  
که خواهر بیوه یا او را آزاد کند استبرأ واجب یا نه و اگر بشوی و او را طلاق دهد  
دخول و عدت بگذرد پس خواهر بیوه یا او را آزاد کند و قول در ستروا واجب است







اما شیر خواره را روا باشد که نکاح کند از بهر آنکه زن بزرگتر مادر دست فرزندان خود را  
 و چون نکاح مادر پیش از دخول و خیر و روا باشد دختر را نکاح کردن اگر مردی در زن  
 شیر خواره را زنی دارد زن بیکانه هر دو را بشود و هر یک از نکاح هر دو بخیرند  
 از بهر آنکه هر دو بیکبار خواهر میشوند پس روا باشد که هر کدام که خواهد آنها نکاح  
 کند و اگر بترتیب شیر دهد بشود دادن نخستین نکاح و بخیرند و چون دوم را بشود  
 ده نکاح دوم و بخیرند و در نخستین دو قولست و قول در ستر و مذهب و حنفیه  
 بخیرند از بهر آنکه هر دو بیکبار خواهر میشوند و بوقول دیگر و بخیرند از بهر آنکه خواهر  
 میان ایشان بشود و دادن نخستین تمام می شود و بشود دادن نخستین با دوم  
 بهم نبود است و اگر مردی زنی بونی کند زنی بیکو میاید و کوبیدن ایشان را بشود و آدم  
 و شوی را این معلوم نباشد بوقول آنها حکم شیر خوردن و ثابت نشود و لکن  
 و رعایت آنست که زن را طلاق دهد و اگر نکاح نگرفته است و عزم آن می دارد نکاح نکند  
 و اگر چهار زن عدل که ای دهند بر شیر خوردن حکم ثابت شود و گواهی بشود  
 مسرعه باشد و الله اعلم بالصواب **کتاب النفقات**  
 قال الله تعالى ليقوز و معیر من سعة اسباب واجب شون نفقه  
 سه است نکاح و ملک و قرابت بنکاح نفقه زن بر شوی واجب شود هر چند  
 زن توانگر باشد و بملک همین نفقه بینه بر خواهد واجب شود و بقرابت نفقه  
 مادر و پدر و فرزندان بیکدیگر واجب شود بوقت حاجت و نفقه قرابت و بینه  
 نقد و نیت بر قدر کفایت باشد و نفقه زن بر شوی مقدراست و تعدیر آن  
 و تعدیر توانگری و در پیشی مرد کرده و بوقول و حنفیه بر حال زن کرده در پیش  
 خوردن

خوردن و کم خوردن و ظاهر قرآن آنست که بر حال مرد کرد و بلیغ و سعه من  
 سعة من اگر شوی توانگر باشد بر وی هر روز و در واجب از غالب وقت افشا  
 او در آن شهر و اگر در پیش باشد یک مد و اگر میان باشد یک مد و نیم و اگر شوی  
 بند باشد یا مکاتب بر و نفقه در دیشان واجب است و اگر زنی باشد که او را  
 خادمی باشد که خدمت خاص او قیام کند بر شوی واجب باشد که خادمی را بخدمت  
 او فرزند هر چند شوی در پیش باشد یا بنده خواهد گشت و بخیرند یا بنده را سنانند  
 یا بعبادت یا خدمت زن کند و بیک خادمش پیش واجب نیاید و اگر زن از خانه بیاید  
 خوشتر خادمه آورده باشد شوی را یا بیک یا از بیک بد بیکدیگر مگر بر ضای زن یا  
 حیاتی بد بداید از آن خادمه آگاه بد بیکدیگر کند و اگر زن با خوشتر یک  
 خادمه پیش از شوی را این که زیادت از بیک رضایند و چون زن با خوشتر خا  
 درد نفقه خادمه بر شوی واجب است و اگر توانگر باشد هر روز یک مد و سبکی و اگر توانگر  
 باشد یا میان هر روز مدی و اگر زن خادمه بمنزله بکشد از آن خادمه و نفقه نیاید  
 مزد این و من بر شوی باشد و اگر زن کوبد من خود بخیرند و خوشتر قیام کم و  
 خادمه بنام شوی را این که رضایند و اگر شوی کوبد من خود بخیرند و قیام کفر  
 زن را این که رضایند و بر خدمت آن میخواهم که بخاص زن باز کرد و چون  
 بمشیم بودن و بپ بر دستوی رختی و جامه او را از الا شوی و حیض شستی اما  
 کار خانه چون خاندن رختی و جامه شستن و طعام ساختن بوزن و خاصه زن  
 نباشد بر شوی باشد خواهد بود شستن قیام کند و خواهد بد بیکدیگر کسی و اگر زنی  
 باشد که مال وی را خادمه نباشد بر شوی خادمه واجب نیاید زن

بد بیکدیگر







نقعه واجب این و اگر زن شوز کند و طاعت شوی ندارد بدین یکی نقعه بیوفت و اگر زن  
 بجا نرود که طاق جمع ندارد و با حاضی شود یا بیوفت یا نقعه باشد که محلها شرت سخت  
 باشد نقعه بیوفت و اگر زوجه دارد و فرزند با انطوع یا اعتکاف نشین نقعه بیوفت همچنان  
 نماز کند و اگر احرام بگیرد بی دستوری شوی یا سفیری دیگر بیرون شود نقعه بیوفت و اگر  
 احرام بی دستوری بگیرد یا سفیری دیگر شود بکار خویش اگر شوی با وی باشد بیوفت و اگر  
 باشد بیوفت بر قول در ستوا اما اگر شوی او را بکار خویش فرستد بیوفت و اگر شوی غایب  
 شود نقعه زن بیوفت مادری خانه شوی باشد اگر از خانه شوی بیرون شود بکرم اگر زیاده  
 یا عیادت بیرون شود بیوفت و اگر شوز بیرون شود بیوفت چون بخانه شوی باشد  
 این نقعه واجب شود و اگر کنیز کرد یا شوی حد بر خواهد واجب این تسلیم کردن او بشو  
 مرد یا کاهنی مستند باشد خلاف ازاد زن که چون کاهن بستاند واجب شود بروی  
 خوشی شوی تسلیم کردن پس اگر کنیز کرد یا بماند شوی فرستد بیوفت واجب شود  
 و تسلیم کاهن و اگر بیفرستد واجب شود **فصل فی نقعه الاقارب قال النبی صلی**  
**الله علیه و آله** سئل عن السبب عن الرجل یطعم ما ینفق علی امراته قال یفرق  
 قبل سنه قال سنه اگر شوی عاجز شود از نقعه دادن زن را این که شوی را بقاضی برد  
 نکاح میاگشاید تسخیر کند بر قول دست هر چند زن را نکاح باشد همچنانکه شوی از  
 مباشرت عاجز باشد زن را این که از نکاح بیرون آید و قول دیگر هست که تسخیر یا  
 شود زن را و من عذب زهری و صحاب را اینست و تسخیر آنکه ثابت شود که زن  
 نقعه در دیشان عاجز باشد اما اگر بر نقعه در دیشان قادر باشد و از نقعه  
 زن اگر ان عاجز شود تسخیر ثابت شود و اگر از کسوت عاجز باشد ثابت شود همچون  
 نقعه و اگر از کاهن عاجز باشد تسخیر ثابت شود بر قول در ستو همچون نقعه و چون

فصل فی نقعه الاقارب  
 قال النبی صلی الله علیه و آله  
 سئل عن السبب عن الرجل یطعم ما ینفق علی امراته  
 قال یفرق قبل سنه

و چون روزگار بگیرد و شوی عاجز باشد از نقعه زن روز تسخیر توان کرد و گفته اند تا سه روز  
 و بیستی بنگرد تسخیر تواند کرد و اگر بیکاندر تسخیر نقعه می دهند تسخیر بیوفت و اگر کسی نقعه  
 از شوی ضمان کند بیوفت و اگر زن بدو بیستی شوی رضاد حد بر خواهد که نکاح تسخیر کند  
 در او باشد از بهر آنکه در حق نذر نامت است در نقعه اما اگر بیستی کاهن رضاد حد بر  
 از ان تسخیر نتوان کرد از بهر آنکه تسخیر نیست که مرد روز نرود و اگر زن بیوفت باشد تسخیر تسخیر  
 نقعه زن باشد و اگر رضاد حد خارج تسخیر نتوان کرد و لکن نقعه او بر خواهد واجب  
 میاید از نکاح شوی بیرون نیاید **فصل فی نقعه الاقارب قال النبی صلی**  
**الله علیه و آله** سئل عن السبب عن الرجل یطعم ما ینفق علی امراته قال یفرق  
 نقعه خویش حاصل نتوان کرد و از فرزند یا پدری یا مادر یا جدی یا جده اگر چه بیوفت  
 دارند یا کسوت او برایشان واجب است و اگر مرد دارند یا تسخیر یا بیوفت یا نقعه  
 خویش حاصل نتواند کرد نقعه او بر مادر و پدر و فرزند واجب میاید و بیرون از پدر و ان  
 و مادران و فرزندان نقعه هیچکس از خویشاوندان واجب نیاید و قول ابو حنیفه  
 نقعه هر کس که محرم است از فرات چون برادر و خواهر و عم و عده و خاله و خاله و  
 این و هر کسی که نققه زن او و واجب این کسوت و تسکین او هم واجب این بقدر که  
 و اگر مردی نقعه انباشد هر دوام شود خلاف نقعه زن و بر پدر نقعه زن بیوفت  
 و بر بر نقعه زن پدر واجب بیوفت پدر را دارند یا بشود و اگر در پدر و بر  
 باشد نقعه بر هر دو یک باشد هر چند یکی از ایشان پسر باشد یکی دختر باشد و اگر توان  
 و همچنین اگر یکی توان نکاح باشد و یکی کسوت بر هر دو این و همچنین فرزند و فرزند چون  
 در حد یکسان باشند و اگر یکی فرزند و دیگری نقعه بر خود بگیرد و اگر زن دیگری



درویش باشد بود و در قیامت و اگر در پیش را فرزند باشد و پدر در هر دو تانگ نفقه بر  
فرزند باشد اما از فرزند و فرزندان فرزند کسی باشد توانگر پس واجب نیاید و بوجه دیگر  
و اگر پدر را دو مادر هر دو توانگر و پدر این هفتی تانگ در حال خودی که نفقه او بر  
وحد باشد نه بومادر و اگر مردی را زن باشد و پدر مادر و فرزند همه درویش  
و از قوت روزا و نفقه نفقه ای چهار تن زیادت اینان زیادت بوجه چهار نفر  
کند و اگر نفقه یک تن زیادت اینان زیادت نفقه اولی و اگر نفقه یک تن زیادت  
این و او را پدر باشد و مادر بومادر صرف کند و اگر پدر باشد و فرزند هر دو درویش و  
کود نه بوجه صرف کند از بهر آنکه محرم پدر و زیادت از محرم فرزند و اگر  
کود نه بوجه صرف کند چنانکه فرزند و اگر خود باشد و اولی و باشد و اگر دو فرزند  
دارد هر دو یک باشد و اگر یکی نزدیک باشد نزدیک و اولی و گفته اند هر دو یک  
باشد **فصل** حکم نفقه فرزند بالغ و مادر و پدر گفته شد اما فرزند  
ظفر با محکم پس چون او را مال نباشد نفقه و کسوت و کفایت او بر پدر باشد  
و اگر پدر نباشد بر جد باشد و مادر باشد هر چند مادر توانگر باشد و اگر پدر نباشد  
مادر او را و ام کند و فرزند نفقه کند چون پدر یا زاید و ام بکند و در پیشوری حاکم است  
نیاید و در ام است و بوجه در سفر و اگر مادر از مال خود نفقه کند بدان نسبت که بر  
پدر رجوع کند و بر آن کوه کند چون پدر یا زاید بوی رجوع کند و اگر پدر درویش باشد و  
توانگر و هم که پیش از نفقه بر پدر باشد و اگر مدتی نبده و او باشد در کردن او هم چون  
زن و گوی که بومادر باشد و دام شود بر پدر هر چون نفقه فرزند بالغ و اگر زن را  
فرزند این بومادر واجب نیاید و بداد آن که فرزند را بی وفا نباشد و  
بپرد و واجب باشد که زنی را مجوز بگیرد و آن فرزند را بشرد و اگر کسی یاخته نشود

اگر بر مادر واجب باشد شیر دادن و اگر مرد خواهد واجب باشد بپدر میز دادن و اگر مادر  
چنانچه شیر نمی دهد و بیکاندر ایکن شیر می دهد بیک قول مادر اولین از هر ائمه و  
بفرزند مشفق تر و اگر مرد زن خویش را بفرزند شیر دهد یا سما که خانه بکند  
و او باشد و بقول یوحیی چون فرزند آئین زن باشد مرا باشد در حال نکاح  
و اگر تنه نباشد یا مکاتب نفقه فرزند بر او واجب نیاید بر مادر باشد  
اگر مادر از دست و اگر مادر مست فرزند مست نفقه بر خواهر مست



او باشد چون هر دو ساله و مقیم و از او با ماست باشند و اگر یکی از ایشان بدین وقت  
 باشد به نزد یک دیگر باشد و هر یکی بشهر دیگر باشند و میان ایشان مسافت باشد  
 یا مادر شود کند به نزدیک پدر باشد و اگر کودک هفت هشت ساله است و لکن  
 عقل و تمیز ندارد همچون طفل باشد و چون در وقت تمیز یکی را اختیار کنند پس  
 باز گردد و دیگری را اختیار کنند دیگر دهند و اگر نود بسیار کنند و همچون دیوانه باشد  
 مادر بداند او لیس و آلودگ را پدر نباشد و از او بگیرد میان مادر و جد و میان  
 مادر و برادر و عم که عصبه باشند و چون مادر را اختیار کنند پس برادر یا عم خواهد  
 که بشهر دیگر شود بخت مقام و میان ایشان مسافت قصر باشد و مادر  
 با ایشان نمی شود و کودک را برادر یا عم دهند تا از نسب او ضایع نشود اما اگر  
 مادری را و خاله را و از او گذشته را و پدر رضاع را حق تحبیر و نقل نیست همچنان  
 که حق حضانت و چون فرزندی را مخیر کردیم و مادر را اختیار کرد پدر را  
 باز نماند از آنکه او را بمعلم و پیشه امر و حق دهد و ادب در امر و زینت  
 شب بخانه مادر این و اگر پدر را اختیار کنند مادر را باز نماند از زیارت  
 فرزند و فرزندی را از آنکه زیارت ماکر شود اگر فرزندی پدر باشد و اگر دختر باشد  
 و او باشد پدر را که او را باز دارد از بیرون شدن اما اگر از وی باز نماند  
 و اگر بیمار شود و مادر خواهد که او را تیماردی داد در خانه پدر باز نماند  
 مادر را از تیمار داشتنی فرزند و چون میمورد باز نماند از آنکه بختن و رفتن  
 او حاضرند و چون کودک بالغ شود و ورشید باشد بگویم اگر پدر باشد او را  
 اختیار نکنند مگر به نزدیک مادر و پدر باشد و لکن دوست داریم که بی رضا

این باشد و فرزند بد بدهد اما اگر نیت مقام نمی شود یا اگر نیت مقام دارد و لکن مسافت و ذلالت یا آن شهر را نیت از مادر نشان داد و اگر مادر بیرون باشد یا کافر یا شری دیگر کند یا رغبت نکند جدا مادر مادر او لیست است به اشتق و کذا از پدر بی مالک مالک هر چند بلند و شود و مادر مادر شوی کند حق و بیفتد مگر چو کودک را شوی کند آنکه حق و بیفتد و چون آن مادر مادر کسی نباشد حق می باشد و از زنان قرابت محکم با پدر حق نباشد مگر مادر مادر چنانچه پدر باشد مادر مادر هر چند بلند بر شود و اولیست از جد باشد پدر پدر چنانچه از مادر این پدر کسی نباشد حق جد باشد پدر پدر پس مادر جد را پس مادر مادر چنانچه از نشان کسی نباشد پدر پدر چنانچه بر بیج ترتیب مادر پدر را و مادر پدر را در حصانه حق نیست آنکه پدر مادر را حق نیست چنانچه از مادران مادران و مادران پدر کسی نباشد و زنان قرابت منازعت کنند در اشتق و فرزندان و اولیست خواهر مادر پدری باشد بر خواهر پدری چنانچه مادر پدری چنانچه مادر پدری پس مادر پدری پس پدری چنانچه قرابت بر بیج ترتیب کسی نباشد برادر مادر پدری پس برادر پدری پس برادر برادر پس برادر پس برادر و قائله و بعد برادران قرابت مقدم باشند و برادران آنکه حق باشد که فرزند پدر باشد اگر دختر باشد و اگر حق نباشد آنکه از پدر بر بیج چنانچه از عصبانیت کسی نباشد کودک را با مادر پدر مادر و هند و خال را و مادر پدر بر حق نباشد و چون فرزند هفت یا هشت ساله باشد و با عقل و تمیز باشد او را مخیر کنند میان مادر و پدر هر که اختیار کند نزدیک او باشد



ایشان از ایشان جدا نباشد و اگر دختر باشد با ایشان باشد تا شوهر  
 نکند و بپدر و جد او و لیکن که ایشان ولی نکاح این چون از شوی بیرون این  
 آنچه خواهد باشد و اگر نکست زده باشد به نزدیک مادر و پدر باشد  
 یا به نزدیک محرمی که او را باشد و اگر فرزند نبوده باشد حق حضانه خواهد بود  
 و دوست داریم که اگر مادر را نداده باشد و رغبت کند در داشت فرزند که خواهد  
 او را از مادر باز ندارد و اگر فرزند را نداده باشد و مادر بر حق حضانه در است  
 اما اگر کسی را ببرد تا کودک را می دارد و الله اعلم بالصواب  
**باب نفقة المملوك** قال النبي صلى الله عليه  
 للمملوك طعامه وكنوته بالمعروف ولا يكلف من العمل الا ما  
 يطيق نفقة بنده وكنوته او وخواجده باشد بر قدر کفایت از طعام  
 چنانچه که میر شود و از جامه چندان که هم تن بپوشد از آنچه غالب قوت  
 بنحاکان آن شهر است و غالب لباس ایشان و اگر خواجده مردی باشد  
 که در لباس و پوشش خویش تکلف کند و طعامهای لذیذ خورد و جامه های  
 بادیک مرتفع پوشد واجب نیاید که بنده را هم از آن خوردن و پوشیدن  
 و اگر کنیزکی دارد با جماله او را بدیکر بنحاکان فضل نمند در طعام و لباس  
 خوبتر و او را بیک از بنحاکان طعام سازد و بیشتر دوست داریم  
 که او را تخصیص کند بدانکه با خویش بنشانند بخورند آن طعام و اگر نه  
 یک دو نفر چرب بدو دهد چنین نموده رسول الله علیه و نشاید  
 که بنده را کاری فرماید که طاقت آن ندارد و بدان مقاومت نتواند

نتواند کردن و چون بنده کار ببرد کند شب را نکند تا پاسیده و اگر به شکار  
 کند بر دوازده شش در و نه ساعت بر روز نکند قبل از گذر و زمان اگر با دل  
 و آخر شب کار فرماید روا باشد و اگر بپوشد ضمیر نهد که هر روز چندانی  
 نخواهد باز می دهد بر ضایع و نهد و زیادت از آن که یکسب او حال  
 این نشاید بروی نهادن و چندان که نفقه و کسوت او از آن بسواید  
 و اگر سود نیابد نفقه و کسوت او و خواجده باشد و اگر بنده زمین باشد  
 یا با نیاید که از او کار نیابد نفقه و کسوت او و خواجده باشد اگر از آن کند  
 از وی بیوفند و اگر کنیز که را فرزند این نشاید که او را تکلیف کند بر آنکه  
 فرزند دیگر را بشود و ده تا از فرزند او زیادت نیاید و نشاید او را  
 کردن بر آنکه فرزند را از شیر باز کند پیش از آنکه فرزند از شیر مستغنی شود  
 و طعام دیگر بخای و شود هر چند دو سال تمام شده باشد و اگر پیش از دو  
 سال از شیر مستغنی شود بطعامی دیگر روا باشد که بفرماید یا از شیر باز کند  
 و کودک دیگر را بشود و ده تا از آن که فرزند او پیش از دو سال از شیر  
 مستغنی شود و مادر و پدر و اتفاق کنند بدانکه از شیر باز کنند روا باشد  
 و اگر از دو یکی خواهد که دو سال تمام کند دیگر را نیاید که باز دارد و چون  
 دو سال تمام کند دیگر را نیاید که باز دارد و چون دو سال تمام شده  
 کدام که خواهد از شیر باز کند و اگر با اتفاق زیادت کنند روا باشد  
**فصل** روی عن ام سلمة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان  
 يقول في موصية الصلوة وما ملكت ايمانكم ان كنس را استودی باشد

بنی



علف و آب دادن بروی واجب باشد اگر استور زمین شود یا ناپیا علف  
از وی بیوفتد و اگر علف ندهد سلطان او را اکواه کند و مالی که او را  
باشد در علف او بفرشد و اگر جوان باشد و در زمین کباب باشد واجب  
باشد که استوری را علف دهد یا چار را ها کند و اگر گوسفند باشد چار  
نور که در خشک چار کند در خانه علف بایند داد و اگر جانوری را چار اندیشاید

هر جا کوری

شیران بکار بردن یا از چار و زیارت نباید والله اعلم بالصواب  
**کتاب القصاص** بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالى ولا تقبلوا النفي التي حرم الله الا باطعن وقال الله تعالى لا تقبلوا  
انما اكتب عليكم القصاص في القتل الاية كشتن آدمی بناحق از حمله  
کباب است و هیچ کس بر او شوک عظیم و از خون بناحق نیست و هر که  
کسی را بکشد که کفو او باشد بعد قصاص بروی واجب شود و شرط کفایت  
دو چیز است مسلماً و اذادی اگر مسلماً کافری را بکشد یا اذادی بنده  
را بکشد قصاص واجب نیاید رسول صلی الله علیه و سلم لا تقبلوا مؤمن  
بکافره قول بیشتر از علم اینست و بقول بعض از اهل علم مسلمان را بکافری  
ذمی و اذاد را بر بنده قصاص کنند و قول سفین ثوری و اصحاب رای  
اینست و اگر ذمی ذمی را بکشد پس کشته مسلمان شود یا بنده بنده را بکشد  
پس کشته اذاد شود قصاص از وی بیوفتد با اتفاق و اگر ذمی مسلمان را  
بکشد یا بنده اذاد را بکشد قصاص واجب این با اتفاق و بنده را بر بنده  
قصاص کنند هر چند یکی مکاتب باشد یا مادر فرزندی یا بقیعت بر تفاوت  
باشد

و من سأل عن النفي التي حرم الله  
لا يقبلها الا باطعن  
انما اكتب عليكم القصاص في القتل  
الاية كشتن آدمی بناحق از حمله  
کباب است و هیچ کس بر او شوک عظیم  
و از خون بناحق نیست و هر که  
کسی را بکشد که کفو او باشد بعد قصاص  
بر روی واجب شود و شرط کفایت  
دو چیز است مسلماً و اذادی اگر مسلماً  
کافری را بکشد یا اذادی بنده را بکشد  
قصاص واجب نیاید رسول صلی الله علیه و سلم  
لا تقبلوا مؤمن بکافره قول بیشتر از علم  
اینست و بقول بعض از اهل علم مسلمان را  
بکافری ذمی و اذاد را بر بنده قصاص کنند  
و قول سفین ثوری و اصحاب رای اینست  
و اگر ذمی ذمی را بکشد پس کشته مسلمان  
شود یا بنده بنده را بکشد پس کشته اذاد  
شود قصاص از وی بیوفتد با اتفاق و اگر  
ذمی مسلمان را بکشد یا بنده اذاد را بکشد  
قصاص واجب این با اتفاق و بنده را بر بنده  
قصاص کنند هر چند یکی مکاتب باشد یا  
مادر فرزندی یا بقیعت بر تفاوت باشد

باشند و مرد و زن را بیکدیگر قصاص کنند و شریف و وضع را و عالم و جاهل را  
بیکدیگر قصاص کنند و اگر بیهوش یا مادر یا جد فرزندی را بکشد قصاص واجب  
نیاید و فرزندی را بدین و مادر و برادر برادر قصاص کنند و اگر مردی عاقل  
و بالغ کودک را یا دیوانه را بکشد قصاص واجب اینست و اگر کودک یا دیوانه کسی  
بکشد قصاص واجب نیاید و اگر جماعتی بکشد یا بکشد جمعی را بوی قصاص  
کنند هر چند بعضی را بعد جراحات بختارند بیکدیگر باشد و اگر ولی بعضی را قصاص  
کنند و از بعضی حصه او را دیت بستانند و اگر یکی جراحات کند پس  
دیگری بایند و آب محروح را کوفتن بر بن قصاص در نفس بر دروم آید یا دیت  
تمام دیوار و خان جراحات پیش نیاید و اگر اول اندامی بریده باشد در آن اندام  
قصاص واجب اینست و اگر جماعتی کوبند و یک تن را بعضی خرم بزنند  
یا میوه بکنند یا هر کس چندانی زخم زده است که اگر تنها بودی در آن قصاص  
آمدی همه را قصاص کنند و اگر هر یکی دو زخم پیش زنند چنانکه اگر در این  
زخم تنها هلاک شدی قصاص یا آمدی بکنیم اگر بهم اتفاق کنند در زخم  
پس بزنند همه را قصاص کنند و اگر با اتفاق بیکدیگر زنند قصاص نیاید  
از بهر آنکه یک دو باز بانه قصد کشتن نکند هر یک از ایشان شریک  
کسی است که فعل او عمد محض نیست دیت بر عاقله ایشان واجب اینست  
و چون بهم اتفاق دارند بر زخم قصد کشتن بطریق که بدان قتل حاصل  
آید قصاص واجب شود و قصاص در اطراف واجب اینست هر چنانکه در  
نفس چون هر دو طرف در سلامت بکشد باشند و دست مسلمان دست



کافر قصاص نکند و هم چنین ازااد بر بنده اما دست کافر بسلامت او دست  
بنده با زاد قصاص نکند و دست فرزند پدر و مادر قصاص نکند  
و پدر و مادر را بفرزند قصاص نکند و مرد و زن را بیکدیگر قصاص نکند  
و دوشنبه را بیکدیگر قصاص نکند هر چند بقیعت بر قیادت باشد و بقول  
اصحاب رای میان مرد و زن و میان بنده و ازااد و میان دوشنبه  
قصاصی در اطراف ثابت شود و اگر دستی مثل پدر بکوبیم اگر بر بنده را  
دست هم مثل باشد قصاص نکند و اگر در دست باشد قصاص نکند و حکم  
واجب ایند و اگر دستی در دست پدر و دست بنده مثل باشد اگر قصاصی  
رضاد قصاص نکند و اگر در دست بستاند و اگر جماعتی دست  
یک تن بترند یا انعامی بر برن بکوبیم اگر بیکدیگر داد بر نهند و جدا کنند  
و قصاصی بر همه واجب آید و بقول بوحنفیه در اطراف جماعت را  
بیک تن قصاص نکند اما اگر هر یکی از جای می برد تا کارد هم رسد قصاص  
نباید با اتفاق از جهاتک فعل همه در برین همه دست یافت نشود و  
و لکن در هر یکی حکومتی واجب این که جمله آن حکومتها دست بیک دست باشد  
و اگر یک تن جماعتی را بکشد بعد بکوبیم اگر بر ترتیب کشند او را با اول قصاص  
کند و دست دیگران از نو که او بستاند و اگر اول عفو کند بدوم قصاص  
کند و اگر همه را بیکد کشد میان اولیا فرعه زنند آن کسی که فرعه او بر آید  
قصاص نکند و دیگران دست از نو که او بستاند اگر یکی از اولیا که او را  
فرعه بر نیامده است سبق کند و قصاصی کند بر وی هیچ چیز نباید و دست  
دیگوانا

دیگوانا از نو که بستاند و هم چنین اگر یک تن دست جماعتی بر بر ترتیب با اول قصاص کند  
و دیگران از دست فاکر هم بر دوشنبه زنند و بقول بوحنفیه اگر یک تن جماعتی را بکشد او را بیک  
بقتل می کشند و دست واجب نیاید و اگر یک تن دست جماعتی بر دوشنبه باز بر نهند و بقتل  
حق هر یک از دست بستانند و اگر مردی دست کسی برد و دیگر را بکشد اول دست را  
قصاصی کند هر چند دست بر پدر یا بر پس بوده است پس بیکدیگر کشند هم چنان که  
اگر دزدی کند و بیکد دست او برب دزدی بر نرسد پس بقصاص کشند

**فصل**

در بیان اینست که آن بودی که دزدی را در دهن خود جایز نیست بگویند  
مُرْسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنْ رَأَسَهُ بَيِّنٌ بَخْرِيٌّ أَوْ بَلْحَا  
کشتی یا حتی از سه نوعت یکی عمد محض و دیگر خطا و محض و سه دیگر شبهه عمد محض  
و قصاص بعد محض پیش واجب نباید و عمد محض آن باشد که او را زخم زنی بقصد  
که غالب آن خرم هلاک باشد قصاص واجب آید و اگر عفو کند دست مغلطه در  
در مال کشنده واجب آید و خطای محض آن باشد که قصد خرم او ندارد قصد خرمی دیگر  
دارد سلاح او خطا بر وی آید هلاک شود قصاص واجب نباید دست محققه واجب آید  
بر عاقله و شبهه عمد آن باشد که قصد خرم او کند بجزی که آن چیز غالب آن باشد که هلاک  
نشد و اتفاق افتد که هلاک شود قصاص نباید دست مغلطه واجب آید بجز شبهه عمد  
شود و عاقله و اگر کسی را جراحت کند یا نه یا غیر آن یا چوبی که آن با سنگی بر وی زنند هلاک  
شود یا کلو بکشد یا از بالا در اندازد یا در آب غرق کند یا در آیه اندازد که از آن پروانه نراند  
اند یا در آتش اندازد یا زهر قاتل بکوبد او فرزند هلاک شود قصاص واجب آید  
و بقول صحابای اگر چوب یا سنگی بکشد یا کلو بکشد یا از جای در اندازد قصاص واجب نیست

بخیری



یا تسبیح خراج نکند و اگر سوز بکشد فرود برده هلاک شود بنکریم اگر جلق یا بسینه فرود که مقتل  
نیاشد فرود بر قصاص نیاید و اگر بوضع فرود که مقتل نباشد ان شبهه عمد باشد قصاص  
نیاید و اگر مردی را بعضی بسبب یا تازیانه نزنند هلاک شود بنکریم اگر بسبب یا تازیانه  
نزنند قصاص واجب است و اگر یکی دو پیش ترند قصاص واجب است بنکریم اگر مردی  
بهار باشد یا گاو که خر باشد یا دوسر یا سوسر باشد که غاسان باشد که از مثل آن خشم هلاک  
شود قصاص واجب شود و اگر از این اسباب چیزی نباشد شبهه عمد باشد و اگر مردی را در خانه  
باز دارند بماند و آب تا از کسکی هلاک شود بنکریم اگر سوال تواند کرد قصاص واجب است  
و اگر بتواند که نکند یا طعام دارد از ترس خورد هیچ چیز واجب نیاید و اگر کسی را جادو  
کند یا میبرد و مقراید که جادو یا از بهر کشتی کردم و غافلان جادوی مرکب باشد قصاص  
واجب است و اگر بیدار جادوی مزاج باشد که میبرد و باشد که نمیرد شبهه عمد باشد و اگر کسی را اگر  
کند تا بگری را بکشد قصاصی بخواهد که کند واجب است و در کشته دو قول است یکی قول  
و حد است و خفیه هیچ چیز نیاید و اگر سلطان کسی بفرماید تا دیگری را بکشد  
اگر سلطان بر یک قول اگر اگاه نباشد و چون امر دیگران باشد قصاص بر کشته باید و بر قول  
دیگر اگر اگاه باشد و این درست است و اگر در سنده خویش را فرماید تا دیگر را بکشد بنکریم اگر بزند  
بجای شرط اعت خراج در هر فرماید و واجب دانند قصاص بر خواجها باید و بنده همچون الت  
باشد و اگر بنده عاقل و میترسد قصاص بر بنده باشد و اگر عقول کند غافل در رقبه بنده  
باشد هم چنانکه در دستور خواجها کند و اگر مردی کسی را بگوید مرا بکش یا دست من بر  
و قصاص و دین واجب نیاید هم چنانکه گوید بنده مرا هلاک کن خواجها را بخواجها بکشد  
هم چنانکه بگوید و لکن دینی یکی را جراحت کند هلاک شود و یکی از ایشان محط باشد قصاص  
در نفس

شبهه

در نفس هیچ کس واجب نیاید یک نیمه دین در مال عاقله عامل باشد و یک نیمه در عاقله  
مخطی و اگر آن کس که عمد کرده است انعامی بریده است در آن اندام بر وی قصاص باید  
و بر عاقله مخطی یک نیمه دین خفیه و اگر فعل مردی باشد و لکن در یکی قصاص باشد  
چنانکه مردی فرزند خود را جراحت کند بعد کسی دیگران فرزند خود را جراحت کند و در مرد  
هلاک شود بر پدر قصاص نیاید و بر میخانه واجب است و بقول ابوحنیفه بر میخانه هم واجب  
نیاید همچون شریک خاکی و همچنین اگر مسلمانی یا زنی شرکت کند در کشتن ذمی بر سه قاص  
واجب نیاید و اگر آزادی و بنده هم بنده را بکشند بر آزاد قصاص واجب نیاید و بر بنده  
واجب است و اگر یکی بی دودست کسی بر دیگری دست بکشد در خطا در هر  
و هلاک شود قصاص در نفس واجب شود و دین واجب است و یک نیمه در مال  
و دیگر نیمه بر عاقله و اگر وی خواهد که از دست را که بعد بریده است قصاص کند و یک  
نیمه دین از عاقله بستاند و باشد و اگر مسلمانی دست کافی بر دین کافر مسلک  
شود پس همین دست دیگر او برود و در هر دو هلاک شود قصاص در نفس واجب  
نیاید و در دست دوم که در مسلمانی بریده است واجب است و اگر عقول کند دین تمام  
واجب است در مال او و همچنین اگر آزادی دست بنده بر دین بنده انداد شود هم آن  
مرد انعامی دیگر از آن وی برود و در هر دو هلاک شود قصاص در نفس واجب نیاید و در  
که در حال آزادی بریده است قصاص واجب است و اگر عقول کند دین تمام در مال او  
واجب است **فصل** در جراحتی که ابتدای آن مضمون نباشد سرایت آن  
مضمون نباشد و اگر ابتدای آن مضمون نباشد سرایت آن مضمون نباشد و در  
قدر رضای انتقام نگاه دارند چنانکه اگر مردی صریح را بمرند را جراحت کند پس

نکلی



حربی و مرند مسلمان شود پس در آن جراحت بمیرد جراحت کننده اجماع بر اینست  
و اگر مسلمان از می را جراحت کند یا از دهنده را جراحت کند پس ذمی مسلمان شود  
و دهنده ازاد شود و در آن جراحت بمیرد قصاص واجب نیاید و لکن دیت واجب  
ایست تمام و اگر خواهنده خویش را جراحت کند پس او را ازاد کند در آن جراحت  
بمیرد و خواهه همان واجب نیاید و هم چنین اگر دست کسی بیست دزدی با قصاص  
برند و در آن هلاک شود هیچ چیز واجب نیاید و اگر مسلمان تیر بنی اندازد ذمی مسلمان  
شود پس تیر بنی رسد هلاک شود قصاص واجب نیاید بر تیر اندازنده و لکن تمام

**دیت واجب است**  
**فصل فی قصاص الجروح**  
**قال الله تعالى و الجروح قصاص** اگر کسی اندامی از آن کسی بر د که امر اخص

باشند مفصل جدا کند قصاص واجب است اگر دست از کج برد یا گوش یا بوی  
بر د یا دندان یا بر کند یا اگر مردی یا خصبین قصاص کند و اگر جراحی کند که گاردی  
بوی فرو برد قصاص نکند حکومت است مگر بر سر یا بر رور و اگر جراحی کند که با سنج  
رسد اثر مو صحت خوانند قصاص در آن واجب شود و اگر عفو کند بیخ اشتروا جبت  
و اگر جراحت با سنج آن نرسد حکومت واجب است و اگر کسی که یک انگشت بریده  
دارد دست در آن کسی بر دست او باز بند و دیت بیک انگشت بستاند و بر قول  
الو حنیفه دیت انگشت واجب نیاید هم چنانکه دست قطع شد و اگر مردی که  
او در دست باشد دست کسی بر د که انگشت ندارد نشاید دست او باز ببرد اگر خواه  
چهار انگشت بستاند و حکومت بیخ یک کف او باز برد و حکومت کف بستاند و اگر عفو کند

دین چهار انگشت بستاند و حکومت بیخ یک کف و اگر مردی جوان محل ذکر بوی بر د  
باز گوید

باز گوید که باز گوید مردی عینی یا خصبی بر د قصاص واجب است و اگر انگشت عیب است  
در د کر نیت در طبع است هم چنانکه اگر مردی استخوانش گری بر د یا کسی که بوی خصبی  
باید بوی خشم کبوی نیاید بر د قصاص واجب است و اگر انگشت گری و بویای در جسم  
گوش و بینی نیت بخلاف انگشت بیاض چشم جنای بر کند یا بویای زبان گنگی بر د قصاص نیاید  
از بهر آنکه جنای در حد فساد است و بویای در زبان و اگر گوشتی طفل بر د بنگیم اگر زبان می خند  
قصاص واجب است و اگر غشی خسانند یا محل لفتن رسیده است و لکن غشی کوبید قصاص  
نیاید حکومت است و اگر دندان کوبی خورد که هنوز دندان نبوده باشد بر کند قصاص  
و دیت نیاید از بهر آنکه غالب است که دندان براید پس اگر بر نیاید قصاص نیاید  
تمام و واجب است و اگر دندان کسی کند که دندان دی افتاده باشد و برانده قصاص واجب  
است و اگر پیش از آنکه قصاص کند دندان براید بر یک قول قصاص بوقدم چون کوبی

خورد و بر قول بیک بوقدم از بهر آنکه بیخ خلاف عادت نفی است که خدای تعالی او را  
کرامت کرد و اگر مردی انگشت کسی بر د آن جراحت بیک انگشتان و کف سرت کند  
و کف بوقدم قصاص در آن انگشت باشد و در بیک انگشتان قصاص نیاید دیت است  
و انگشتان قصاص نکند دیت چهار انگشت بستاند بخلاف آنکه جراحت بن سرت کند  
و بمیرد او باز کشد از بهر آنکه سرت روح جز بطریق سرت نتواند بود که روح را نتوان  
دید اما اگر جراحت کند و روشنی چشم شود در چشم قصاص واجب است و دیت تمام از  
بهر آنکه بین طریق قصد و روشنی چشم کشد و قصاص چنانکه کانی کرم کرده چشم  
می خرد و از نزد یک یا میل کشد چنانکه روشنی شود و حد جراحت شود **فصل**

روی عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انما لعن قتل قتلا فاحله

زبان

و اگر کسی که انگشت را بر د  
و اگر کسی که انگشت را بر د



خیرین ان اجبوا قتلوا وان اجبوا اخذوا العقل اگر کسی بکشد ولی  
قصاص واجب شود و اگر عفو کند بر دیت واجب شود هر چند کشته دیت  
راضی باشد و بگوید بخیف بی رضای جنایت کشته دیت ثابت شود اما اگر مطلق  
عفو کند دیت واجب نیاید بر قول در ستر مکرر است که دیت واجب آید مگر  
که بر عفو کردم را بیکان آنکه دیت واجب نیاید و قصاص و دیت و ارثان را باشد  
بسم چون دیگران اگر یکی از ایشان عفو کند قصاص می افتد و دیت واجب شود دیگران  
را و عفو کننده را دیت نباشد بر قول در ستر مکرر بر دیت عفو کند و اگر ارثان طفل باشد  
یا دیوانه تشدید ولی او را که قصاص کند یا عفو کند نزد کدی بالغ شود و دیوانه پیش  
باز آید و اگر ارثان یکی طفل باشد اگر بالغ عفو کند قصاص می افتد اما اگر بالغ  
خواهد که قصاص کند و نباشد تا کدی بالغ نشود و بگوید بخیف بر او باشد بالغ را  
قصاص کردن و با اتفاق اگر یکی از ارثان غایب باشد و او باشد حاضر را قصاص  
تا غایب باز نیاید اگر مردی دود پای و کوش و بنی و دگر کسی بر دینگریم  
اگر بن سراسر نکند و نیک شود پنج دیت واجب آید بر وی و اگر خواهد که بعضی از قصاص  
کند و بعضی را دیت بستاند و او باشد و اگر پیش از آنکه جراحت نیک شود همین مرد کردن  
وی بزند دیت نفس واجب آید با دیت طرف و اگر ای جراحت یا پیش از آنکه نیک شود  
همین مرد کردن وی بزند بکشتن پنج دیت واجب نیاید از هر یک طرف منع نفس است چون  
دیت نفس واجب شد پیش از آنکه دیت طرف از هر یک بزدن دیت اطراف  
می افتد و اگر قصاص خواهد کرد اول اطراف او بر دیت کردن بزند و اگر خواهد ابتدا  
کردن بزند و اگر یکی طرف بر دیت دیگری بیاورد و کردن بزند دیت اطراف بر برنده اطراف  
واجب

آید و دیت نفس بر دیگر واجب آید هر چند کردن زدن پیش از نیک شدن اطراف باشد  
**فصل** قال الله تعالى ومن قتل مظلوما جعلنا لوليته سلطا  
ولا نسير في القتل اگر کسی را قصاص یا حد قذف بر کسی ثابت شود وی در حق  
امام استغنا کند اگر بکشد تفرز کند و چون با امام بر دارا کرد و اهل ان باشد که بخوبی حق  
قصاص نمایند که وی تقویض کند و بفرماند تا بشیرتی بر قصاص کند و زهر الوت باشد  
و اگر از اهل ان باشد که بخوبی حق قصاص کند یکی دیگر تقویض کند و اگر جماعتی باشند و  
منازعت کنند میان ایشان فرغ نزنند و اگر قصاص در طرفی باشد نگاه دارند و قنف برید  
تا اضطراب نکنند و اگر از موضع قصاص می کنند و بر سر می موی باشد ستر از ان  
موضع و بقدر موضع خطی بکنن بر وی کشند و مرد نگاه دارند و باقی بر قصاص کنند و اگر  
همه بر سر می می کشند و سر جراحت کشته بزرگ باشد بقدر سر مجروح پیش قصاص کنند و اگر  
سر جراحت کشته خرد باشد همه سر را قصاص کنند و بقدر آنکه مانند از ارش موضع است نند  
و اگر دست بریدن واجب شود بر کسی قصاص و قصاص کند پس دست هر دو  
سراسر نکند نفس جنایت کشته نفس دیگر قصاص کند و اگر دست مظلوم نیک شود  
و جراحت ظالم که او را قصاص کرده اند سراسر نکند هلاک شود بر مظلوم هیچ چیز واجب  
نشد و بر قول بخیف دیت تمام بر مظلوم واجب آید و با اتفاق اگر امام دست زرد  
بر دیت و زدی و نفس سراسر نکند هیچ چیز واجب نیاید و اگر مردی را نیک کشند  
یا در آب غرق کنند یا در آتش اندازند یا هلاک شود یا از بالای در اندازند و او لیران باشد  
که چون قصاص خواهد کرد تیغ کردن بزند اگر خواهد که هم بدن طرفی که او کشته است  
قصاص کند و او باشد که در جراحت که همه ی سرنی سبک خرد کرد رسول صلی الله علیه



بفرمود تا سر او بسنگ خورده اند و گوئی از علما گویند قصاصت بکدره الالباب و اگر بر  
 بر زن حامل قصاص واجب شود در نفس یا در طرف یا عقوبتی دیگر واجب شود یا نه  
 عقوبت بر وی را ندانند تا بار بدهد پس چون بار نهد اگر عقوبت خدای تعالی باشد تا گوید که  
 از شیر باز نگردد و گوید که اگر کسی در بزرگ جدوی نرساند و اگر حقادی باشد چون قصاص هر که نما  
 و لبا بهاد عقوبت برساند و گوید که اگر بشیر کسی دیگر دهند مگر کسی نباشد که بشیر دهد عقوبت  
 تا خبر کند تا کسی یافت شود یا گوید که اگر از شیر باز کند و الله اعلم بالصواب  
**الریات** <sup>قال الله تعالى</sup> **وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَهُوَ كَفِرٌ كُفْرًا مُمِيتَةً وَرِيشَةً**  
**مَسْلُومَةً إِلَىٰ أَهْلِهِ** دیت مرد مسلم را نداد خدا شترت پس اگر کشتن عمد باشد یا شبه  
 عمد مغلطه یا اشتباه باشد کسی جزعه و چهل شتر است و اگر کشتن خطا باشد دیت  
 مخفقه باشد به بیت شترت یعنی ضربت لبون و بیت خنجر جزعه و دیت  
 جزعه و به قول بعضی از اهل علم البتة واجب شود مغلطه بقول البتة بیت  
 خنجر بیت یعنی ضربت لبون و خنجر بیت و خنجر حق دیت خنجر جزعه و در  
 مخفقه پنج قیمت باشد و لکن بجای بیت این لبون بیت یعنی ضربت  
 کند و این قول عبدالله بن مسعود است و مذهب احمد و صاحب رای و اگر اشتبه  
 یافت شود قیمت شتر واجب آید بر ظاهر مذهب و بر قول قدیم هزار دینار ز خالص  
 واجب آید یا دوازده هزار درم نقره و به قول بعضی از اهل علم در دیت از سه چیز واجب  
 آید و مذهب مالک و سفین ثوری و صاحب رای اینست یا صد شتر یا هزار دینار یا ده  
 هزار درم و بقول مالک و احمد و هزار درم و بقول سفین ثوری و صاحب رای دیت  
 در سه موضع مغلطه آید یکی اگر محرمی از زیارت بکشد و دیگر اگر در حرم ملک بکشد و  
 در دیگر

نست

و دیگر اگر در ماه حرام بکشد در حرج یا در زوال القعدة یا در ذوالحجه یا در محرم دیت خطا  
 درین مواضع همچون شبدر عدا شد و دیت زن نیم دیت مرد باشد پنجاه شتر  
 دیت اطراف او بر نیمه اطراف مرد باشد و دیت جھود و ترسا که در زفت  
 باشد یا در امان سه یک دیت مسلمان باشد و دیت زان ایشان بونیمه مرد  
 ایشان و دیت کبر ان مخ دیت ترسا باشد شش شتر و دو بهر یک اشت و دیت  
 پوست که بر امان درل سلام این هم چنین و دیت زن بونیمه مرد ان ایشان و چون  
 اشت یافت نشود قیمت واجب آید و بر قول قدیم دیت جھود و ترسا چهار هزار  
 درم و دیگر که مقتصد درم و بقول بعضی از اهل علم دیت جھود و ترسا و کبر هم چند  
 دیت مسلمان باشد و مذهب سفین ثوری و صاحب رای اینست و اگر و کبر و کبر  
 دیت جھود و ترسا نیمه دیت مسلمان باشد و مذهب مالک و احمد جنل است  
**فصل فی دیات الاطراف** <sup>روى ان النبي صلى الله عليه</sup>  
 و سلم كتب فی کتاب عمرو بن حزم فی النفس مائة من الابل و فی الموصحة  
 خمس و فی المامومة ثلث النفس و فی الجارفة مائة و فی العین خمس و فی  
 اليد خمس و فی الرجل خمس و اگر کسی را بر سر یا بر روی جراحت کند که با ستخوان  
 رساند از او موصحه خوانند پنج شتر واجب آید هر چند جراحت خورد باشد  
 و اگر در موضع باز بارت موصحه کند در هر یک پنج شتر واجب آید و اگر جراحتی  
 بعم بوسه باشد در هر یک پنج شتر واجب شود و اگر جراحت بر سر یا بر روی باشد  
 باشد شده اشت و واجب شود و هاشمیان باشد که استخوان بشکند و در هر یک  
 قصاصی نباید اگر خواه از موصحه قصاصی کند و پنج شتر است و استخوان دو باشد

اینست که در بعضی مواضع دیت جھود و ترسا و کبر هم چند دیت مسلمان باشد و مذهب سفین ثوری و صاحب رای اینست و اگر و کبر و کبر دیت جھود و ترسا نیمه دیت مسلمان باشد و مذهب مالک و احمد جنل است







و اگر آلتی کسی بر دهنک آلتی را بپندی تمام بردارد دیت تمام واجب آید هر چند  
از باخون نرسد و اگر یکی بر دهنیم دیت واجب آید و اگر دگر مردی با خنجر بر دهن تمام  
واجب آید پس اگر باقی دیگر بر دهن حکومت واجب آید بر دوم و اگر یکی بر دهن بر دیکر دیت  
چش واجب آید و اگر پشت کسی بکند ضامن بر نتواند خواست دیت تمام واجب آید  
و اگر گوی سیم شود دیت واجب آید و اگر دو سیم بر پستان زنی بر دهن تمام واجب  
آید اگر یکی باقی بر دهن حکومت واجب آید بر دوم و اگر یکی بر دهن بر دیکر دیت چش واجب  
نیاید و اگر پشامردی بر دهن حکومت واجب آید بر قول در ستر از هر انگه در پستان مردان  
منفعت نیست که در پستان زن است و قول دیگر است که دیت تمام واجب آید و اگر در  
فرج زنی بر دهن دیت تمام واجب آید و اگر یکی بر دهن دیت واجب آید و اگر زنی را انضا  
با کت جماع با بانی دیگر دیت تمام واجب آید و انضا آن باشد که هیچ بول و مدخل و کربکی کند  
و قبا باشد میان انگشتان خوش در مباشرت جنبی افتد یا بیکانه نسبت یا بزرگ و چون  
نسبت باشد گاهی و دیت هر دو واجب آید **فصل فی احکامات**  
اگر حد قنایابی بر کند زبان گنگی یا دست شنی پرد یا انگشتی زیادت بر دهن دانی  
زیادتی بر کند یا موی سر یا ریش یا از موضعی دیگر بر کند یا بستد چنانکه منبت تبا  
شود که دیگر بر نیاید با اندامی جراحت کند یا استخوانی بیرون از دندان بشکند اندامی  
هم حکومت واجب است و حکومت آن باشد که تقدیر کند که اگر بی مجروح بنده بودی  
بدین جراحت از قیمت او چند کم شدی بدان قدر از دیت واجب کند هر جراحتی  
که بر اندامی باشد حکومت او بدین از اندام بر بندد و اگر بر تن باشد بدیت تمام بر بندد  
چنانکه اگر بر سر جراحتی کند کم از موه حکومت او بدیت موه بر سته و اگر با خنی

کسی دیگر

بر کند حکومت آن از دیت انعام کم کند و اگر بر شکم جراحتی کند حکومت آن از ارش  
چاق کم کند و بقول ابو حنیفه در چهار موی که منبت او تبا کند دیت تمام واجب  
موسر و ریش و بر دهن چشم **فصل** اگر آزاد بنده را بکشد قیمت بنده  
تمام واجب آید هر چند که از دیت آزاد زیادت باشد و قیمت بنده زربا باشد یکم  
هر نقد که در شهر غالب تر باشد و بقول ابو حنیفه اگر قیمت بنده چند دیت آزاد باشد یا  
بیشتر از ده هزار درم کم کند و اگر کمتر باشد از پنج هزار درم پنج درم کم کند و با نقا  
اگر استوری را بکشد قیمت تمام واجب آید هر چند از دیت آزاد زیادت باشد  
اگر اندامی از آن بنده بر دهن یا آن اندام از قیمت نفس گیرند نقضا آن بشکند و اگر یکدست  
بر دیکر نیم از قیمت واجب آید هر چند نقضا آن قیمت او از یک نیم کم باشد یا بیش  
از دیت بر دیت واجب آید تمام و اگر انگشتی بر دیکر عشر از قیمت واجب آید  
و اگر بنده را بخطا بکشد اندامی بخطا بر دیت بر عاقله یا بنده هم چون دیت آزاد  
**فصل** در آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قضی فی الجینین  
بغیر عیبه و اعمیه و یوفی او ولیه اگر زنی حامله بر بندد او در دهن و زنده از  
جدا شود بکرم اگر زنده بر بندد بر او اید پس سبب آن قسم بخیر دیت بر عاقله واجب  
آید مغلط اگر بقصد زده باشد و اگر بخطا زده است مخففه باشد و اگر زنده مرده جدا  
شود عقره بر عاقله واجب شود و کفارت در مال وجه اگر مادر در او خورد که زنده مرده  
از جدا شود و عقره بر عاقله مادر واجب شود و کفارت در مال او واجب آید و عقره کبیر  
باشد یا غلامی از مرقع که باشد و کم از مفت شت سالم که خر دو گفته باشد واجب  
نیاید قبول کردن و اگر عیبی دارد که بیع بدان فتح کنند واجب نیاید هم قبول کردن



و اگر غره یافت نشود قیمت غره واجب اید بر یک قول و بر قول دیگر پنج اشتر  
عزیمت زن است فرق باشد میان انگ ای فرزند پسر باشد یا دختر یا سقطی  
که اثر خلقت در او بدیده آمده باشد و اگر کسی شتی باشد که اثر خلقت در او بدیده آمده  
باشد غره واجب بر او اگر کنیز کی بنده را برزند فرزند مرده از او جدا شود سبکیم اگر  
فرزند از او باشد غره واجب شود و اگر بنده باشد عشر قیمت مادر واجب اید و اگر زن  
ترش یا جمود را برزند و فرزند جدا شود مرده و پدر هم غم باشد یا جمود یک سبک  
غره واجب اید و اگر مادر پدر گوز باشد پنج یک سبک غره و اگر از مادر و پدر یکی  
ترش یا و یکی گوز باشد غره واجب اید هم چنانکه هر دو ترش باشد **فصل**  
اگر دو مرد میروند بهم در خوردن بوفتند هلاک شوند غمه دست هر یک هدر باشد از  
بهر انگ بفعل خویش و فعل دیگری هلاک شده است و یک نیمه دست بر عاقله  
دیگر واجب اید و در مال هر یکی که فاقه تمام واجب اید فرق باشد میان انگ بروی در  
در افتند یا بر قفا پس اگر خوشی بر رسم زن شد قیمت دست بمعاقله مغلطه باشد و اگر  
و اگر با قصه بوفتند محقق باشد و اگر مرد و بر استور باشد هم در خوردن بوفتند  
ایشان و استور هلاک شوند یک نیمه دست و یک نیمه قیمت استور هدر باشد و بر عاقله  
هر یکی یک نیمه از دست آن دیگر واجب اید و در مال هر یکی یک نیمه قیمت استور آن دیگر واجب  
هر چند یک استور قوی تر باشد و فرق باشد میان انگ در روی افتند یا بر قفا افتند  
و بقول او حنیفه اگر بر استور باشد دست هر یکی تمام بر عاقله دیگر واجب اید و قیمت  
استور یکی بر دیگری واجب اید و اگر پاره باشند و بر قفا افتند هم چنانی باشد و اگر  
در روی افتند دست هر دو هدر باشد و اگر یکی بر قفا افتد دیگری بر روی دست انگس  
که در روی افتد هدر باشد و دیگر دست بر عاقله او واجب اید و اگر استوران را استور  
غلبه

غلبه کند چنانکه نگاه تواند داشت در هم خورند و هلاک شوند اندرین دو قول است بر یک  
قول هیچ واجب نیست از بهر انگ معذورند و بر قول دیگر واجب اید هم چنانکه خطا افتد  
**فصل فی العاقله** و **دین النبی صلی الله علیه و سلم**  
**قضى بالذیتر علی العاقله فی ثلثا مبین** در کشتن خطا و جراحت خطا  
و شبهه حد دست بر عاقله باشد و عاقله عصبانیت کشنده باشد بیرون از پدر و پسر  
کشنده و بر پدر و جد و پسر پسر او هیچ چیز نیاید و بر قول او حنیفه برایشان واجب است  
و عاقله برادر باشد مادر پدری یا پدری و پسر ایشان و عم مادر پدری یا پدری و پسران  
او و عم پدر و جد و اگر از عصبانیت کسی باشد که تمام دست از ایشان حاصل شود  
و جنایت کشنده از او کرده باشد از او کشنده و بر عصبانیت او واجب اید اما بر پدر و پسر  
پدر از او کشنده و بر عاقله کشنده از او کشنده پس عصبانیت او و برادر  
کرده واجب نیاید و اگر یکی از عصبانیت دیوانه باشد یا باغ یا درویش بروی هیچ چیز نیاید  
و بر هیچ زن واجب و اگر نیاید و اگر کشنده مسلمان باشد بر قرابات کافران واجب  
و اگر کافر دمی کسی بخطا بکشد دست بر عاقله او باشد از اول وقت بر خویش و ندان  
مسلمان واجب است و دست آن عاقله در مدت سه سال است و هر سال که تمام شود  
یک سبک بداند و در هر سالی از هر یکی بقدر نیم دنیا رزق حاصل می شود و اگر  
فرمانگش باشد و اگر میان باشد در هر سالی دانی و نیم پیش نشاند و توانگری و در درستی  
در اول سال نگاه دارند و ابتدای مدت در دست نفس از اول وقت باشد  
که مجروح ببرد و در دست اطراف از آن وقت که طرف جدا کند و هر جراحتی  
که دست او سبک از دست نفسی شد چون بجا یقه یا کم از سبک باشد چون دست











یعنی در حال قتل هر عیت شود نشاید از پس او رفتن و اگر مجروح شود چنانکه حرب نتواند  
 کردن یا سیر شود نشاید او را کشتن و بقول به حنفیه روا باشد تا حرب بر جای باشد و روا  
 نباشد حرب بر اهل بی بی منجوق انداختن و آتش و آب بر ایشان نهادن تا غرق شوند  
 از هر انگلیس معامله با کافران کنند مگر که ایشان با اهل عدل جنبی نکنند یا کرد بر  
 کرده اهل عدل در آیند و دفع بدین طریق بکنند روا باشد و اگر اهل بی بی بر شهری غلبه کنند  
 و زکوة بستانند و حدود برانند اعام دیگر با رافت کنند و حکم قضای فاضلی ایشان نماند  
 باشد و گواه و عدل ایشان مقبول و اگر حجت بقال بیرون آیند که از بی بی شرطی  
 در ایشان نباشد که شوکت ندارند یا اعام ندارند یا تاویل ندارند حکم ایشان حکم راه  
 زنان باشد و اگر کسی در جنگ بکشد قصاص واجب آید و اگر مال مملکت کند ضایع و حجت  
 و هر چه از زکوة بستانند یا حدی برانند محسوب نباشد **باب قتال اهل**  
**الرحمة** قال النبي صلى الله عليه وسلم من بدل دينه فاقتلوه اگر مسلمانان عاصی  
 و باغ از دین اسلام برگردد کشتنی بوی واجب شود او را با اسلام باز خوانند اگر باز نپذیرد وقت  
 بکشند فرق نباشد میان مرد و زن ازاد و بنده و بقول سفی ثوری و صحاب رای زنا  
 بر رقت بکشند و مرق چون با اسلام باز آید با کافراصل مسلمان شود از وی کشتن بپوشد  
 بر هر دینی که باشد و اگر جماعتی از اهل ردة گردانند اعام با ایشان جهاد کند با ایشان  
 و جهاد با ایشان مقدم دارد بر جهاد کافران اصل چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه  
 تا از جهاد اهل رقت فارغ نشد قصد کافران اصل نکرد و هر چه مسلمانان در حال قتال از اهل  
 اهل رقت هلاک کنند هیچ چیز واجب نباید و اگر اهل رقت از ان مسلمانان هلاک کنند قصاص  
 وضمان واجب آید بر قول در ستر **فصل** اگر که بخدای شرک گردانند یا گستاخهای او

انکار کنند یا قیامت و بخت را یک است از قرآن منکر شود یا نبوت یک حق از انبیا انکار دارد  
 کافر شود و خون او مباح شود و هم جنبی اگر یک رکن از ارکان شرع منکر شود یا از عظام  
 شرع که ایام بر آن اجماع دارند چیزی را حلال دارد کافر شود و هر کافری که اقرار دارد بر یکی از  
 ارکان دین اسلام که از رکن مخالف دین او باشد حکم کند با اسلام او و بر قول دیگر ارکان  
 اگر اکه کند و هر کافری که مشرک باشد چون بگفت استشهدوا ان لا اله الا الله حکم کند با اسلام  
 او و بر قول دیگر ارکان اگر اکه کند و اگر از کافری باشد که بوحدانیت مقرر باشد و لکن رست  
 منکر باشد یا بگفت محمد رسول الله حکم نکند با اسلام او و چون او بگوید بگفت حکم کند با اسلام  
 او و اگر از قومی باشد که ایشان گویند محمد معبود تعجب بود اسلام او ان باشد که گویند  
 او معبود الی کافیه اثنی و اگر کافری گوید من مؤمنم یا گوید مسلمم یا هم چون تمام اسلام  
 نباشد از هر آنکه قنای بود که می گوید من مؤمنم یا بیکر انبیا و مسلمانم یعنی حکم را گردانند مادم و هم  
 چون تمام در شریعت و هر کافری که در اسلام خواهد آمد کلمه توحید و رسالت او را تلقی کند  
 تا بگوید استشهدوا ان لا اله الا الله و استشهدات محمد رسول الله هم و از رکن بیرون  
 از اسلام برانم و دوست دارم که گویند یا اقرار دارند بیعت و قیامت در مسلمان که بطن  
 استنزه اهل شهادت گوید یا علی یا زینر بر بنده یا پیشیت بگوید کافر شود و اگر زنا در رقت  
 شد آموزد با از نکاح شوی بیرون آید کافر شود **کتاب الحدود**  
 قال الله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة اگر مردی  
 یا زنی زنا کند و محض نباشد او را سنگ نهند جماعتی گرد او در آیند و سنگ بوی اندازند زنا در  
 هلاک شود و مرد را کشته و زن را تا سینه در زمین کنند چنانکه ببرد بشوند و نماز کنند  
 و در کوکرنند و محض نباشد که چهار صفت در وی باشد و آزادی و عاقبت و بیوع و نکاح

انکار فرج محمد صلی الله علیه و آله  
 انکار نبوت محمد صلی الله علیه و آله  
 انکار علی المذنب







اگر کسی یکی از شمار کند حدش زنده هم چنان اگر بنده کالای بزد یا مرز شود خواه  
 رو باشد که حدش بر دزد در دست گذشت بر بزد و وجه در سر و اگر خواه کافر باشد یا  
 یارانی باشد جدا و امام زنده **باب القدر** **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَالسَّارِقُ**  
**وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا** و قَالَ الْبَيْهَقِيُّ يَقْطَعُ الْيَدَ فِي رُبْعٍ دِينَارٍ  
 فَمُاعِدٌ أَوْ مَرْدِي يَارِزِي غَائِلٍ وَبَالِغٍ نَصَابِي مَالٍ أَوْ حَرْزِ خَوْشٍ بَدَدَكَ أَوْ أَرْدَانِ  
 مَالٍ شَهْمَتٍ نَبَاتٍ دَسْتِ أَوْ أَرْدَانِ دَسْتِ بَرْتَنَدُ فَرْقِ نَبَاتٍ مَبَا اَزَادُونَدُ وَ نَصَابِي  
 دَانِکِ نَبِزِ زَحَا لَقُ نَبَاتٍ بَاجِرِي کَفِیْتِ اَو اَبِی قَدِیْبَ اَشَدُّ و اگر کسی دزد بزرگیت کند  
 و بقول یوحنفه نصابی ده درم باشد و در جزایست که رسول الله گفته در چهار یک دینار  
 بر دزد و فَرْقِ نَبَاتٍ مَبَا اَنگ طعَامِی دَفْدِ بَاجِرِی یا جِرِی که مباح بوده است پس ملک  
 شده است چون خیرم و کیه و حید و بقول یوحنفه در طعامهای پنجه و میوه ای  
 زود خوراک و مباح نباشد چون خیرم و کیه و حید دست بریدن واجب شود و اگر محقق  
 بندد دست بریدن واجب شود و بقول انشود و اگر چیزی از اَلت فُسْ چون طَبِیر و فَا  
 بزد دست بریدن واجب نشود از بهر آنکه دزد نکرده است و اگر مالی بزد زد که در  
 حَرْز نباشد یا اگر کسی چیزی را بدیده یا در امانی خبانت کند دست بریدن واجب نشود  
 از بهر آنکه دزدی نکرده است دزدی آن باشد که همان از خداوند از حَرْز او مالی برگردد  
 مال او را در امان شمرده باشد چنانکه یک شتر یک مال شتر که چیزی بزد را باز غنیمت کند  
 یکی چیزی از مال غنیمت بزد را که مال بیت المال چیزی بزد را بیده مال خواه بزد یا بزد  
 مال بزرگ بزد یا بزرگ مال بزرگ بزد دزد دست بریدن واجب نشود از بهر آنکه این  
 اندر مال شمرده است و اگر خواه مال ملک است بزد دزد واجب شود بطاهر مذاب و  
 و بقول

و در قطع و فَرْقِ نَبَاتٍ مَبَا اَنگ طعَامِی دَفْدِ بَاجِرِی یا جِرِی که مباح بوده است پس ملک  
 شده است چون خیرم و کیه و حید و بقول یوحنفه در طعامهای پنجه و میوه ای  
 زود خوراک و مباح نباشد چون خیرم و کیه و حید دست بریدن واجب شود و اگر محقق  
 بندد دست بریدن واجب شود و بقول انشود و اگر چیزی از اَلت فُسْ چون طَبِیر و فَا

و بقول یوحنفه واجب شود و اگر مال را دزد بزد قطع واجب است و بر قول او نباید و مال باید  
 که از حَرْز بیرون آید تا قطع واجب شود و فَرْقِ نَبَاتٍ مَبَا اَنگ طعَامِی دَفْدِ بَاجِرِی یا جِرِی که مباح بوده است پس ملک  
 فرو شود یا فَرْقِ نَبَاتٍ مَبَا اَنگ طعَامِی دَفْدِ بَاجِرِی یا جِرِی که مباح بوده است پس ملک  
 در نگاه داشتی مثل آن مال چنانکه حَرْز زرد سیم و جامه نقبسی و فَرْقِ نَبَاتٍ مَبَا اَنگ طعَامِی دَفْدِ بَاجِرِی یا جِرِی که مباح بوده است پس ملک  
 و اگر از مَبَا اَنگ طعَامِی دَفْدِ بَاجِرِی یا جِرِی که مباح بوده است پس ملک  
 و مَحْنِ حَرْزِ اَوَانِی و اصْطِل حَرْزِ اسْتِز و بقول یوحنفه هر جا که حَرْز یک چیز بود حَرْز  
 همه چیز باشد بقول او اصْطِل و گاه دان حَرْز زرد سیم باشد و اگر مردی در مسجدی  
 یا در محرابی بنشیند کلاه از سر او بریزد یا کفش از پای او بردارد یا جامه که بر دوشه  
 از تن او بردارد یا قطع واجب شود از بهر آنکه کلاه سبیل و حَرْز است و اگر جامه در  
 پیش نهاده باشد و خفته بزد قطع واجب نیست و اگر بقال در بازار مَتَاعِ دکان  
 بهم باز نهد و دایمی بوی پر کشد یا در دکان شمع چپ و راست در نهد و برود  
 روز باشد کسی ای چیزی بزد قطع واجب است و اگر مَتَاعِ اَم چنانکه پراکنده را کند  
 در کثرت ده بروز باشد و در دکان نایبستد را کند قطع واجب نیست و سَرای شمادریا  
 بان حَرْز نباشد و اگر در سَرای کسی نباشد و در بسته باشد بروز حَرْز نباشد و بیست باشد و اگر  
 اشتری از حَرْز گاه بزد دزد قطع واجب است چون آنرا گاه باشد که هم را می بیند و اگر شب  
 باشد قطع واجب نیست مگر اشتری باند و زانو به بند و بزرگ اشتری که بنشیند گاه  
 حَرْز نباشد و اگر اشتری بر قطار باشد و با اشتری گاه باشد که از آن که در پیش باشد می بیند  
 و آنرا که باز پس باشد چو باز نکند و می بیند و زمانی باز پس می نکند هر که یکی  
 از اینها بزد دزد یا مَتَاعِ عَنی که بر پشت اشتری باشد بزد دزد قطع واجب است اما اگر اشتری



که چشم و دیدار او باشد و در حرز باشد و اگر اشتراک بر قطار کرده می راند حرز باشد و اگر  
 نباشد کفن از گوشت پرون کند و کور در خانه باشد یا در کوشش بر طرف شهر قطع واجب است و بگوید  
 بسم الله واجب نیاید و اگر بنده از آن کسی بزند چنانکه در خانه خفته باشد  
 بر گرد و برید قطع واجب نیاید و اگر بنده بسیار باشد و با خود و بر دیگران اگر بنده طفل باشد  
 یا عی قطع واجب است و اگر عاقل و غیر باشد قطع واجب نیاید و اگر کودکی از دراز بزند قطع  
 واجب نیاید و اگر در تن دیوار حرز سوراخ کند و در درون شود و بر یکی نهایی پرون آرد یا کلاه  
 گران بهم بزند که قیمت آن دو نفی باشد بر هر دو قطع واجب است و اگر جدیدی از نصاب  
 پیش باشد بر قطع واجب نیاید و اگر یکی از ایشان دیوار سوراخ کند و دیگر مال پرون آرد قطع  
 واجب نیاید بر هیچ کس بر دیوار سوراخ کننده همان دیوار آید و بر دیگر همان مال و اگر سه  
 یا چارست یا بعبادت دهر خداوند سراسر کمالی مستاجر بزند قطع واجب است و بگوید  
**فصل** در آفات رجلا مفسطع الید و رجل نزول علی الی بکر فسرقت حلیا لا  
 تسلمت علی فایده ابوبکر فقطعت یدة البشر ای اگر کسی دردی کند دست  
 راست او از زدن دست بر بند چون دیگر بار زدی کند پای چپ از پوند کعب بر بند  
 چون سه دیگر بار زدی کند دست چپ بر بند چون چهارم بار زدی کند پای راست بر بند  
 و اگر پس از آن زدی کند تعزیر کند و باز در آن تا زنه او ظاهر شود و بقول بعضی از اهل علم  
 چون دست راست دای چپ بر بند پس از آن اگر زدی کند قطع واجب نشود و مانند  
 او زاعی و احمد و امیپ رای نیست و اگر چند روز بار زدی کند پیش از قطع یک  
 دست بر بند کفایت کند و هر بار که اندامی بر بند برود غنی جویشده زده بر نه تا سر کما  
 سخته شود و خون باز آید و اگر کمال در دست زدن سلاک شده باشد قطع و همان کمال  
 واجب

بر دو واجب است و بقول حنفی چون از یکی استقا کردند و بوفتند با نفاق اگر کمال بر جای بود  
 کمالا یا زیستند و دست بر بند **باب قطع الطرف** قال الله  
 تعالی انما جناح الذین یجادون الله و رسولاه ویسعون فی الارضی فسادا  
 ان یقتلوا او یصلبوا او یقطع ایهاهم الا یدیه که هر که راه زدن پرون شود و کمالا  
 باشد بقدر آنکه نیم زدن دست و پای او بزند و اگر کسی بکشد کشتن وی واجب شود چنانکه  
 بفقوی میخوفند و اگر همه مال باشد و همه بکشد او را بکشد و پس بر در کند تا خلق عبرت  
 گیرند پس بر یک قول سه روز بر دار بر بکشد پس فرود آرد و بخونند و کفن کنند و نماز کنند  
 و دفن کنند و بر قول دیگر اول بخونند و نماز بر بکشد پس بر دار کنند و نماز کنند تا بزند اگر مردمان  
 از آن بگریزد و فرود آرد و قول دیگر است که زنده بر دار کنند و چهره بر روی زنده تهاک شود  
 و اگر کسی راه زدن پرون شود و مال نباشد و کسی بکشد او را تعزیر کند تا فیه او ظاهر شود  
 و بقول ابو حنیفه اگر یک تن از ایشان کسی بکشد همه را باز کنند و اگر یک تن مال است  
 همه زدن دست و پای بزند و اگر زنان راه زدن پرون شوند عقوبت ایشان هم چون عقوبت  
 باشد و به قول او بر زنان عقوبت راه زنان نیاید و اگر در شهر جاعلی بکشد بر قوی پرون  
 آید عقوبت ایشان هم چون عقوبت راه زنان باشد و بقول ابو حنیفه عقوبت  
 راه زنان نیاید و در محله شهر و اگر در راه زدن مال باشد یا کسی بکشد پس توبه کند بگویم  
 اگر پیش از آن توبه کند که سلطان او را بدست آرد عقوبت راه زنان از وی بوفتند  
 و اگر مال است باشد دست و پای بریدن بوفتند و اگر کسی بکشد است واجب کفنی بوفتند  
 قصاص و ضمان مال بماند و اگر مرد و جمع کرده است بر دار کردن و واجب کفنی بوفتند و اگر  
 پس از آن توبه کند که سلطان او را بدست آرد هم چنان بوفتند چنانکه در فقره و در زدن توبه  
 کند و قطع بوفتند **باب صراخ**



على  
 التي توجب في حق الرجال  
 والناوضان والفلان قطع الحلق الاصل  
 فلو قطع الحلق من الزنا فافترق على اسم  
 ووضع القطع على الفلانة فافترق فلو قطع الحلق من  
 واما جليظان عبد الباق وسبيحان جليظان  
 فمقتن الطغرل السابع ابلان يكون جليظان ومقتن  
 بغيره الى ان يكون جليظان ومقتن  
 من صبي في بيت جليظان الى ان  
 بعد القطع الا ان يكون جليظان ومقتن  
 اوجدا وان كان في بيت جليظان ومقتن  
 ومقتن ولا يذوق طغرل جليظان ومقتن  
 ملاخمان ومقتن فليكن في حال  
 الحنون ولا يكون



هر سالی غز کردن باشد که فرستادن تا جهاد معطل نباشد و دشمن را طبع در دار اسلام نبوده  
و این نوع از جهاد که فرض کفایت است بر بنده و برادر و در پیشگاه جهاد ندارد واجب  
نیاید هم چنانکه بر زنان و کودکان و عاقران و احمق نباید و در جمعی که بر ایشان کفایت باشد  
برودن شدن جهاد در حق دیگران تسبیح باشد و بر کسی که بروام باشد یا دستوری خداوند  
وام بفرزند و اگر مادر و پدر دارد یا دستوری ایشان نشود اگر مسلمان باشند و اگر کافر باشند  
مادر و پدر بر دستوری ایشان حجت نیاید و اگر دستوری ایشان بیرون شود باز کرد پیش از  
آنکه با دشمن روی بروی افتد و پس از آنکه بحرب جای حاضر شده باشد باز گشتی از  
هر آنکه اندرین حال جهاد فرض شد و نشاید مسلمانان بفرستادن تا جهاد کنند از هر آنکه جهاد  
بحرب حاضر شد جهاد بروی فریضه شد و بگذارد فریضه نزد ایشان است و اگر امام جمعی  
را از اهل ذمت بفرستد تا بقتال کافران رواند و فرستادن اهل ذمت و چون بجا شد  
و بغیر از دست با خوشی برد ایشان را از جهاد بر قتل و یا مانت نگاه داشتنی در غنیمت  
و محسن صحبت نیاید که در هر که لشکری فرستد یکی از ایشان را بکارد و بکارد و بکارد  
و او را بعمل فرماید و لشکر را بفرماید طاعت او دارند در معروفی و کسی که لشکر را بدزد  
کنند و خیر او دروغ افکنند او را بزد از بیرون شدن و اگر حاضر شود او را در غنیمت قسمت  
باشد و در جهاد ابتدا بدان کافران کنند که بدار اسلام نزدیک تر باشد از هر آنکه ایشان را  
با حوال اسلام دانند و نمونست در جهاد با ایشان کمتر باشد و اگر خوف از دور تر پیشتر  
باشد و در آن ابتدا کنند چنانکه رسول صلی الله علیه و آله با جهودان مدینه عقد صلح است  
و بغیر از ایشان شد و چون لشکر اسلام باشد که کفر را بفرستد ایشان را با اسلام و چون  
کنند پس در مقابل هر یکی از مسلمانان دو کافر پیش باشد یا بدست مسلمانان را پشت بگردانند  
بهرت

بهرت و اگر بهترین شوند از کفار باشد که به نیت ان پشت برایشان از دینا گین سازند  
یا بدان قومی از مسلمانان مدد خواستند که رو باشد و اگر در مقابل هر مسلمان دو کافر پیش  
باشد اگر پشت بگردانند عاصی باشند و او نیز ان باشند که هر که کفری عزوجل مرگند  
که مَنْ قَاتَلَ فُلَانًا غَلَبَتْ عَلَيْهِ كَيْفَ يَأْذُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و اگر از مسلمانان  
بدشکوه باشد یا بر یکی از محارم و در لشکر کفر باشد فصاحتی او کنند که رسول  
صلی الله علیه و آله روز احد او را بکربا داشت از گشتی پس خوشی عبدالرحمن و صد نفر را روز  
بدرباز داشت از گشتی بدشکوه عتبه و دست یزدان و کودکان اهل حرب گشتی و در گشتی  
بر ان که از حرب بازمانده باشند و مردوران و اهل صومعه و دولت آفرین که رای و ندر  
حرب کنند رو باشد و اگر گشتی و رو باشد بر اهل حرب بشنود کردن و آتش و متعین انداختن  
و آب برایشان نمادند تا عرق شوند هر چند که زنان و کودکان تبع ایشان بپلاک شوند  
رسول صحت کرد بنی المصطلق را و بشنود کردن و آتش زدن و دستوری داد و در اهل  
طایفه منجنیق رخت و رو باشد خنمای اهل حرب خراب کردن و در خنای ایشان بریدن  
و موصفتی و اگر یکی از ایشان را برب بقتال بیرون آید و بروی ظفری باشد تا اسب را بخرم  
هلاک کردن و اگر کودکان اهل حرب یا زنان را مسلمانان اسیر کنند در حال بنده شوند و  
گشتی ایشان را و تمام حبیب بنده کاه امام دعا قتل و باغ که اسیر شود امام اگر خواهد بکشد  
بگردن زن و اگر خواهد بنده کند و اگر خواهد بر میت بر نهد را بکشد و اگر خواهد عالی  
فدا بستاند و در ناکند و اگر با اسیران مسلمانان که در دست ایشان باشند فدا کنند و  
باشد و جدر حبس کنناری او بر چه قرار کرد و به قول ابو حنیفه نیست بر نهادن و فدا  
استن رو باشد و اگر یکی از اهل حرب مسلمان شود پیش از آنکه اسیر شود هر مال که او را  
باشد در در حرب و در دار اسلام از منقول و عفار و فرزندان رسیده و همه در حصص شوند

در ایکی



نشاید غنیمت کردن ایشان و اگر مال اهل حرب مسلمانان غنیمت گیرند پس خداوندان  
 مال مسلمانان شود و واجب نیاید بوی باز دادن از هر اهل ملک غازیان شده است و اگر کافران  
 مال اهل اسلام بغارت برند ملک ایشان نشوند اگر کسی که در دست او باشد مسلمان شود  
 مال بخداوند باز باید داد و اگر در غنیمت مسلمانان افتد باز باید داد و بقول اصحاب  
 ملک ایشان شود واجب نیاید باز دادن و اگر در غنیمت او افتد پیش از قسم خداوند باده  
 او نیز و پیش از قسم اگر خواه غنیمت ببرد و باز استاند و بدست مالک و سفیان ثوری است  
 و اگر کافران اهل حرب در درازا دو یکی را مسلمانان برده کنند یا هر دو هم برده کنند  
 نکاح بر خیزد میان ایشان و بقول اصحابی اگر هر دو را هم ببرند نکاح بر خیزد **فصل**  
در بیان رسول الله صلی الله علیه و سلم آنکه قال المسلمون بی علی من سواهم  
یسعی بدمتیتم اذناهم اگر یکی از مسلمانان از او یا بنده مرد یا زن کافری از اهل حرب  
 امان دهد درست باشد نشاید محکمی از مسلمانان آن کافر را کشتن و برده کردن و چون  
 کافران امان دهند روانه باشند از امان باز گشتن و برده کردن اما اگر کافران باز در خبر خیزد  
 و یکی را از اجداد مردمان یا از اهل ناحی یا اهل حصن یا امان دهد امان امام را  
 روانه باشد یا دلی حاجت را و مرد شیاع را روانه باشد که در حرب بمبارزت برون رود یا کافر  
 و بدستوری امام محبت نیاید و اگر مسلمان با کافری برون شود و شرط کنند که کسی دیگر بیاری  
 کردن ایشان نشود شرط و نباید کرد **فصل فی الغنیمه** قال الله  
تعالی و اعلموا انما غنیمت من شئ فان لله خمسته و للرسول و لاهل البیت هر مالی که مسلمانان  
 بگیرند کافران بستانند غنیمت باشد و آنچه در حرب زایل باشد با مسلمانان افتد چون مال  
 صلح و کزیت و خراج زمینهای ایشان یا یکی از اهل ذمت ببرد و او را وراثت باشد و مال مرتد  
 که بی باشد و حکم مالی آن باشد که پنج یک از اجداد کند پنج کوه را یک سهم در حال نبوة رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم

صلی الله علیه و سلم او را بود از اهل اسلام و مسلمانان و یک سهم خرب و دندان رسول  
 هم از پنج ششم و پنجی مطبق نزدیک و دور ایشان در ویش و فاکر یک باشد و لکن مرد را  
 دو خندان دهند که زن را و سه یک سهم تیمار را و دو و نیم کوکی باشد یا پنج که او را پدر و جد  
 باشد چهارم سهم میکند از پنج سهم ابناء السبیل را و باقی مالی برون ازین پنج یک سهم  
 باشد که نام ایشان امام در دیان غزای باشد هر وقت که امام خواهد ایشان را بفرز فرستد  
 هر وقت که معلوم تقف ایشان و عیال ایشان و کسی که در تقف ایشان باشد و سویی که ایشان را  
 افتد به از آن مال امان غنیمت پنج یک آن هم از پنج کوه را باشد که در مال کفیم و باقی غنای  
 باشد که غنیمت بحرب ایشان حاصل شده است و اگر امام در در حرب شود و لشکر برانگیزد  
 از جواب بعضی از ایشان غنیمت از اندر لشکری که با امام باشد با امام دران غنیمت نزدیک  
 باشد و اگر امام در در اسلام باشد و امیری بفرستد یا لشکری را غنیمت که آن امیر اراد  
 او را و لشکر او را باشد هر چه از خصل امام را و کسی که با امام باشد دران نصیب باشد و اگر  
 دو امیر را بدو حاجت فرستد یکی از ایشان در غنیمت بدست آوردند ملک ایشان را غنیمت کنند  
 ثابت شده بوا باشد امام را قسمت کردن غنیمت در در حرب و اگر مسلمانی را از مددی رسد  
 از آن که حرب گذشته باشد و غنیمت بدست مسلمانان افتاده آن عدد را دران غنیمت  
 نصیب باشد و روانه باشد به یکس از غزای مجریان که چیزی از غنیمت بر در در پیش از رفتن  
 مکر و طعام و علف اسور بفرستد کفایت بری دارند چون بدار اسلام در آیند و موضعی  
 رسد که طعام و علف با قیمت با می شود پس از آن نشاید از غنیمت برگرفتن و اگر در  
 حال کارزار مردی مسلمان کافری را بکشد که کافر کارزار می کند سب آن کافران مسلمان  
 کنند و با باشد در چند امام این نوا کرده باشد و بقول مالک و اصحابی اگر امام

در در ۵

در در ۵



که هر که حاضر باشد سب و راست میگردد و با باشد و سب باشد که درین آن حاضر باشد  
و جوش و زور و خود که پوشیده دارد و در سحر که وی باشد و ای که بران قتل می کند اما  
حققت جاد و اسب جنب او را باشد و در عیال و نقدی که بر می دارد در خلائی کرده اند  
اما اگر کافری را بکشد که قتالی کند یا بطعام خوردن مشغول باشد سب او را باشد و چون  
امام عقیق قیمت بخرد که سب از سرگشته را دهد و در سب پنج یک واجب نشود بر قتل  
در ستر و پیش از آن علم پس از سب پنج یک مستحق ترا جدا کند پس غازی را که جبر حاضر باشد  
عدو ایشان معلوم کند که از ایشان مرد باشد و عاقل و بالغ و آزاد و مسلما و مسلم دهند  
پادشاه سب و سوار است سب بر قول مشرک اهل علم و به قول ابو حنیفه سوار است و سب و اگر کوکی یا فانی  
یا بنده جبر حاضر است و او را رقیق دهند و رقیق که از سب باشد و هیچ سوار بر پهلوان از سب  
سب نمیدانند اما سب پهلوان و ستر و خر رقیق دهند و رقیق پهلوان است از رقیق است و خردمند  
و اگر کسی از اهل ذمت جبر حاضر است بدستوری امام اگر امام او را مرد بدید کرده است او را نزد  
بیش نباید که بدید کرده است او را رقیق دهند و اگر امام یکی را که قوت زیارت باشد در  
حرب او را جزای زیارت دهد با جماعتی را بجزای زیارت بکشد بند یا بشوین کنند ایشان را  
جزای زیارت دهند چنانکه صواب بیند و باشد و الله اعلم **باب الحزبه**  
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ  
أَجَلِيَّةٌ يَعْنِيَهُمْ صَائِرُونَ فِي جَمُودٍ وَنَرَسَاءٌ وَكِبَرَاءٌ وَاسْلَامَ فَرَادِهِمْ جَوْنِ كَرْتِ  
در پزیرند فرق باشد میان عی و عیال اما سب پرست و زندیق را قرار دهند و به قول ابو حنیفه  
بت سب عیال یا کزبت قرار دهند و کزبت کم از دنیای دنیا و خالص از هر سری و عاقل باشد و اگر  
از در و پیش و از کزبت است مانند رها باشد و اگر زیارت از دنیای شرط کند و بگوید کزبت  
بر مرد عاقل و بالغ واجب است بر زیارت کزبت نیست و وقت پد از مال دیوانه و کودک است و اگر

بار و پیش

بار و پیش عقد ذمت بنده چون سال بگذرد و او چیزی نباشد کزبت و لم باشد در کردن او یا تود  
بهد و اگر نمی پس از آن که سال تمام شود ببرد از ترک او است و اگر مسلما شود پیش از سال  
کزبت سب کند نشسته بروی واجب باشد و بقول جعفر و جماعتی از اهل علم بیعت و عذاب صحابا  
را نیست و اگر کلام با اهل شد و عقد ذمت بنده و شرط کند که هر که از غازیان و غیر ایشان  
از اهل اسلام برایشان کند کفاره و اهل اسلام دارند و با باشد و اگر سب برون از کزبت باشد و عدد  
مهمانان بدید کند که هر سالی چند سوار و چند پیاد را میماند دارند و میان کند که توانک چند میماند  
در در و در که بسیار پیشتر دارد بر پیشتر شرط کند و قدر طعام و نان خورش و علف مستور بدید کند  
و میگرد و پیش و توانک در جنس طعام تفاوت نمیدر قدرت تفاوت نمید و منزل میماند بدید کند  
و عقد ذمت از امام درست آید از ولایت و در عقد شرط کند که هر کسی هر سال چند دهد  
و شرط کند حکم اسلام برایشان را و نان با ششاک ازین دو شرط یک یک دارد عقد درست نیست  
و اگر شرط کند پس یکی از ایشان از شرط باز آید عید او بخیزد و چون عقد بسته شد شرط  
انت که اهل ذمت را نگاه باید داشت بعضی است که اگر نگاه ندارد عقد بر خیزد  
و نشاید که اهل اسلام بقتال برون آیند اگر قتال کنند عقد بر خیزد و اگر یکی از ایشان را  
مسلمانان کجاست کند یا با او زن کند یا مسلمانان بکفر خوانند یا جاسوس اهل حرب را عادی  
یا ایشان را از احوال اهل اسلام خبر دهد یا رسول الله علیه و سلم ناسزا گوید یا درین  
اسلام طعن کند یا راه زند برون شود و عقد بر خیزد پس هر دوازده افعال کند و چنانکه  
حد و حد بر وی بر آید اگر حد واجب بکشد نوز بکشد و اگر رسول را ناسزا گوید بکشد و نشاید  
که شمار دین خویش در اسلام اشکارا کنند از ناسزا زدن و توبیت و انجیل اشکارا  
خوانند چنانکه مسلمانان بشنوند و بیع خوک و خرگاو کردن و خوک را در راه اسلام آوردن

عقد







و اگر کسی را بگوید که اگر بای تو انداخته بمل کند و چون بمل کند  
 خدای عزوجل را اندران حال یاد کند بگوید بسم الله والله أكبر و اگر بمل کند حلال باشد  
 و اگر بعد از آن درین مختلفند گوی که بمل حلال باشد و مذمت بعضی قوی و  
 رای نیست و گوی که بمل حلال باشد و مذمت مالک و شافعی و احمدیست و مراد از بمل که خدا  
 تعالی می فرماید لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ که اسم الله علیه است که بر نام بمل کند دلیل  
 برین که خدای می فرماید لَيْسَ بِلَيْسَ است که بخیر خدای عزوجل گوی نام ببرد چنانکه  
أَوْ قَبْضًا أَوْ لَيْسَ الله اگر بمل کند حلال باشد و فرمودش کار زکریا باشد و گشتار که  
 که تیر دارد و بنده وزن حایض حلال باشد و گشتار جهود و زنا حلال باشد اما گشتار که  
 برست و مرتد حلال باشد اما هر جا نوری که بروق دریا باشد چون جد دریا یا و مرغ دریا  
 اگر تیری با سلاحی تیر بوی اندزد که او را جراحت کند و در آن هلاک شود حلال باشد بر اندام  
 که اندویم چنینی اگر کسی با جانی که شکا کند و اموضه باشد بر صید غالد یا صید بکند و  
 کند و در آن هلاک شود حلال باشد و هم چنینی اگر استری با کاهوی سرنگون دجایی افتد که  
 تسبیح بخلق او رسد و چیزی تیر در وی زند یا بگریزد دریا بند تیری بوی اندازد یا سگ  
 براغالد تا جراحت کند حلال باشد و چون تیری اندازد با سگ بر می غالد بسم الله بگوید  
 و اگر در تیر مکان باشد و سر او تیر باشد بصید اندازد و صید را هلاک کند یا در تیر مکان باشد  
 و اگر سر تیری رسد هلاک کند حلال باشد و اگر کسی با جانی بر صید غالد و صید را  
 جراحت کند بدندان یا بچنگال و بکش حلال باشد و اگر جراحت نکند خورشتی را بر وی  
 افکند بگریزی و هلاک شود حلال باشد یا نه اندکی دو قولست و اگر جانی را اموضه را بصید  
 غالد بصید را بکش حلال باشد و اموضه جانوران باشد که مدتی او را بقیه کند تا جان شود  
 که سه صفت در او حاصل شود یکی آنکه اگر بصید غالد یا غالش و پروش شود و دیگر آنکه اگر باز  
 اگر باز

حلال است  
 و اگر کسی را بگوید که اگر بای تو انداخته بمل کند و چون بمل کند  
 خدای عزوجل را اندران حال یاد کند بگوید بسم الله والله أكبر و اگر بمل کند حلال باشد  
 و اگر بعد از آن درین مختلفند گوی که بمل حلال باشد و مذمت بعضی قوی و  
 رای نیست و گوی که بمل حلال باشد و مذمت مالک و شافعی و احمدیست و مراد از بمل که خدا  
 تعالی می فرماید لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ که اسم الله علیه است که بر نام بمل کند دلیل  
 برین که خدای می فرماید لَيْسَ بِلَيْسَ است که بخیر خدای عزوجل گوی نام ببرد چنانکه  
أَوْ قَبْضًا أَوْ لَيْسَ الله اگر بمل کند حلال باشد و فرمودش کار زکریا باشد و گشتار که  
 که تیر دارد و بنده وزن حایض حلال باشد و گشتار جهود و زنا حلال باشد اما گشتار که  
 برست و مرتد حلال باشد اما هر جا نوری که بروق دریا باشد چون جد دریا یا و مرغ دریا  
 اگر تیری با سلاحی تیر بوی اندزد که او را جراحت کند و در آن هلاک شود حلال باشد بر اندام  
 که اندویم چنینی اگر کسی با جانی که شکا کند و اموضه باشد بر صید غالد یا صید بکند و  
 کند و در آن هلاک شود حلال باشد و هم چنینی اگر استری با کاهوی سرنگون دجایی افتد که  
 تسبیح بخلق او رسد و چیزی تیر در وی زند یا بگریزد دریا بند تیری بوی اندازد یا سگ  
 براغالد تا جراحت کند حلال باشد و چون تیری اندازد با سگ بر می غالد بسم الله بگوید  
 و اگر در تیر مکان باشد و سر او تیر باشد بصید اندازد و صید را هلاک کند یا در تیر مکان باشد  
 و اگر سر تیری رسد هلاک کند حلال باشد و اگر کسی با جانی بر صید غالد و صید را  
 جراحت کند بدندان یا بچنگال و بکش حلال باشد و اگر جراحت نکند خورشتی را بر وی  
 افکند بگریزی و هلاک شود حلال باشد یا نه اندکی دو قولست و اگر جانی را اموضه را بصید  
 غالد بصید را بکش حلال باشد و اموضه جانوران باشد که مدتی او را بقیه کند تا جان شود  
 که سه صفت در او حاصل شود یکی آنکه اگر بصید غالد یا غالش و پروش شود و دیگر آنکه اگر باز

اگر باز خواند باز آید و سبب آنکه چون جد را بکشد نگاه دارد و بخورد چون چند بار برین صفت  
 حکایت چنانکه بداند غلبه ببرد که اموضه شد پس از آن گشتار و حلال باشد هر که با غالش خداوند  
 بدون شود و اگر خود صید غالش خداوند حلال باشد و اگر پس از آنکه اموضه شد بکشد  
 با تغافل بوفتد که صید بکشد با غالش خداوند و بخورد در حلال آن دو قولست و قول اول  
 حرام باشد و قول سقوی قوی و عبد الله بن المبارک و احمد و اصحاب رای و بیشتر اهل  
 علم رضی الله عنهم نیست و اگر تیری بصید اندازد و صید را بدویم گشتار اندامی از وی جدا  
 کند و در حال بیدار حلال باشد اندام و بر قول ابو حنیفه آن اندام حلال باشد و اگر صید زنده  
 دریا بد پس از آنکه اندام جدا کرده باشد و بمل کند حلال باشد و اندام جدا کرده حرام باشد  
 با تغافل و اگر تیری بصید اندازد و در هوا تیر او را جراحت کند و در زنده افتد بیدار حلال باشد  
 بر چند ندانند که از فتن مرده است یا از تیر اما اگر آن موارد را بافتد یا بر طرفی یا بر دیگری  
 پس از آنی در افتد حلال باشد و اگر تیر بمل شود او رسیده باشد و صق او بریده بهر صفت  
 که افتد حلال باشد و اگر تیر بصید اندازد و جراحت کند صید غائب شود پس از آنکه گشتار  
 بکشد اگر تیر رسیده باشد و بریدنی شکم دریده باشد پیش از بمل کرده او را بقایا شد حلال  
 باشد و اگر جراحتی باشد که حیوة با آن ممکن باشد بکشد اگر صید را با افتاده یا بد  
 یا بر وی جراحتی باشد حلال باشد بر قول در سر و اگر تیر بصید اندازد و جراحت کند پس  
 خداوند بصید رسد و زنده باشد بمل نکند تا بمیرد بکشد اگر حیوة در وی باشد حیوة  
 بمل کردن نمانده باشد حلال باشد و اگر بدان حالت شده باشد حلال باشد  
 ناصحی نبرد و اگر بمل ببرد مشغول شود پیش از آنکه بیدار حلال باشد اما اگر تقصیر  
 کند یا الت سر بر بدن ندارد بطلب الت مشغول شود یا کار در نیامخت شود بر تر اند

صید

حلال است  
 و اگر کسی را بگوید که اگر بای تو انداخته بمل کند و چون بمل کند  
 خدای عزوجل را اندران حال یاد کند بگوید بسم الله والله أكبر و اگر بمل کند حلال باشد  
 و اگر بعد از آن درین مختلفند گوی که بمل حلال باشد و مذمت بعضی قوی و  
 رای نیست و گوی که بمل حلال باشد و مذمت مالک و شافعی و احمدیست و مراد از بمل که خدا  
 تعالی می فرماید لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ که اسم الله علیه است که بر نام بمل کند دلیل  
 برین که خدای می فرماید لَيْسَ بِلَيْسَ است که بخیر خدای عزوجل گوی نام ببرد چنانکه  
أَوْ قَبْضًا أَوْ لَيْسَ الله اگر بمل کند حلال باشد و فرمودش کار زکریا باشد و گشتار که  
 که تیر دارد و بنده وزن حایض حلال باشد و گشتار جهود و زنا حلال باشد اما گشتار که  
 برست و مرتد حلال باشد اما هر جا نوری که بروق دریا باشد چون جد دریا یا و مرغ دریا  
 اگر تیری با سلاحی تیر بوی اندزد که او را جراحت کند و در آن هلاک شود حلال باشد بر اندام  
 که اندویم چنینی اگر کسی با جانی که شکا کند و اموضه باشد بر صید غالد یا صید بکند و  
 کند و در آن هلاک شود حلال باشد و هم چنینی اگر استری با کاهوی سرنگون دجایی افتد که  
 تسبیح بخلق او رسد و چیزی تیر در وی زند یا بگریزد دریا بند تیری بوی اندازد یا سگ  
 براغالد تا جراحت کند حلال باشد و چون تیری اندازد با سگ بر می غالد بسم الله بگوید  
 و اگر در تیر مکان باشد و سر او تیر باشد بصید اندازد و صید را هلاک کند یا در تیر مکان باشد  
 و اگر سر تیری رسد هلاک کند حلال باشد و اگر کسی با جانی بر صید غالد و صید را  
 جراحت کند بدندان یا بچنگال و بکش حلال باشد و اگر جراحت نکند خورشتی را بر وی  
 افکند بگریزی و هلاک شود حلال باشد یا نه اندکی دو قولست و اگر جانی را اموضه را بصید  
 غالد بصید را بکش حلال باشد و اموضه جانوران باشد که مدتی او را بقیه کند تا جان شود  
 که سه صفت در او حاصل شود یکی آنکه اگر بصید غالد یا غالش و پروش شود و دیگر آنکه اگر باز



کشیدن صید مجر و حلال باشد و اگر درده صید را جراحت کند پس کسی آن صید را صلح قوم  
برد بگویم اگر جراحت درده چندانی جوع پیش نمانده باشد که گوشتی سر برده حلال باشد  
و اگر پیش مانده باشد حلال باشد و اگر تری بکذا فبینه از نه از بهر صید را نیز صیدی آید  
و مجر حلال باشد و هم جنبی اگر تری باشد می اندازد بر صیدی یا بر حلال باشد و اگر حرام  
آید یا بشد یا مرغ تری بدیشان اندازد و یکی را معنی نکند بر یکی آید حلال باشد و اگر یکی  
معنی آید یکی آید حلال باشد و اگر مرغی آید و بگذرد و در دیگری آید هر دو حلال  
باشد **فصل** قال الله تعالى احل لكم صيد البحر مای و ملح مردار

حلالست فرق باشد میان انگ مای در آب یا در خشک و در جانوری که زنده باشد  
او در آب باشد اگر بر خشک افتد زنده نماند مردار آن حلال باشد بر ظاهر مذهب  
هم چون مای و آب قول بر حنفیه حلال باشد مگر مای اما هر جانور که در آب بود بر خشک

هر دو با شدم چون تنگ و ضعیف هیچ وجه حلال باشد **باب الاضیة**

رواه عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما عدل  
ادعي من عمل يوم النحر احب الي الله من اخراق الدبم ادعی هیچ کاری نکند

رواه بخاری و عمل دوست ترا خون ریختن یعنی قربان کردن و قربان کردن سنت است  
و بقول بر حنفیه واجبست بر هر که مقبضت و نهایی نقد دارد و قربان از لحاظ و بیشتر

گوشتی باید کرد اما اگر کم از پنج سال باشد و لحاظ و نیز دوسال کم نشاید و گوشتی که  
سار و با شده و مده و تر و با شده و کوفی گوشتی از آن علم گوشتی که از دوسار و با شده

هم چون بز و اگر هفت تن در یک شتر یا یک گاو و شتر یک شوند و با شده و یک گوشتی  
پیش از یک خا و با شده و جود کنند تا خیزد و نیز گشته اختیار کنند که در قیامت بر طوط

مگر که خواهد بود و معیوب روان باشد چون چهار و دیوانه و یک چشم و تنگ و لاغری که در  
استخوان

استخوان او مغز مانده باشد و اگر یکی و گوشت بریده اگر چه اندک باشد و دست بریده  
روان باشد و گوشت شکافته روان باشد بر وجه دست و پا سر و دوسر و بریده و شکسته زوا  
و حصی و خایه که فته روان باشد و قول بر حنفیه اگر گوشت کم از یک نیمه بریده در در و با شده  
و وقت قربان آن وقت در آید که روز عید را حتی اقیاب یک بز یا لایه و پس از دو رکعت  
نارسیک و دو خطه بگذرد و اگر کسی پیش از قربان کند محسوس باشد و قول بر حنفیه  
روستای روان باشد پس از صبح روز عید قربان کردن و از پس عید سه روز قربان روا باشد  
تا روز آخر ایام التشریق اقیاب فرو شود و قول بر حنفیه روز سه دیگر ایام تشریق روا باشد

و اگر که قربان خواهد کرد سنت است که چون ماه ذی الحجه در آمد موی و ناخن باز نکند تا قربان کند  
سنت است که بدست خویش قربان کند و اگر زن باشد با ضعیف که بدست خویش نتواند کند

بمسکین تقویع کند و او را ابی حاضر شود نیت کند و اگر غایب باشد روا باشد و روا باشد  
که اگر گوشتی قربانی خویش بخورد و جود کند تا در هر یک بندد و اگر بیشتر باشد که بخورد روا باشد

و بعد و پیش و قیام روا باشد دادن و در و پیش او نیز روا باشد هیچ چیز از وی فروختن  
و با نذر قصاب از پوست باز گوشتان دادن و اگر پوست و چشم در خانه بکار دارد روا باشد

**باب الولیة** روایت النبی صلی الله علیه وسلم قال العبد الرحمن  
بن عوف وقد تزوج بامرک الله لك اولیم ولو نیشاة هر گز ادا نمی شود

بدانکه نکاحی پس از بار فرزند نشود یا فرزند را سنت ختنه کند یا از سفری باز آید  
یا غایبی باز آید و یا تنای گوشت دوست داریم که گوشت بکند و بجا نرطعام دهد و ولیم نکاح

از همه دعوتها مگر که تراست که رسول صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر ولیم نکاح را دست  
باز داشتی و عبد الرحمن بن عوف را گفت ولیم بدو و اگر همه یک گوشت باشد و اعدا است

که رسول صلی الله علیه وسلم دو ولیم ضعیفهما را کرد و پست خردا دار یا نذر در سفر و اگر



و اگر اعیست در دعوت فائزانه مخصوص کردن از هر فائزانی را اگر کسی را بولیم نگاه خوانند  
 و در آن دعوت فادی و منکر نباشد و او را از بهر تو انگری و حشمت نمی خوانند و بطبعی که بجا  
 و بمال و دار نمی خوانند و خواننده مسلمان باشد و از کب حرام خویشی را نگاه دارد و جب  
 باشد حاجت کردن چون او را عذری نباشد هر چند روزها باشد اگر اجماع کند عاصی باشد  
 بحکم خبر رسول الله صم گفت من لم یأت الدعوت فقد عصی الله و رسول الله و گفتند  
 اند که مراد ازین تا کنید است اگر اجماع کند عاصی نباشد و اگر در آن دعوت فادی باشد  
 از غیر خوردن یا خرابی سرگرم اگر بخواست آمدن او دست ازان ف و باز دارند اگر نمی  
 کنند باز باشد اجابت باید کرد و اگر باز نباشد نشاء بید کردن و هم چنین اگر در جایگاه نشاء  
 اینان بر دایه بصورت باشد او بخت یا دیوار نقش باشد بصورت بای جانوران نشاء  
 اجابت کردن و در اینجا نشاء اما اگر صورت بر بطلی باشد که در زیر پای باشد انگنه  
 روا باشد اجابت کردن و چون بدعوت حاضر شد اگر روزه دار نباشد دوست داریم که  
 بخورد و اگر روزه دار باشد بکرم اگر روزه فرض باشد نشاء بد کشدن و اگر تطوع باشد و در  
 که میزبان را از آن خوردن او را بیتی نیاید اولی از آن باشد که روزه نگاه دارد و دعا گوید  
 و اگر گاهیت اید بکش بدو می نرانش بد بر خوان گوید و اساقی را که بر پای باشند و  
 ساقی که در این چیزی دادن ازان مایه بی دستوری میزبان مگر آنکس که بپا  
 با ستم از محبتان با مشور و با مشور دادن و نشاء میمانا نوا  
 از مایه چیزی بخاند بودن بی دستوری میزبان و چون طعام پیش نهادن  
 دو ابا باشد میمانا نوا خوردنی بی دستوری مگر که میزبان آمدن کسی را منظور باشد  
 انگشتان حاضر را خوردن تا آنکس میمانا بی دستوری دهد و در  
 نگاه روا باشد شکر و موز نشاء کردن و حاضران را روا باشد بر داشتنی از هر یک که بخواهد  
 از گناه

اما از گناه دیگر کسی بگوید که آنکس صاحب مرده باشد بر نمیکند اگر روا باشد کسی دیگر را که از  
 کند او را بگوید **فصل فی العقیقه** قال رسول الله صلی الله علیه  
 ان غلام صبیح یعقیقه یذبح عنده یوم السابع و یسبی و یحلق راسه عقیقه  
 دعوائی باشد که بغیر از آن کنندان سنت و به قولک و حقیقه سنت و بر خفت  
 که رسول صلی الله علیه و سلم گفت غلام کرد باشد بعقیقه روز هفتم پس کند و گوید که نام کند  
 و بر سر دست است که اگر فرزند پس باشد دو گو سفند بکشد و اگر دختر باشد گو سفندی و گو  
 سفند تر ماده روا باشد و روز هفتم کند و گو گوید که بر سر دست داریم که بوزن سوزی او را  
 با سیم بد روش دهد و هیچ چیز ازان به نغوشد و چون فرزند از مادر جدا شود دوست  
 داریم در گوش و بانگ نی ز کند و بخرام او بر مادر و این همه درست آمده است  
**باب ما حل من حیوانات** قال الله تعالی یسئلونک  
 ما اذا حل لهم قل احل لکم الطیبات ای حیوانی مردار حلال نیست مگر مای و میوه  
 با جانوری که عیش و در آب باشد و اگر از قید مانده ببرد و دیگر جانوران بر دو قسم اند یک قسم  
 کشتار حلال است و دیگر قسم حرام هر جانور که کتاب یا در اخبار از رسول صلی الله علیه  
 و سلم صلائی آمده است کشتار حلال باشد چون اشتر و لکاو و سفند که در قرآن صلائی آن  
 آمده است و چون خرگور و اسب و روماندان که در خبر آمده است صلائی آن و هر چه در کتاب و خبر  
 حرام آمده است چون خوک حرام باشد و آنچه در کتاب و اخبار صلائی و حرامی آن نباشد  
 بیکرم اگر جانوری باشد که شرع بکشتن آن فرموده یا از کشتن آن نهی کرده است حرام باشد  
 و آنچه در کتاب و سنت نیست بغالب عادت عرب باز کند در خوردن آن چنانکه  
 خبر آمده است که مادر و کلایع و پیسه و موش و جوی و در او سوک گزنده از خواستی اند  
 و در حرم بکشند اینها حرام اند و در بی جسد در آیند جانوری که طبع دی رنجی نیند باشد







هم چون دیگر کبار و درین لغو کفارت باید که خدای عزوجل می گوید لا یواخذهکم بالغیوفی  
 ایمانکم و بی لغوان باشد که در میان سخن کفارت بر زبان می رود لا واللہ و علی واللہ  
 و قول جنتیغین لغوان باشد که بر حافی سو کند خورد که فلان کار کرده ام و نگردد باشد  
 و نینداند که کرده است و اگر بخلاف سو کند خورد چنانکه گوید و خلق اللہ و رزق اللہ گوید  
 بعمدہ اللہ یا بسمت یا بدوزخ یا کعبه یا ای سو کند باشد و اگر است بخلاف سو کند  
 رسول صلعم ان اللہ بنهکم ان تخلعوا بابابکم من کانت حالها فلیحلف یا اللہ  
 خدای شامانی می کند از آنکه بداند شما سو کند خورد هر که سو کند خورد بخدای خورد و اگر گوید  
 گوید که فلان کار کنم من اجود یا ترسا ام یا لافم یا از خدای بزارم ای همه سو کند باشد  
 و ای تان زه کند برین دلیری که کردم در گفت و بگوید چنان الفاظ سو کند باشد اگر دروغ کند  
 کفارت واجب آید و نه سب و زاعی و سقی ثری و احمد و احیای رای محمد الله است  
 و در چند سو کند خوردن که است هر چند راست خورد مگر در کاری که اطاعت خلقی باشد  
 بر فعل عجزی چنانکه گوید بخدای که خر خورم و جب باشد که دروغ کند و کفارت کند و اگر سو کند  
 خورد بر علی از علی خبر که کند چنانکه گوید بهر پیش فلان نشوم فاضلان باشد که ان  
 کار کند و سو کند کفارت کند و اگر بر مباحی سو کند خورد چنانکه گوید گوشت خورم و بفلا  
 خانه در نشوم بگویم اگر گفته است همیشه برین باشم اولیتران باشد که ان کار کند و سو کند  
**فصل** اگر سو کند خورد که در فلان سرای نشوم و در وقت سو کند در آن سرای  
 باشد اگر مقام کند سو کند دروغ شود اگر بیرون شود پس در آید یا بیرون باشد در شود  
 سو کند دروغ شود و کفارت واجب آید و بر قول دیگر دروغ شود و اگر بد بگزیر سرای شود  
 در شود

و اگر دروغ شود در وقت سو کند خورد و اگر در وقت سو کند خورد و اگر در وقت سو کند خورد

و اگر در وقت سو کند خورد و اگر در وقت سو کند خورد و اگر در وقت سو کند خورد

در شود دروغ و اگر در طاف پیش در شود دروغ شود و اگر بر بام آن سر شود دروغ  
 نشود و اگر سو کند خورد که درین سرای باشم و در وقت سو کند در آنجا باشد و مقام کند  
 دروغ شود و اگر در وقت بیرون آید یا بیج فاسق شغل شود یا بیرون آید دروغ نشود و اگر  
 بیرون باشد در شود و مقام کند دروغ نشود و اگر سو کند خورد که برین سرای یا بیرون خانه در نشوم  
 آن سرای خراب شود و صحران شود که ایچ یا نماند در آنجا شود دروغ شود و اگر سو کند خورد که بر  
 زید در نشوم یا یازن زید سخن بگویم یا بنده زید سخن بگویم زید سرای بفروشد و بنده را بفروشد  
 و زن را طلاق دهد پس سرای فروخته شود و یازن طلاق داده و یا بنده فروخته سخن گوید در زنگ  
 نشود اما اگر است کند گوید یا بنده زید یا بنده زید سخن بگویم پس زید بنده بفروشد  
 و یازن را طلاق دهد پس سخن گوید دروغ شود و ام چینی اگر گوید درین سرای زید نشوم زید  
 سرای بفروشد پس در شود دروغ شود و اگر سو کند خورد که بهیج خانه در نشوم هر خانه که در شود  
 از جواب یا زشت یا از سنگ یا در خرطای شود سو کند دروغ شود و اگر در خانه کعبه شود یا در مسجد  
 دروغ شود و اگر سو کند خورد که با فلان کسی در خانه نشوم پس در خانه نشو که فلان یا بچه در آنجا  
 باشد اگر بدل نیست نکند که با فلان نمیشوم سو کند دروغ شود و اگر جنت کند اندرین دو تو  
 و ام چینی اگر گوید با فلان سخن بگویم پس و آنکس سلام کند دروغ شود و اگر گوید با فلان کس  
 و اگر بر جاش سلام کند و فلان در میان ایشان باشد اگر او را بدل صل کند که با فلان نمیکم  
 دروغ شود و اگر جدا کند و قولت در ستر است که آنجا دروغ نشود از هر انگ در میان جاش  
 عادت رفتن است با بعضی سخن گفتی و اگر گوید با فلان سخن بگویم بوی ایشان کند یا نه  
 نوید دروغ نشود و اگر سو کند خورد که سخن بگویم قرآن خواند یا تسبیح گوید دروغ نشود و اگر  
 سو کند خورد که ای خانه یا ای موزه در نشود و در وقت سو کند پوشیده دارد اگر در وقت

و اگر در وقت سو کند خورد و اگر در وقت سو کند خورد و اگر در وقت سو کند خورد











اگر دو قول است بر یک قول و باشد مگر کوه یا با قرار مدعی علیه از تحت و در باشد و بقول  
دیگر و باشد از بهر آنکه بدو کوه حکم روا باشد و قول ایشان حقیقت علم حاصل نشود بحقیقت  
علم خویش و نیز اگر مدعی بر کسی دعوا کند و انگش حاضر باشد و در شهر ظاهر باشد قاضی دعوی  
بشنود تا مدعی علیه یا وکیل او بمجلس حکم حاضر باشد و اگر مدعی علیه تنواری باشد یا از شهر  
غایب باشد نیست قهر دعوی بشنود و اگر کوه ارد کوه بشنود و تعدیل کند حکم کند بطلب مدعی  
علیه و مدعی را سو کند بهر پس اگر مدعی علیه را درین شهر مالی باشد حق مدعی بران مال بهر و اگر  
باشد نام حکمی نویسد بقاضی آن شهر که مدعی علیه یا بنی است و بر حکم خویش کوه کند چون کوه  
در پیشان قاضی گاهی دهند بر حکم این قاضی حق آن مدعی علیه نیست و در معلوم باشد که مدعی  
علیه بکلام شهر است نام مطلق نویسد بر هر یک مدعی عرض کند از متفا اسلام کوه بر کرد  
و اگر گاهی مدعی بشنود حکم کند پس بقاضی آن شهر نویسد حکم کند روا باشد و این نقل شد  
باشد و در قضا و مرم هر چند نیست نزدیک باشد چون ولایت قاضی دیگر باشد روا باشد و در  
نقل نهادن روا باشد و بر قول بحقیقت قضا بر غایب روا باشد و نقل نهادن روا باشد  
و اگر یکی بر دیگری حق دعوا کند و مدعی علیه منکر باشد اگر مدعی کوه ارد او را حکم کند و اگر کوه ارد  
مدعی علیه سو کند خورد و دعوی مدعی میفتد و اگر مدعی علیه بگوید که حکم کند و لکن مدعی  
سو کند دهد پس او را حکم کند و اگر مدعی از سو کند بگوید که دعوی او میفتد و بقول  
حقیقت بگوید مدعی علیه حکم کند بر وی مگر در دعوی قصاص و اگر مدعی علیه سو کند خورد پس مدعی  
کوه ارد مجموع باشد و او را حکم کند و اگر مالی بر کسی دعوی کند مدعی علیه گوید مرا از این  
مال هزار کرده است یا عینی دعوی کند مدعی علیه گوید این بمن فروخته است یا بخریدار است  
این اقرار باشد بمال مدعی سو کند خورد که هزار کرده ام بخریدار و فروخته ام و آنچه دعوی  
میکنند بستاند و اگر کسی جایی یا عینی در دست دارد کسی دیگر دعوی کند که این ملک منست و چه  
بدین

بدینکه باشد قول قول و باشد سو کند اگر مدعی دوم را در او حکم کند و اگر پس از آن که مدعی  
کوه ارد حجب بدو کوه ارد بر ملک خویش حجب بدو را حکم کند از بهر آنکه هر دو کوه ارد را برابر  
شدن و حجب بدو را ترجیح دارد بدانکه عین در دست اوست و شرط نیست کوه حجب بدو را  
که سبب ملک او بیا کند هم چنان کوه مدعی و چون حجب بدو نباشد کوه ارد او را کوه کند  
دهند بر یک قول و بقول اصحاب رای گاهی حجب بدو بشنود مگر در استثنای مناعت کند  
در کسی گوید در ملک من را بوده است و بران گاهی ارد بیا در حجاب بدو پیش خواند یا فیت  
از کسی گوید که من با فندام و بران کوه ارد هم حکم حجب بدو را کند از بهر آنکه اندری حال تحت  
او سو کند است کوه و اگر حجب بدو کوه پس از آن ارد که قاضی مدعی را کوه حکم کرده باشد  
مجموع باشد و او را حکم کند هم چنانکه پیش از حکم ارد و اگر جایی در دست کسی باشد و در  
بیاید و دعوی کند بر یکی گوید این جای جمل مرا است اگر حجب بدو خویشی دعوی میکند  
قول قول و باشد سو کند و از این دو مدعی هر که کوه ارد حکم او را کند و اگر هر دو کوه ارد  
بر ملک خویش مطلق اندری است قول است در ستر است که هر دو کوه میفتد هم چنان  
شود که هیچ کس کوه باشد و بر قول دیگر و مذہب و حقیقت میثاق با بدو حکم کند و قول  
مدعی دیگر فرعه از آنرا که فرعه او برود اید آنرا حکم کند و اگر کوه گوید یک زمانه ملک پیش  
از دیگر گوید بدین ترجیح بخیف چون محاط دعوی میکند اما هر دو ملک یک زمانه باز  
باینکه ندیگی کوه ارد که من از این خریده ام یا بخریدار است یکسانست و دیگر کوه ارد  
که هم از این خریده ام و در دست حکم آنرا کند که تاریخ او پیشتر است و اگر دونی سابق  
سری باشند یکی دعوی کند که جمل مرا ملک منست و دیگر گوید یک نیم ملک منست قول قول آنکس  
باشد که نیم دعوی می کند سو کند از بهر آنکه او را یک نیم حجب بدو است و اگر میان زن  
و شوئی اختلاف افتد در متاع خانه هر یکی دعوی کند که ملک منست و هر دو یک آن خانه باشند







بدان مشغول بودن و بقول بوجیفه است و گویای بود و مبدع مقبول باشد چون  
در بدعت چیزی نگوید که بدان کافر شود و وضعا بهر آن ثابت نگذرد و کسی که از فرغ دنیا  
مخالف باشد یا بنا و بیل کاری کند هر چند در آن تاویل محطی باشد چون اهل بی  
گویی او مقبول باشد و گویای خمر خور و مقبول باشد و اگر بیدست کننده خمر و گویای  
او مقبول باشد در کردن مکر به اعتقاد او ان حلال باشد گویای او در گشتن تا چندانی  
بخورد که مست شود و اگر کسی را قذف کند و قذف آن باشد که برنا منسوب کند و چهار  
گواه بخیر در بزمی او گویای او در کند و چون توبه کند پس از آنکه او را زنند یا پیش از آن که  
او مقبول باشد و بقول ابو حنیفه چون صد زنند پس از آن گویای او مقبول باشد و چند  
توبه کند و با تغافل اگر کسی زن کند و توبه کند پس توبه او ظاهر شود و گویای او مقبول  
باشد و گویای کسی که در آن گویای متهم باشد مقبول باشد هر چند عدل باشد هم چنانکه  
گویی پدر و فرزند را و گویای فرزند پدر را مقبول باشد اما اگر روی گویای مقبول  
باشد اما گویای برادر برادر را و گویای عم و خاله مقبول باشد و اگر مردی عدوت  
باشد ظاهر گویای ایشان را بیکدیگر بشنوند اما اگر یکدیگر را گویای دهند بشنوند و گویای زن و شوی  
یکدیگر را مقبول باشد و بقول بوجیفه باشد و گویای کسی که بدان گویای نفعی خورشیدی را  
حاصل می کند یا ضرری از خورشیدی دفع می کند بشنوند چنانکه مردی مغفل باشد از او ام  
دادن او و دوقی او را بگویی دهند بر کسی بشنوند یا دوقی از او را ثامن مرد را بمالی  
گویی دهند یا کسی بکشته باشند و دوقی از او را ثامن گشته گویای دهند که فلان کشته است  
بشنوند از بهر آنکه نفع آن گویای بدبش با بازاید که حال بسته اند و هم چنانی اگر کسی را جرح  
کنند از او را ثامن جرح دوقی گویای دهند بر کسی که جرح او کرده است پس از آنکه جرح  
نیک شود

نیک شود بشنوند اما اگر کسی را جرح بشود گویای دهند مقبول باشد و اگر مرد مغفل گویای دهند  
بمال پس دوقی از او ام داران آن مغفل گویای دهند فسخ آن گویای گویای بشنوند از بهر آنکه  
ایشان می خورند که زخم تمام داران دیگر از خورشیدی دور کنند و هم چنانی اگر دوقی بر گشتن خطا  
بر مردی گویای دهند پس دوقی از عاقبت گشته گویای دهند بر فسخ گویای بشنوند از بهر آنکه ایشان  
خواهند که بر گویای ریت از خورشیدی نفع است **فصل** قال الله تعالی و لا یأب  
الشیمن او اذ اعدوا علیهم اگر کسی بر خیزد گواه باشد و را بگویی دارن خوانند واجب باشد  
اجابت کردن چون با و یک گواه دیگر باشد حتی ایشان ثابت شود و دوقی بد بر گویای دارن  
مزد اسندن اما اگر قاضی بدی دیگر باشد رها باشد که گویای استوری و نفع طلب کند از نفع مالک  
دوام شود و اگر گواه بی را باشد زنی باشد محذره که بی حس حکم خوانند اسندن بر گویای خویش گواه  
دارا از کسی بخیر یا بد بگری گواه باشد بگری اگر بر دین از کسی دیگر باشد گواه باشد و در واجب  
باشد که گواه بودن و اگر باشد گویای کو بند واجب باشد گواه بودن هم چون گویای داران  
و گویای کو بند واجب باشد یا مانع در کردن کفایت والد اعلم **فصل** قال الله تعالی  
الا یحیی بنی یحیی و یحیی یعقوب آنست بد بگری گویای دارن که بدان علم باشد و علی  
که بدان گویای دارن رو باشد بر ششم است یکی است که نا چشم نیست بد گویای داران چنانکه  
بر گشتن کسی یا بملاک کردن مالی گویای دهند و دیگر است که نا چشم نیست و بگوشت نشوند بد  
گویی دادن چوب و اجارت و دیگر معاشرت و توار با بد که چشم می بیند از آنکه عقد می کنند  
و بگوشت نمی ایشان می شود و نا گویای تواند دادن و دیگر است که بسمع و استغاضه  
رو باشد گویای دادن چنانکه می شنود که فلان پسر فلان مرد است یا پسر فلان زن است  
در دنیا او را بد انگشت می کنند رو باشد که بر نیست او گویای دهد و هم چنین اگر خبری باشد



باشد که در دست کسی می بیند که متعلق در آن نفر مال می کند بی منزه که بر او باشد  
 که نورگویی دهد بلکه آن چیز اما در نگاه و ازادی بنده و لا و وقت اختلاف کرده اند که  
 گفته اند و با باشد بسماع و استخفاف که ای دانی و گردی روان دارند تا بنده و نشوند  
 چون دیگر عقد و اهرج بسماع و استخفاف ثابت شود که ای نابینا در آن مقبول باشد هر که  
 که نورگویی می دهد و در آن باشد با سم و نیت از چیزی که بیدار حجت آید که ای نابینا  
 بنشیند مگر در یک موضع که مردی در موضع خالی درین بر کوشش نبیند و کسی معروف  
 از آن در جمالی و این نابینا و نگاه دارد تا بروی پیش فاضی که ای دهد مسجع باشد و اگر زن بود  
 پوشیده او را کند یا بی کند و غایب شود تا بد بروی که ای دادن تا بوقت اقرار و بیع  
 روی و بنده و بیات و حلیت او نگاه دارند بوقت که ای که روی او بیند و بیقی بداند  
 که این کار است نگاه که ای دهد در صحنی که آدمی را بر دیگر ثابت شود مال یا نگاه با غصب  
 یا حقه متنفذ تا ختم دعوی کند پیش فاضی و فاضی از کوه بخواند تا بد که بر آن که ای  
 و اگر که ای دهد مرد و باشد اما اگر حق خدای باشد چون مرد زن و صد شرب و قطع در آن  
 و رگه و کفارت و طلاق و عتق و اسلام که ای حلیت در مسجع باشد که کسی  
 از کوه ای خواهد دعوی کند و هم چنین و صبی که در رویش ز کرده باشد یا واقعی که بر میگردد  
 کرده باشد یا بر بابط بر بک کرده باشد که ای حلیت بنشیند و اگر کسی بر دیگری حقی باشد  
 و کوه غایب باشد بوقت فضا یا بر باشد و او باشد که بر کوه ای خوشی و دوم در  
 کوه کند تا بر کوه ای او پیش فاضی که ای دهند و همه حقوق برود از عقوبت کوه ثابت شود  
 که متعذر شود که ای اصل را صحر کردن که پمار باشد یا غایب یا مرده باشد و نشاند کوه فرع  
 دادن تا کوه اصل در پیش او بگوید که ای دهم که فلان را بر فلان چندینی مالست و بر کوه  
 هم که ای ده و نا این لفظ نگوید که بر کوه ای من کوه ده نشاند که ای داد و در این چند کوه است  
 بر کوه ای

که گفته است که کوه ای می دهم که فلان را بر فلان چندینی است از هر آنکه عادت رفته است که این سخن  
 بگویند بر حقیقت نگوید که بر کوه ای من کوه ده حقیقت نشود اما اگر کوه در پیش فاضی که ای می دهد  
 و قاضی با اتفاق نیستند حکم کردن را روا باشد کسی را که قول و در پیش فاضی بنشیند و بر کوه ای  
 داد و در چندین چند او را کوه کرده است از هر آنکه پیش فاضی که ای نه اند مگر حقیقت و کوه  
 فرع چنین دهد که کوه ای می دهم که فلان را بر فلان چندینی مالست و کوه ای فرع  
 رو باشد هر چند کوه اصل زن باشد و بگوید که ای هر یک از کوه بان اصل دون کم نشاند و بگوید  
 و حقیقت اگر دون بگوید که ای اصل کوه ای دهند پس کم از دون که ای دیگری که ای  
 دهند روا باشد **فصل** اگر دوم در چیزی که ای دهند و قاضی حکم کند پس رجوع  
 کند از کوه ای بگوید که ای بقضای کوه ای دهند در نفس در طرفه قصاص کنند یا بگوید که ای  
 دهند و محدودان را بداند که شود بر کوه ای قصاص و جب شود هر که گویند بعد کوه ای دروغ  
 دادیم و دانستم که او را بخواند تا عاقبت خوانند که در آن کوه خطا کریم یا او را  
 کسی دیگر دانستم قصاص و اعیان بدست و اعیان بدست عاقله که ای اگر عاقله ایشان را  
 برین گفت تقدیر کند و اگر کنند دست در مال کوه بان باشد و اگر آزادی بنده کوه ای در هر  
 و قاضی حکم کند یا طلاق که فلان زن را طلاق داده است و قاضی حکم کند پس رجوع کند از آن  
 بنده و طلاق زن بر بخت و لکن بر کوه ای قیم بنده و سر کوه ای زن واجب آید و خواهد و شوی  
 و هم چنین اگر شیر خوردن میان زن و شوی که ای دهند و قاضی حکم کند پس رجوع کنند سرای  
 کاه یا بر کوه واجب آید و اگر دون بر حال کوه ای دهند یکی بر دیگری و قاضی حکم کند پس رجوع  
 کند مال از ماعی باز استانند و بر کوه ای و اعیان بدست و اعیان بدست بر قول در سر بخلاف طلاق  
 و عتق از هر آنکه عیسی مال بر جای است هر چند در دست دیگر است و قاضی حکم کند

د فاضی



و حنفیست که همان برکوه و جسد است هم چنانکه بر طلاق و آزادی و اگر دوقی پیش فاشی  
 کوای دهند پس کوای پیش از آنکه حکم کند غیر نیا باشد یا بینا شوند یا دیوانه شوند  
 قاضی حکم کند بکوی ایشان و اگر پیش از حکم فاسق شوند یا مرتد شوند یا از کوی اوی جوع کنند  
 نشاید حکم کردن و اگر قاضی بکوی دوقی حکم کند پس بدید باید او را که کویان کافر بوده اند یا  
 بوده اند یا بالغ بوده اند یا زن بوده اند در چیزی که کویان زنان مقبول نباشد و جسد باشد  
 ان حکم از رد کردن و اگر بدید باید که فاسق بود است بر یک قول مرد کند حکم هم چنانکه بدید  
 که کافر بوده و بر قول دیگر مذنب و حنفی رد کنند از بهر آنکه فاسق قس خوش بینان دارد  
 و بدان که اطلاع افتد و اگر دوقی پیش قاضی کوای دهند پس قاضی را معلوم شود که کوی  
 بدروغ داده است یا قرار ایشان یا بدو کوه که بر اقرار ایشان کوای دهند قاضی کوای  
 نپذیرد و در بار و محبت بگرداند و مضای برایشان اندامی کند که اینها کویان زود  
 ثابت از خبر باشد و دیگر از اجرت و اگر قاضی بکوی دوقی حکم کند که ایشان را بدروغ  
 کوای داده باشند حکم او فاسد باشد و در باطن اگر این کویای بکلیج داده باشند زن  
 ان مرد را که او را کوی داده اند حلال باشد و اگر بطلا ف داده باشند حرام باشد و مقول  
 و حنفی مال و زن حرام باشد و قضای قاضی بر قول او در ظاهر و باطن نافذ باشد و اگر  
 بطلاق داده باشد حلال شود و اگر بمال داده باشد بنده را حلال باشد و با نفق  
 اگر بدروغ ملک مطلق کوای دهند یا بقصاص و قاضی حکم کند بر باطن ثابت نشود و در  
 خراجست که رسول صلی الله علیه و سلم گفت مَنْ نَفَضَ لَهُ بَحْتِي خَبِيْثًا  
فَلَا يَأْخُذْهُ فَاَقْطَعْ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ که او را حکم کنم ببحی برادر او  
 بخیزی باید که بنشیند در کافران یا به از ایشان است اما در حدیث دیگر که میان علما در آن  
 اختلاف باشد و قاضی بکوی انعام حکم کند که او فاسق باشد در ظاهر و باطن چنانکه قاضی حکم کند کسی را  
 بنفعت بیس یا حلال باشد و او را استن یا حکم کند بطلاق او پیش از اطلاع حرام شود بر وی زیرا

مکاه و اشقی از بهر آنکه این مسائل جهت دادیت از قضای قاضی **باب الحیة**  
 چون موافق قولیک از اهل علم افتد اختلاف بر خیزد  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لَيْسَ لَوَاحِبٍ اَنْ يَّرْجِعَ فِيْهَا وَهَبُ  
اَلَا الْوَالِدُ مِنْ وَلَدِهِ اگر کسی چیزی بد دیگری بخشد و آنکس قبول کند دست  
 باشد و لیکن ملک آنکس نشود تا مقبض بکند بدستوری بخشد و چون قبض کرد  
 ملک او شد و مقبض منقول نقل باشد و قبض عقار آن باشد که بخشنده و  
 از آن کونه کند و بد آنکس ربا کند و چون تسلیم کرد باز نتواند گشت که باز  
 باید که چیزی بفزند و فرزند فرزند دهد و تواند گشت هر چند که تسلیم کرده باشد  
 و بقول بعضی از اهل علم اگر بفزند بخشد یا یکی از محارم باز نتواند گشت و  
 مذنب غین ثوری و اصحاب رای نیست و اگر کسی بدهد و فرستد چون  
 بد آنکس سد و قبض کرد ملک او شود و اگر کسی آگوید که این سرای باین  
 کلا ملک تو کرد انیدم تا زنده گانی توانست و آنکس قبول کند ملک او کرد  
 چون بد و تسلیم کند بچون کشیدن چون آنکس میرد بوار ثمان او شود هر چند  
 بکفنه است پس از مرگ تو بوارث را و کسی را که فرزندان باشد باید که  
 در عطا و ادن خرد را و بزرگ را در نوارش همگیان دارد تا از حقوق  
 و حد ایشان این باشد **باب اللقطة** روی آن النبی علیه  
سَلَّمَ عَنْ اللَّقْطَةِ فَقَالَ اَعْرِفْ عَابَهَا وَوَكَايَهَا ثُمَّ عَرِّفَهَا  
سَنَةً فَاِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا وَالْاِفْشَاكَ بِهَا اَعْطَهُ كَمَا شَاءَ



از آن کسی که دیگری بیا بد بنگریم اگر جانور نباشد زرباشد یا سیم یا ستی  
بر دانه صفت آن چیز خویش را معلوم تا اگر کسی دعوی کند صدق او  
بداند پس اگر خواهد همیشه نگاه میدارد تا خداوند بدید آید و اگر خواهد  
بقاضی دهد تا نگاه دارد و اگر خواهد یکسال تعریف کند پس اگر خداوند بدید  
نباید بملکی گیرد و موقوف که خواهد میکند و اگر خواهد بخورد هر چند تو اگر  
باشد اگر خداوندش پس از آن بدید آید قیمت باز دهد و تا اختیار ملک کند  
پس از تعریف ملک او نشود تا اگر خداوند بدید آید پیش از اختیار ملک عین کالا  
باز باید داد و اگر پس از اختیار ملک بدید آید خواهد عین باز دهد و خواهد  
قیمت مرجع عین بر جای باشد و گوی از اهل علم گویند تو اگر نشاید لفظ  
خوردن و ملکی گرفتن پس از تعریف بصدقه بدویش دهد و قول سنین  
و عبدالله بن المبارک و اصحاب رای اینست و واجب نباید لفظ برگزینی  
و چون برگزید دوست داریم دو عدل را بدان گواه کند تا او را اگر دقت  
آید در شان ملکی نگیرند و تعریف آن باشد که کیال بر روز در بازار تا او  
جایی که جمع مردمان باشد و بر در مسجد نماند میکند چیزی کم شده است یا  
جنس گوید که اسم یا زر کم شده است و صفت و وزن نموده تا کسی دروغ  
دعوی کند و بیشتر تعریف جایی کند که در آن موضع یافته است و شب  
روز بدادست تعریف شرط نیست لیکن بر عادت در هفته اول هر روز دوازده

در دو طرف روز نماند کند و دیگر هفته هر روز یک بار پس در هفته یکبار و  
موقت تعریف بر خداوند کالا باشد اگر بدید آید و اگر بدید نیاید و باید  
ملکی گیرد بروی باشد و اگر لفظ چیزی اندک باشد کم از آنک نیم زد یک  
سال تعریف شرط نیست و در روز تعریف کند و اگر حیوانی بیند ضایع بملکیم  
اگر حیوانی باشد که خویش از دوکان خرد نگاه تواند داشت بقوت جون  
شتر و اسب و کاه و خر و یا تنگ چون آهوک بر و اثر ملک باشد یا بقوت  
بریدن اگر در صحرای باشد شاید بچکس یا گرفتن آن از بهر آنکه این جانور از  
در صحرای کند با اعتماد قوت ایشان و اگر در آبادانی باشد باید در حاطی  
نزدیک روا باشد که بگیرد و بروج درست تر از بهر آنکه عادت نرفته است  
آنها را در آبادانی بی نگاه بماند داشتن ظاهر حال آن است که از خداوند  
کم شده است اما اگر جانوری باشد که خویش از دوکان خرد نگاه تواند  
داشتن چون گوسفند و کوساله و جانوری بای شکسته و مانند آن روا  
باشد که بگیرد پس اگر خواهد نگاه دارد و تعریف کند کیال پس ملکی گیرد  
و اگر خواهد بفرزند و اگر جانوری باشد که گوشت او حلال باشد اگر  
خواهد بسل کند و بخورد و قیمت در کردن او باشد و همچنین اگر طعمی باشد  
که از آنک نتوان داشت خواهد بفرزند و خواهد بخورد و قیمت در کردن او  
باشد چون بفرزند قیمت جدا میدارد و تعریف میکند آنچه را که یافته است



چون سال بگذرد همت را بعلی گیرد و اگر بخورد هم چنین تعریف کند و علی  
این جانور بروی نباشد اگر ترجیح بکند بقاضی بر دارد تا بعضی از آن شود  
و بعلت حرص کند و اگر در حرم کند لفظ باید همیشه تعریف می باید کرد و  
نشد پس از یکسال که بعلی گیرد و اگر کسی باید و لفظ را دعوی کند نشاید  
بوی دادن تا صفت بگوید و چون صفت گفت اگر در دل یا بنده نیفتد  
صدق او نشاید بوی دادن و اگر در دل او افتد روا باشد که بدو دهد  
و بکیر واجب نماید تا گواه نیارد بر استحقاق خویش **فصل فی القیظ**  
روای عن عمر بن الخطاب قال رجل وجد متبوءا اذ هب فهو حر و لک  
ولاؤه و علینا نفقة اگر که دکی خود جانی ننماید باشد شاید او را ضایع  
کردن اگر کسی او را بر دارد تا نگاه دارد و توعد کند و آنکس مسلمان و  
آزاد و عدل باشد در دست او را بکشد و هر جامه که بر تن او باشد و  
پرایه که بر روی باشد و جامه که در زیر او باشد و نقدی که بر جامه او بسته  
باشد یا در زیر فراش او باشد همه ملک او باشد و اگر بر ستوری باشد ستور  
ملک او باشد اما اگر نزد یک او مالی ننماید باشد یا ستور ایستاده ملک  
نباشد و چون لقیظ برگیرد دوست داریم که دو عدل را گواه کند بر لقیظ و  
بر آنچه بروی باشد و نفقه لقیظ در مال او باشد اگر با او مال باشد و نشاید  
ایس کسی که او را برداشته است از مال او بر نفقه کردن بی ستوری حکم و بدو

روای

روا باشد و اگر حاکم نباشد او نیز آن باشد که مال بدست امینی نهد پس  
بقدر حاجت می ستاند و اگر خود نگاه دارد و نفقه میکند روا باشد و اگر  
لقیظ را مال نباشد نفقه او در بیت المال باشد و اگر در بیت المال مال نباشد  
بر همه مسلمانان باشد حاکم از هر کس بقدر رسا او می ستاند و نفقه میکند  
و اگر حاکم بفرماید این کس را که لقیظ با دوی است تا دام کند و نفقه کند  
روا باشد و اگر این کس که لقیظ برداشته است فاسق باشد از دست او  
بیرون کنند و با امینی دهند و اگر بنده باشد از دست او بیرون کنند مگر  
که خواجه رضاد بد نگاه داشت او نگاه جان باشد که خواجه برگیرد  
و اگر دقتی برگیرد در دارا سلام از دست او بیرون کنند و حکم کنند با  
او و اگر مردی بیایانی در شهر آید لقیظی برگیرد پس خواهد که بیایان بدست  
بر دریا بکشد از بهر آنکه باشد که کسی ننماید است هم از آنجا طلب کند و دیگر  
از بهر آنکه شهر لقیظ را موافق تر از بیایان و اگر کسی دعوی کند که لقیظ فرزند  
منست حکم کند بفرزندی او و بوی دهند **باب الفرائض**  
قال الله تعالى للرجال نصيب مما ترك الوالدان والافقرون الا  
ميراث بسبب ثابت شود یکی خویشا وندی دیگر زنا شوهری که زن و شوهر  
از هم دیگر میراث برند و سدید و لا که اگر کسی بنده آزاد کند آزاد کند و  
عصبات او از آن گرفته میراث برد اما آزاد کرده از آزاد کننده میراث

ایات التورث من بعد  
و عن النبی صلی الله علیه و سلم  
نقله الفقهاء  
و ایضا التورث من بعد ثلثة  
خاصه زوج القرانه و النکاح و الولاد  
و الزواج عام و هو الاصل



نبرد و آنکس که نکاح میراث برد او را فرضی باشد مقدر و آنکس که بولا میراث  
 برد او را فرض مقدر نباشد میراث او میراث تعصیب باشد و تعصیب  
 آن باشد که اگر تنها باشد جلد ترک برگیرد و اگر با او صاحب قرضی باشد آنچه  
 از صاحب قرض بماند او برگیرد و جلد میراث بر ندکان بیست و پنج تن است  
 پانزده از مردان و ده از زنان اما از مردان برست و برسر  
 اگر چه در فرو شود و بدر و جد بدر بدر اگر چه بلند نشود و برادر  
 مادر بدری و برادر بدری و برادر مادری و برسر برادر مادر بدری  
 و برسر برادر بدری اگر چه در فرو شود و عم مادر بدری و عم بدری و  
 برسر عم مادر بدری اگر چه در فرو شود و برسر عم پدری هم جنس و شوهر که  
 از زن میراث برد و مرد از او گذشته است از زنان دختر است  
 و دختر برسر اگر چه در فرو شود و مادر و جد و جد و جد و جد و جد و جد  
 و خواهر مادر بدری و خواهر بدری و خواهر مادری و زن که از شوهر  
 میراث برد و زن که بنده آزاد کرده باشد از میراث برد اما فرزندان  
 دختر و جد پدر مادر و فرزندان خواهر و فرزندان برادر مادری و  
 دختران برادر و دختران عم و عم مادر و عمه و خاله و خال این  
 جلد از ذوالارحام اند ایشان را میراث نباید و بقول ابو حنیفه میراث آید  
 چون از اصحاب فرایض و عصبات کسی باشد **فصل** قال النبی علیه السلام

و انکس که نکاح میراث برد او را فرضی باشد مقدر و آنکس که بولا میراث برد او را فرض مقدر نباشد میراث او میراث تعصیب باشد و تعصیب آن باشد که اگر تنها باشد جلد ترک برگیرد و اگر با او صاحب قرضی باشد آنچه از صاحب قرض بماند او برگیرد و جلد میراث بر ندکان بیست و پنج تن است پانزده از مردان و ده از زنان اما از مردان برست و برسر اگر چه در فرو شود و بدر و جد بدر بدر اگر چه بلند نشود و برادر مادر بدری و برادر بدری و برادر مادری و برسر برادر مادر بدری و برسر برادر بدری اگر چه در فرو شود و عم مادر بدری و عم بدری و برسر عم مادر بدری اگر چه در فرو شود و برسر عم پدری هم جنس و شوهر که از زن میراث برد و مرد از او گذشته است از زنان دختر است و دختر برسر اگر چه در فرو شود و مادر و جد و جد و جد و جد و جد و جد و خواهر مادر بدری و خواهر بدری و خواهر مادری و زن که از شوهر میراث برد و زن که بنده آزاد کرده باشد از میراث برد اما فرزندان دختر و جد پدر مادر و فرزندان خواهر و فرزندان برادر مادری و دختران برادر و دختران عم و عم مادر و عمه و خاله و خال این جلد از ذوالارحام اند ایشان را میراث نباید و بقول ابو حنیفه میراث آید چون از اصحاب فرایض و عصبات کسی باشد

و انکس که نکاح میراث برد او را فرضی باشد مقدر و آنکس که بولا میراث برد او را فرض مقدر نباشد میراث او میراث تعصیب باشد و تعصیب آن باشد که اگر تنها باشد جلد ترک برگیرد و اگر با او صاحب قرضی باشد آنچه از صاحب قرض بماند او برگیرد و جلد میراث بر ندکان بیست و پنج تن است پانزده از مردان و ده از زنان اما از مردان برست و برسر اگر چه در فرو شود و بدر و جد بدر بدر اگر چه بلند نشود و برادر مادر بدری و برادر بدری و برادر مادری و برسر برادر مادر بدری و برسر برادر بدری اگر چه در فرو شود و عم مادر بدری و عم بدری و برسر عم مادر بدری اگر چه در فرو شود و برسر عم پدری هم جنس و شوهر که از زن میراث برد و مرد از او گذشته است از زنان دختر است و دختر برسر اگر چه در فرو شود و مادر و جد و جد و جد و جد و جد و جد و خواهر مادر بدری و خواهر بدری و خواهر مادری و زن که از شوهر میراث برد و زن که بنده آزاد کرده باشد از میراث برد اما فرزندان دختر و جد پدر مادر و فرزندان خواهر و فرزندان برادر مادری و دختران برادر و دختران عم و عم مادر و عمه و خاله و خال این جلد از ذوالارحام اند ایشان را میراث نباید و بقول ابو حنیفه میراث آید چون از اصحاب فرایض و عصبات کسی باشد

لا یرث

لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم جبار چیز از میراث  
 باز دارد اختلاف دین و بندگی و کشتن و پوشیدگی مرکب مراد از  
 اختلاف دین آنست که مسلمان از کافر و کافر از مسلمان میراث نبرد و  
 اما کافران مرجه دین ایشان مختلف باشد از محمد یکر میراث برند و مرجه  
 از یحکس میراث نبرد و یحکس از میراث نبرد و مال او چون بمیرد بیست  
 باشد مسلمانان را و بنده از کس میراث نبرد و یحکس از نبرد که او را  
 ملک نباشد و اگر کسی خویش دند خویش را بکشد بعد یا بخطا از میراث  
 نبرد اگر چه کشته کوک باشد یا دیوانه و مراد از پوشیدگی مرکب  
 آنست که اگر دو خویشاوند بیکدیگر در آبی عرق شوند یا خانه برایشان  
 فرو د آید بملک شوند یا در غربت بمرند ندانند کدام بیشتر مرد باشد  
 از محمد یکر میراث ندهند میراث سر یکی از ایشان و ارثان زنده او را با  
**فصل** قال الله تعالی و هو یرثها ان لم یکن لها ولد  
 این جماعت و ارثان که بیان کرده شد بعضی از ایشان مر بعضی را حجب  
 کنند و حجب باز داشتن باشد از میراث و حجب برد و قسم است حجب  
 حرمان و حجب نقصان حجب حرمان او را است که از میراث محروم کند و حجب  
 نقصان آنست که نصیب او برب دیگری کمتر شود اما حجب حرمان جابگانه  
 مرده جده را حجب کند هم مادر مادر و هم مادر پدر را و پدر مرده مادر

و انکس که نکاح میراث برد او را فرضی باشد مقدر و آنکس که بولا میراث برد او را فرض مقدر نباشد میراث او میراث تعصیب باشد و تعصیب آن باشد که اگر تنها باشد جلد ترک برگیرد و اگر با او صاحب قرضی باشد آنچه از صاحب قرض بماند او برگیرد و جلد میراث بر ندکان بیست و پنج تن است پانزده از مردان و ده از زنان اما از مردان برست و برسر اگر چه در فرو شود و بدر و جد بدر بدر اگر چه بلند نشود و برادر مادر بدری و برادر بدری و برادر مادری و برسر برادر مادر بدری و برسر برادر بدری اگر چه در فرو شود و عم مادر بدری و عم بدری و برسر عم مادر بدری اگر چه در فرو شود و برسر عم پدری هم جنس و شوهر که از زن میراث برد و مرد از او گذشته است از زنان دختر است و دختر برسر اگر چه در فرو شود و مادر و جد و جد و جد و جد و جد و جد و خواهر مادر بدری و خواهر بدری و خواهر مادری و زن که از شوهر میراث برد و زن که بنده آزاد کرده باشد از میراث برد اما فرزندان دختر و جد پدر مادر و فرزندان خواهر و فرزندان برادر مادری و دختران برادر و دختران عم و عم مادر و عمه و خاله و خال این جلد از ذوالارحام اند ایشان را میراث نباید و بقول ابو حنیفه میراث آید چون از اصحاب فرایض و عصبات کسی باشد







و اگر این برادران بنده باشند یا کافر یا کشته شده برادر باشند حجب  
 نکنند مادر را سبک باشد و باقی پدر را **فصل** روی غیاب  
 عبا جمع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **أَلْحَقُوا الصَّرَافِينَ  
 لَا أَهْلَهَا فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوَّلَى رَجُلٍ ذَكَرَ** فروض شش است  
 نیمی و چهار یک و هشت یک و دو بهر و سبک و شش یک نیمه فروض  
 پنج کرده است فرض شوهر چون زن مرده را فرزند و فرزند بر نباشد  
 و فرض یک دختر صلب و فرض یک دختر بر سر و فرض یک خواهر مادر  
 پدری و فرض یک خواهر پدری است چهار یک فرض دو کرده است  
 فرض شوهر چون زن مرده را فرزند باشد یا فرزند بر سر و فرض زن چهر  
 شوهر مرده را فرزند و فرزند بر نباشد و اگر چهار زن باشند چهار یک  
 میان همه باشد اما هشت یک فرض زنان چون شوهر مرده را فرزند  
 باشد یا فرزند بر سر اما دو بهر فرض چهار کرده است فرض دو دختر صلب  
 یا زیاده و فرض دو دختر بر یا زیادت و فرض دو خواهر مادر پدری  
 یا زیادت و فرض دو خواهر پدری یا زیادت اما سبک فرض سه  
 کرده است فرض مادر چون مرده را فرزند و فرزند بر نباشد و از  
 خواهران و برادران دو نباشد و فرض جد است یا برادران و  
 خواهران در بعضی احوال و فرض دوشن یا زیادت از خواهران برادران

مادری اما شش یک فرض هفت کرده است فرض پدر چون مرده را  
 فرزند باشد یا فرزند بر سر و فرض مادر چون مرده را فرزند باشد یا  
 فرزند بر سر یا دوشن از خواهران و برادران و فرض جد چون مرده را  
 فرزند باشد یا فرزند بر سر و یا خواهران و برادران در بعضی احوال و  
 فرض جد مادر مادر یا مادر پدر و اگر دو جد یا زیادت و در یک درجه  
 کرده اند شش یک میان همه باشد کیان و فرض یک برادر یا یک  
 خواهر مادری و فرض دختران بر سر چون دختر صلب یکی باشد شش یک  
 ایشان را باشد تمامی دو بهر و فرض خواهران پدری چون مادر پدری  
 یک خواهر باشد شش یک بدیشان دهند تمامی دو بهر **فصل**  
**فیه میراث الاولاد** قال الله تعالى **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ  
 الشَّاهِدِ الْإِنْتِصَابُ** اگر مرده را یک بر سر باشد حقه  
 میراث او را باشد و اگر یکی پیش باشد میراث همه را باشد کیان و  
 اگر بران و دختران باشند میراث میان ایشان باشد هر سببی را  
 و جدان که دختر را و اگر یک دختر باشد یک نیمه او را باشد و اگر  
 دو دختر باشد یا زیادت دو بهر ایشان را باشد و فرزندان بر سر  
 در میراث همچون فرزندان صلب باشد هر که فرزند صلب باشد و اگر فرزند  
 صلب باشد و فرزند بر سر نکرم اگر فرزند صلب بر سر باشد فرزند بر سر را هیچ



چیزی نیايد و اگر فرزند صلب دختر باشد بگويم اگر یکی باشد نیمه او را باشد  
 پس فرزند بر سر اگر یک دختر باشد یا دختران بسیار ایشانرا شش یک تامی  
 و دو بر و اگر فرزندان بر سر باشند باقی ایشانرا باشد و اگر بر سران  
 و دختران باشد باقی میان ایشان باشد **لذا ذکر مثل خط الانثيين**  
 و اگر یک دختر صلب باشد و دختر بر سر و بر سر بر سر و دختر صلب را نیمه باشد  
 و دختر بر سر شش یک و باقی بر سر بر سر و اگر دو دختر صلب باشد یا  
 زیادت ایشانرا دو بر باشد پس اگر فرزند بر سر دختر باشد او را هیچ  
 باشد و اگر بر سر باشد باقی او را باشد و اگر بر سر و دختر باشد باقی میان  
 ایشان باشد **لذا ذکر مثل خط الانثيين** و بچین کرد و دختر صلب  
 باشد و دختران بر سر و از ایشان فرزند بر سر بر سر باشد و دو بر دختران صلب  
 باشد و باقی میان دختران بر سر و میان آن بر سر فرزند **لذا ذکر مثل**  
**خط الانثيين** فصل فی میراث الاخوة قال الله تعالى  
**ان امرؤ هلك ليس له ولد وله אחة فلها نصف ما ترك ميراث**  
 برادران و خواهران مادر بدری یا بدری هم چون میراث فرزندان است  
 یک خواهر را نیمه و دو خواهر را دو بر و هر دو مادر بدری باشند  
 یا بدری و اگر یک خواهر مادر بدری باشد و یکی بدری مادر بدری را  
 نیمه باشد و بدری را شش یکی تامی و دو بر و اگر دو خواهر مادر بدری

باشد

باشند و خواهران بدری باشند مادر بدری را دو بر باشد و بدری را  
 هیچ چیزی نیايد اگر با ایشان برادری باشد باقی میان ایشان باشد  
**لذا ذکر مثل خط الانثيين** و خواهران و برادران بدری  
 چون دو باشند یا زیاده ایشانرا سیک باشد برادر و خواهر را هر  
 دو برابر و اگر یکی باشد او را شش یک باشد و برادران بدری بنزله  
 برادران مادر بدری باشند چون مادر بدری باشد در مسئله مشترکه که  
 زنی میرد و از وی شوهر ماند و مادر و دو برادر یا دو خواهر مادر  
 و برادر مادر بدری شوهر را نیمه آید و مادر را شش یک و برادران  
 و خواهران مادر را سیک از ترکه هیچ چیزی نماند برادر مادر بدری با  
 فرزندان مادر در یک شرکت کنند سیک میان جمله قسمت کنند برادر  
 و خواهر یکسان **قول عمر و عثمان و عبد الله بن مسعود و زيد بن ثابت**  
**و مذهب مالک و شافعی و بقول جماعة ان اهل علم شرکت نکنند مادر**  
 بدری را هیچ چیزی نیايد **و قول علی و عبد الله بن عباس** اینست و مذهب  
 سنی و ثوری و اصحاب رای و اگر کجای برادر مادر بدری برادری باشد  
 بدری او را هیچ چیزی نیايد با اتفاق و اگر مادر بدری یا بدری خواهر باشد  
 فرض وی بدهند و مسئله عول شود و خواهران مادر بدری یا بدری  
 با دختر عصبه باشد همچون برادر و اگر مرد را دختر باشد و خواهری



یا زیاده مادر بدری یا بدری دختر نیمه باشد و باقی خواهر از او اگر  
 دو دختر باشد و خواهری مادر بدری و یکی بدری دو دختر از او بود  
 باشد باقی خواهر مادر بدری **فصل فی میراث الایماء**  
 قال الله تعالى **وَلَا يُوْثِقُ الْكُفْلُ وَاجِدَهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ الْكَافِرُ وَلَكِنْ**  
 پدر را در میراث سه حالت یکی آنکه بتقصیب میراث بر دو چون مرده را  
 فرزند نباشد و حالت دوم آنکه بقرضی میراث بر دو چون مرده را  
 بر باشد پدر را شش یک آید باقی برادر و حالت سوم آنکه  
 پدر و میراث بر دو چون مرده را دختر باشد پدر شش یک برادر  
 و دختر فرض خویش بر دارد و باقی پدر را باشد و مادر را بقرض  
 میراث بر دو و در سه حالت است در فرضی یکی آنکه مرده را فرزند نباشد  
 یا فرزند برادر از خواهران و برادران و و باشد مادر را شش یک آید  
 و حالت دیگر اگر مرده را فرزند و فرزند بر نباشد و از خواهران و  
 برادران و و نباشند مادر را سه یک آید مگر در دو مسئله که مادر را  
 سیک باقی تمام بود یکی آنکه زنی بمیرد و از وی شوهر ماند و مادر و  
 پدر ترک بشش سهم کنند یک نهم سهم شوهر را و مادر را سیک باقی یک  
 سهم و باقی پدر را مسئله دوم آنکه مردی بمیرد و از وی زن ماند  
 و مادر و پدر ترک چهار سهم کنند یک سهم زن را باشد و مادر را سیک باقی

یک سهم

یک سهم و باقی پدر را مسئله اول آنکه مادر و پدر یا مادر پدر و شوهر یک  
 آید اگر هر دو بهم گرد آیند شش یک بر دو را باشد **فصل فی میراث الجده**  
 روی عن عمران بن الحصین ان رجلا اتى ابنته  
 علیه السلام فقال ان ابنتی ماتت فمالی من میراثه قال لک  
 السدس قال الراوی لا ادری مع من جدّه پدر را اگر چه بلند تر  
 منزلت پدر باشد هر که که پدر نباشد مگر در چهار مسئله یکی آنکه زنی بمیرد  
 و از وی شوهر ماند و مادر و پدر و دیگر آنکه مرد بمیرد و از وی  
 زن ماند و مادر و پدر درین دو مسئله مادر را سیک باقی باشد پس  
 نصیب شوهر و زن و اگر گنجای پدر جدّه باشد مادر را سیک باقی باشد تمام  
 و سیک دیگر آنکه مادر پدر پدر بیفتد و جدّه بیفتد و چهارم آنکه خواهر  
 و برادران جمله به پدر بیفتند اما جدّه خواهران و برادران مادر پدر  
 و بدری بیفتند قول عمر و عثمان و علی و زید بن ثابت رضی الله عنهم  
 اینست و گروهی گویند برادران و خواهران جمله جدّه بیفتند و قول  
 ابو بکر حدیث و ابن عباس نیست و ذهب ابو حنیفه و هر که که جدّه یا  
 برادران و خواهران افتد بگرم اگر در مسئله صاحب فرضی نباشد جدّه  
 همچون برادری باشد با ایشان تحت سیکه تا تمتت او را بهتر باشد از  
 هر که که سیک همه مال بهتر باشد ان تمتت تا مرد و یکسان باشد سیک بی



دهد و باقی خواهران و برادران و تفصیل آنست که بایک خواهر و یک  
 برادر یا با سه خواهر جدا قسمت بهتر باشد **لذا ذکر شد**  
**الانثین** قسمت کنند چون ازین زیادت شوند جدا سیک بهتر باشد  
 و اگر در مسئله صاحب فرض باشد چون شوهر با زن یا دختر یا دختربسر  
 یا مادر یا جد یا از سه چیز هر کدام بهتر آن باشد قسمت با این زن  
 کند یا شش یک همه مال یا سیک باقی پس از نصیب صاحب فرض اگر  
 فرض یک نیمه باشد یا کمتر جدا سه خواهر یا با خواهری و برادر یکی  
 کند چون ازین زیادت شوند جدا سیک باقی باشد و اگر فرض از  
 نیمه زیادت باشد و از دو بهر کمتر جدا بایک برادر قسمت کند چون زیادت  
 شود جدا شش یک باشد و اگر فرض دو بهر باشد جدا بایک خواهر  
 قسمت کند چون زیادت شود جدا شش باشد و خواهر را با جدا فرض  
 نباشد مگر در مسئله اگر دینیه و صورت اگر دینیه آنست که زنی بمیرد و از  
 وی شوهر ماند و مادر و جد و یک خواهر مادر بدری یا پدری **اصل**  
**مسئله** از شش باشد شوهر را نیمه باشد و مادر را سیک و جد را یک  
 از مال چیزی نماند خواهر را نیمه فرض کند سه سهم و مسئله عول شود و بنده پس  
 نصیب خواهر با نصیب جد چهار سهم میان این قسمت کنند **لذا ذکر شد**  
**مثل حفظ الانثین** چهار سهم بر سه قسمت نتوان کرد سه در سه که اصل

و قد فصله عن النصف من يكون للاب  
 مكر و اخذ لزوجين ما خرجت اب الجدة الثلث  
 و اخذ النصف و الباقي لاولاد الاب و هو واحد  
 من غير على وجه نصيب الاربعه فانما يقع  
 المستثنى من الاربعه و غير من الاربعه فانما يقع  
 مع من الاقارب الاكبره و هو زوج و زوجة  
 و اخذ النصف و الباقي لاولاد الاب و هو واحد  
 من غير على وجه نصيب الاربعه فانما يقع  
 المستثنى من الاربعه و غير من الاربعه فانما يقع  
 مع من الاقارب الاكبره و هو زوج و زوجة

مسئله است

مسئله است با عول ضرب کنند بیست و هفت شود نه سهم شوهر را شش  
 سهم مادر را و باقی دوازده سهم میان جد و خواهر قسمت کنند هشت سهم  
 جدا و چهار سهم خواهر را و اگر دین مسئله بجای خواهر برادری باشد برادر را  
 هیچ چیز نیاید و اگر بجای یک خواهر دو خواهر باشند شوهر را نیمه باشد و  
 مادر را شش یک و جد را شش یک و باقی خواهر را از او و اگر با جدا برادران  
 و خواهران مادر بدری و بدری کرد آید در حق جد جدا در حساب آید  
 پس چون جدا نصیب خویش گرفت بگوید اگر مادر بدری برادر باشد باقی  
 او را باشد و پدری را هیچ چیز نباشد و اگر مادر بدری خواهر باشد بگوید  
 اگر باقی از فرض او زیادت نباشد جدا او را باشد و اگر از فرض او زیادت  
 باشد آن زیادت بدری باشد میان اگر مردی بمیرد از وی جدا ماند  
 و یک برادر مادر بدری و یک برادر بدری جدا سیک باشد و باقی برادر  
 مادر بدری را و اگر جدا ماند و یک خواهر مادر بدری و یکی بدری مال  
 میان جدا و خواهر مادر بدری بدو نیم باشد و اگر جدا ماند و خواهر مادر بدری  
 در برادری بدری جدا قسمت بهتر باشد ترک بدو سهم کند چهار سهم جدا  
 و پنج سهم خواهر مادر بدری را و یک سهم برادر بدری را **فصل**  
 روی آن علیا گرم اسه و جهه شکل عن زوجة و ابوين و بیعتی فقال  
 فی نصیب الزوجة صار ثلثها تسعا هر مسئله که در آن صاحب فرض نباشد

و قد فصله عن النصف من يكون للاب  
 مكر و اخذ لزوجين ما خرجت اب الجدة الثلث  
 و اخذ النصف و الباقي لاولاد الاب و هو واحد  
 من غير على وجه نصيب الاربعه فانما يقع  
 المستثنى من الاربعه و غير من الاربعه فانما يقع  
 مع من الاقارب الاكبره و هو زوج و زوجة  
 و اخذ النصف و الباقي لاولاد الاب و هو واحد  
 من غير على وجه نصيب الاربعه فانما يقع  
 المستثنى من الاربعه و غير من الاربعه فانما يقع  
 مع من الاقارب الاكبره و هو زوج و زوجة



همه عصبه باشند مال بر سر ایشان صفت کنند و اگر بر سر و دختر باشند  
 بر سر را بدو دختر بنهند چنانکه یک بر باشد و یک دختر مال به سهم  
 کنند دو سهم بر سر و یک سهم دختر را و اگر در سنده صاحب فرض باشد  
 اصل سنده بر فرض بنا کنند و اصول حساب که فرض بر و بنا شود هفت است  
 دو - و چهار - و هشت - و سه - و شش - و دو از ده - و بیت و چهار  
 چون فرض نیم باشد اصل آن دو باشد و اگر فرض چهار یک باشد اصل  
 سنده آن چهار باشد و اگر هشت یک باشد اصل سنده از هشت باشد و  
 اگر فرض یک باشد یا دو بر اصل سنده آن سه باشد و اگر فرض شش یک  
 باشد یا نیم باشد و یک اصل از شش یک باشد و اگر چهار یک یا شش یک  
 یا باسیک یا با دو بر در سنده گرد آید اصل سنده از ده از ده باشد و اگر  
 هشت یک یا شش یک یا با دو بر گرد آید اصل از بیت و چهار باشد و از نیم  
 هفت اصل که یا گردید در سه عول افتد در شش و دو از ده و بیت و چهار  
 عول آن باشد که چند فرض در سنده گرد آید و مال بدان و چنانکه از نصیب هر کس  
 چیزی کم کند و عدد سهام زیاده کند اما اصل شش چهار عول در وی نیست  
 شش یک عول شود تا بهفت و یک عول شود تا بهشت و نیم عول شود تا بنه  
 و بدو بر عول شود تا بدو مثال عول تا بهفت زنی میرد از وی شوهرها  
 و دو خواهر مادر پدری یا پدری اصل سنده آن شش باشد شوهر را نیم سهم و

خواهران را دو بهر چهار سهم ترک هفت سهم کنند و مثال عول تا بهشت  
 زنی میرد و از وی شوی ماند و دو خواهر مادر پدری و مثال عول تا بنه  
 زنی میرد و از وی شوی ماند و دو خواهر مادر پدری و دو خواهر مادر و مثال  
 عول تا بدو همه اینها مانند و مادرها اصل ده از ده سه عول در وی نیست  
 بنیم شش یک عول شود تا بنه سیزده و بهر چهار یک عول شود تا بنه بازده و  
 بهر یک شش یک عول شود تا بهفده مثال عول تا سیزده مردی میرد  
 و از وی زنی ماند و دو خواهر مادر پدری یا پدری و مادر و اصل سنده  
 از ده از ده باشد زنی چهار یک سهم و خواهران را دو بهر شش سهم و مادر  
 شش یک سهم ترک سیزده سهم کنند و مثال عول تا بازده مردی میرد  
 و از وی زنی ماند و دو خواهر مادر پدری و دو خواهر مادر و مثال عول تا بهفده



همه اینها مانند مادری اما اصل بیت چهار در آن یک عول افتد

بک عول شود تا بیت مفت باشد مردی بمرد و از وی زنی ماند و در دختر

و مادر و پدر اصل از بیت چهار باشد و دختر را دو بهره شانه

سهام و مادر را شش یک و پدر را شش یک هر یکی را چهار سهم در نداشت یک

سهام که بیت مفت سه سهم کنند **فصل** اگر در یک تن از وراثان دو و از

خوب و بدان کرد آید که بجلال آن صورت آید و در اسلام چنانکه

بگرد خورشید زنی کند یا مسلمان را به شهادت می آید این مفتد

فرزند بسیار آید این فرزند ثابت نباشد و مادر خویش را هم

فرزند باشد و هم خواهد از پدر بهره سبب میراث نیاید اگر مادر بمرد

این فرزند بفرزند میراث بر دو بخواری نیز از بهر آنکه فرزند فو میسر

حاکم فرزند

و اگر فرزند بمرد سبک مادر را بود و مادری و بخواری میراث نیاید و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه مرد

میراث بر دو اگر مردی بآزنی زن کند و فرزند نیاید این فرزند از مرد میراث نیاید و نه مرد از فرزند

از بهر آنکه زن ثابت نشود اما از جانب مادر ثابت باشد از بهر آنکه میراث بر دو اگر کسی

فرزند خویش و هم چندی اگر مردی فرزند را بیا نفع کند از بهر آنکه میراث نیاید اما از جهت

نسب بریده نشود از یکدیگر میراث بر دو **فصل** اگر زنی عایشه

رضی الله عنها و عن ابیها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و آله اعترق

اگر آزاد کند و از جهت نسب میراث از آزاد کننده را باشد فرق نباشد میان آنکه

از آزاد کننده میزند یا زن و اگر آزاد کننده بر جای نباشد عصبه او را باشد پس از آزاد کننده

از آزاد کرده را پس عصبه او را و ترتیب عصبه از آزاد کننده هم چون ترتیب عصبه نسبت

مکرر در پنج سلسله یکی آنکه در نسب پسر مرده دختر را عصبه کند و برادر خواهر را عصبه کند و میزند

خواهر و زوجه اگر آزاد کنند پسر باشد و دختر میراث پسر را باشد و اگر برادر باشد و خواهر

میراث برادر را باشد و زن از میراث و لا نصب نباشد مگر از آزاد کننده را یا از آزاد کننده

از آزاد کننده و دوم آنکه در نسب برادر مرده و جد اگر چه بلند بر شوند در میراث یک باشند

و در و لا اگر آزاد کننده را برادری باشد مادر پداری یا پداری و جد اندر و لا و وقت

بر یک قبل برادر و پسر برادر اگر چه دور و فرود شود اولی از جد هم چنانکه پسر از آزاد کننده او را

از پدر و بر قول دیگر برادر و جد هر دو یک باشند پس برین قول هرگز بیکر اولیتر جد

از پسر برادر او لیتر و برادر از پدر جدا و لیتر بخلاف نسب و پدر جد یا پسر برادر یک باشد

باشند برین قول و برین جد یا برادر قسمت کنند اگر چه برادران بسیار باشند از بهر آنکه

ولا فرض نباشد و اگر آزاد کننده را جد باشد و دو برادر یکی مادری و دیگری پدری

مرد باشد



بر قول اول جمله مال برادر مادر پدری را باشد و بر قول دیگر میان جد و برادر مادر پدری باشد  
یکست بخلاف نسبت جد و سبک باشد و چهارم در نسب پدر و جد و اولاد و برادر و اولاد  
اگر از او گذشته رابع باشد و پدر جد هم این دو قول است بر یک قول عم و اولاد و بر قول دیگر هر دو  
یک باشد و پنجم در نسب اگر دو پسر هم باشند یکی با مرده برادر مادری باشد شش یک است  
باشد که او از مادریست و باقی میان هر دو یک است و در و لا اگر از او گذشته را دو پسر هم باشند یکی  
با او از مادر دربی اختلاف کرده اند و گویند که میسر دو برابر باشد و گویند که  
جمله اثر باشد که با او از مادر است و هرگز بنده از او گذشته را بر همه فرزندان از او کرده و لا  
باشد پسر و دختر و بر فرزندان پسر او تا بر فرزندان دختر او و لا باشد چون پدر فرزندان  
از او باشد و ام چنین اگر مردی کنیزکی دارد از او گذشته او را بر فرزندان کنیزک و لا باشد  
پدر ایشان از او باشد اما اگر پدر فرزندان بنده باشد و لا بر فرزندان کنیزک از او گذشته  
نابت شود پس چون پدر از او شود و لا باز او گذشته کان پدر شود **فصل فی ذوی الارحام**  
و قال النبی صلی الله علیه وسلم **احلوا وراثتکم لکن لا وراثت لکم** اگر کسی بمیرد و لا  
وارث نباشد از جهت نسب و نه از جهت و لا ترک او بیت را باشد و بی قول او بیک  
و زیاده نابت و عبد الله بن عمر و متبذری و ذوالعمر و ما مک و لا فنی مطلبی  
رضوان الله علیهم اجمعین و گویند میراث بذوی الارحام دهند و این قول علیست  
عبد السلام و عبد الله بن مسعود و مذاب احمد و سفيان الثوري و اصحاب رای  
**نکته** و در وراثت اصحاب فرایق باشند بیرون از شوی و زن از پدر  
فرز ایشان از زیادت ایدم برایش دارد کمتر بر قدر میراث ایشان و در بر اصحاب فرایق

و ذوی الارحام لا یورثون  
عن بعد و یورثون فی الوارثه و عن  
الفصل فی ذوی الارحام  
و کل واحد من ذوی الارحام یورث  
الانسان و من لا ذی الارحام له  
و من لا ذی الارحام له و من لا ذی الارحام له  
و من لا ذی الارحام له و من لا ذی الارحام له

مقدم

مقدم باشد بذوی الارحام و ترتیب میراث ذوی الارحام بقول ابو حنیفه رضی الله عنه  
انست که از فرزندان دختر اگر چه دور شود کسی مانده باشد میراث به پدر مادر و برادران  
پدر مادر بنده و از پس فرزندان دختر پدران مادر و از پس فرزندان خواهر و دختران برادر  
پس عیالت و احوال و خالات پس فرزندان ایشان و از فرزندان دختر هر که بمیرد نزد بکر  
اولین و اگر هر دو در درجه یک باشند انگس که اتصال او وارث مرده باشد اولیتر چنانکه  
دختر دختر پسر اولیتر از دختر دختر و دختر از پسر و ارث است با اتفاق چون هر دو  
در بی معنی یک باشند و یکی پسر باشد و یکی دختر سال میان ایشان قسمت کنند **للمرء مثل حظ**  
**الانثی** پس چون از فرزندان دختر کسی باشد به پدران مادر و مادران و پدران پدر  
مادر هر که نزدیکتر و از پس پدر مادر باشد و پدر مادر و برادر و برادر مادر باشد  
و سبک پدر مادر برادر پس چون از ایشان کسی باشد فرزندان خواهر و دختران برادر هر که  
نزدیکتر و از پس چند از مادر باشد و دیگران از مادر و پدر و اگر در درجه یک باشند انگس  
او وارث باشد اولیتر از هر جهت که باشد چنانکه دختر پسر برادر مادر پدری یا پدری اولیتر  
از پسر پسر خواهر از پسر برادر و ارث با اتفاق چون هر دو در بی معنی یک باشند  
انگس که مادر پدری باشد اولیتر پس پدری یا مادری چون هر دو در بی معنی یک باشند  
و یکی پسر باشد و یکی دختر مال میان ایشان باشد **للمرء مثل حظ الانثیین** مگر که از فرزندان خواهر  
و برادر مادری باشند پسر و دختر یکسان باشند پس از عیالت و احوال و خالات و فرزندان  
ایشان هر که بمیرد نزد بکر اولیتر از هر جهت که باشد از جهت عیالت یا از جهت احوال و خالات  
و چون در درجه یک باشند انگس که اتصال وارث دارد اولیتر چنانکه دختر پسر عم اولیتر  
از پسر دختر عم چون در بی معنی یک باشند بکریم اگر فرزندان اعمام و عمت شهد باشند یا



یا فرزندان احوال و خالات تنها باشند مادر پدری اولتر پس پدری و اگر فرزندان اعمام و  
فرزندان احوال و خالات گردانند در هر یک باشند و بهر فرزندان اعمام و خالات را باشد هر چند این  
مادری باشند و یک فرزندان احوال و خالات را هر چند این مادر پدری باشند پس در آن دو بهر میان  
فرزندان اعمام و خالات ترتیب احوال این نگاه داریم و در هر یک میان فرزندان احوال و خالات  
هم چنین **باب العتق** قال الله فک رقبة و قال النبی صلی الله علیه و آله من اعتق رقبة من عباده  
اعتق کل عضو من اعضائه و الله بینه ازاد کردن ثواب بسیار است و در جر است که هر کس بنده مسلمان  
ازاد کند ضایع جزو جهل بهر اندامی از آن بنده او ازاد کند از تشنه و اگر بنده را که بدین منزلت ازادی ازاد  
شود و اگر اندامی از او ازاد کند گوید دست ثوابی تو یا منی تو یا یک تو ازاد است همه ازاد شود  
و در لفظ ازادی نیت شرط نیست که آن صریح و بیانی و لفظ صریح عتق و تحریر اگر بنده  
گوید اعتقک او حرر یک ازاد شود هر چند که نیت کند و اگر گوید مرا بر تو دست نیت یا بر من ثواب  
دادم اگر ای انفعظ نیت ازادی کند ازاد شود و اگر ازاد نشود و اگر گزنی که در حاصل مادر ازاد  
کند و فرزندش را ازاد شود و اگر فرزند را در شکم ازاد کند فرزند ازاد باشد و مادر ازاد نشود و اگر بنده  
باشد مشترک میان دو نفر یک شریک نصیب خویش ازاد کند بکرم اگر چندانی بسیار دارد که قیمت نصیب  
شریک را بدهد قیمت نصیب شریک بروی واجب است و اگر بنده بروی ازاد شود و او را باشد و اگر  
ازاد کنند بهر چه بنده دیگر ازاد شود و بنده شریک بنده باشد که یک بنده او را باشد و یک  
بنده مالک را و اگر بهم مواضع نهند مدتی که خویش را کار میکنند و مدتی خواج را و باشد  
و بقول بعضی از اهل علم نصیب شریک دیگر ازاد نشود اگر چه ازاد کننده مال دارد و یکی بنده را بفروشد  
ناکار میکند و قیمت نصیب شریک را بدهد ناچار ازاد شود و مذهب سنی فوری و اصبی رای  
رحمة الله علیهم اینست و در جر است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که رسول علیه السلام

عبد السلام گفت هر که او را در بنده شریک باشد نصیب خویش ازاد کند مال دارد قیمت تحت شریک  
بدهد بنده ازاد شود و اگر چندانی که ازاد کرده است ازاد شود و هم چنین اگر گزنی که باشد میان دو نفر  
شریک یک شریک با او دخول کند و فرزند یا دیگر این شریک را که دخول کرده است چندانی باشد  
باشد که قیمت نصیب شریک را بدهد قیمت نصیب شریک بروی واجب شود و همه که بزرگ را حکم مادر  
فرزند است شود و ملک هر شریک بر خرد و اگر او را بهر چه بنده یک بنده را حکم مادر فرزند  
اثبات شود و نصیب دیگر شریک بر حال خویش باشد و فرزند یک بنده بنده باشد و اگر بنده باشد میان  
دو نفر یک شریک نصیب خویش مدبر کند درست آید و نصیب شریک دیگر مدبر نشود و اگر هر دو شریک  
بنده را مدبر کنند درست آید پس اگر یکی ببرد نصیب او ازاد شود و نصیب شریک دیگر ازاد نشود و  
ازین مرده ترک مانده باشد و اگر مردی را دو بنده باشد یا زیادت که بدین بنده کلا یکی را ازاد  
کردم بکرم اگر در دل یکی را تعین کرده باشد بفروشم یا بفروشم یا بکند در هر کدام که بپایان کند ازاد شود  
و دیگری را بکند بروی دعوی کند که مرا خواسته و قول قول خواج باشد یا سو کند و اگر بگوید  
نکول کند بنده سو کند بخورد و هر دو ازاد باشند اول بیان او و دیگری سو کند بنده پس از نکول  
خواج و اگر در دل یکی را تعین نکرده باشد او را بفروشد یا بکند یا بکند چون در یکی معین کند ازاد  
شود و دیگری را بکند دعوی کند هم چنانکه بنده را ابتدا ازاد کند و هم چنین در طلاق و زنا  
در دو کوی یکی را طلاق دادم اگر در دل یکی را تعین کند بفروشم یا بکند چون در یکی بیان کرد  
عدت او ازان وقت باشد که لفظ طلاق گفت و اگر زن دیگر بروی دعوی کند که مرا  
طلاق داده قول قول شوی باشد یا سو کند اگر نکول کند زن سو کند خورد و هر دو را حکم نکول  
و اگر در دل یکی را تعین نکرده باشد بفروشد یا بکند یا بکند چون نصیب کرد عدت او ازان وقت  
تعین باشد و دیگری را بکند یا بکند که تعین دعوی کند **فصل** روی عن ابی هريرة قال



رسول الله صلى الله عليه وسلم كن فخري ولد والد له إلا ان يجده مملوكا فينتو به فعتقه  
اگر کسی پدر بخیریش را بخرد یا مادر یا فرزند یا یکی را از جد او یا از جدات یا از فرزندان فرزند یا پسری  
دیگر در ملک او پیدا شود اما اگر برادر یا عم یا خاله یا خالت را بخرد آزاد نشود و به قولش  
فقیه و قول بیشتر اهل علم رضی الله عنهم آزاد شود و مذنب سفیان نوری و زهری و احمد  
و صحاب رای رضی الله عنهم است هر غوث و ندی که محرم او باشد آزاد شود و اگر از پسر  
یا فرزند بعضی در ملک او ابدان قدر آزاد شود پس بکرم اگر با اختیار او در ملک او آمده است  
بدانکه بخیریده است باید و بخشنده اند یا وصیت کرده اند و او قبول کرده است اسم بروی  
آزاد شود و اگر برادر یا پسر یا فرزند او را بخرید در ملک او آمده است چنانکه  
بر او یافته است یا بی آزاد نشود **باب التبریر** روی عن جابر قال در جمل علامه  
لیس له مال غلبه فباعه النبی صلی الله علیه وسلم اگر بنده را مدبر کند گوید و از پس مرکب من  
از آزادی یا گوید ترا مدبر کردم که خواهی پدر یا بختندش بنده آزاد شود از یک مال و اگر از یک  
پروا نیاید بفروشد و وراثت رواند از آن قدر که از یک پروا پیدا آزاد شود و اگر پیش  
از مرگ آن بنده را بفروشد و او باشد بقول بیشتر اهل علم و کرد هر کس بگوید و او باشد  
مادر فرزند و مذنب زهری و نوزاعی و سفیان نوری و صحاب رای رضی الله عنهم  
و اگر بشرطی مقید کند گوید اگر در بی بیماری بخرم یا در بی شهر بخرم یا در بی ماه بخرم قوار  
اگر بران صفت ببرد آزاد شود و اگر از آن بیماری بهتر شود پس ببرد یا بشهری دیگر شود  
یا بمای دیگر ببرد آزاد نشود و پیش از مرکب یا نفاق بیع او روا باشد و اگر بنده را مدبر  
کند پس رجوع کند بر یک قول مدبر بخیرد و بشق اول هم چنانکه کسی بمای وصیت کند پس رجوع  
کند و وصیت بخیرد و بقول دیگر بخیرد هم چنانکه اگر آزادی بنده معلق کند گوید اگر با

سخن نوی

سخن کوی یا بدخلان سرای شوی آزادی بیع آن بنده روا باشد و لکن اگر خواهد که آزاد  
کند رجوع کند روا باشد و اگر مدبر را بفروشد پس یا زهری و قول اول مدبر بخیرد  
و بقول دیگر هم چنان باشد که آزادی بنده بخیری معلق کند پس آن بنده را بفروشد  
چون یا زهری و آن آزادی معلق بر جای باشد یا نه اندری و دو قول بر یک قول بجای  
باشد چون آن صفت یافت شود آزاد شود و بر قول دیگر بر جای نباشد و آزاد نشود  
و اگر بنده را مدبر کند و بگوید و او را بخرم یا بخرم چند ترک او از بنده بیع آزاد نشود از هر آنکه  
آزادی مدبر وصیت باشد و او ام بروصیت مقدم باشد و اگر او ام نرود و لکن ترک او عیب  
باشد بشهری دیگر مدبر آزاد نشود و تا ترک بورش نرسد چون دو وصیت و بهمای مدبر از ترک  
بوارش رسد مدبر آزاد شود و اگر کنیزکی را مدبر کند یا آزادی او بخیری معلق کند و او باشد  
که او بدخل کند و چون او بدخل کند رجوع نباشد از مدبر و چون فرزند یارد از خواهر  
حکم مادر فرزندی ثابت شود و بعد خواهد آزاد شود از سر مال و اگر کنیزکی را مدبر کند یا آزادی  
او بخیری معلق کند پس آن کنیزک را فرزندی ابد از شوی یا از آن حکم مدبری فرزندی را  
نشود بر قول در سزا اگر خواهی ببرد آن صفت یافته شود که آزاد شود و فرزند آزاد  
نشود بر قول دیگر حکم در فرزند ثابت شود هم چون مادر فرزند که فرزندی ارد از شوی یا  
از سزا ببرد خواهد آزاد شود یا مادر اما اگر کنیزک مدبر را یا آنرا که آزادی او معلق باشد از روز  
که آزاد شود یا در شک باشد فرزند از آزادی بیع مادر یا تعلق و الله علم **باب**  
**الکاتب** قال الله تعالی الذین یبیعون الکتاب مما ملکنا انکم کما تبوهون  
ان علمتم فیهم خیرا فبذلک دوا امانت باشد و فوت دوا بر کس از خواهد در خواهر یا ناوا  
ملکات کند دواست داریم که او را ملکات کند و اگر ای دو معنی درو نباشد او لیزان باشد



که او را مکاتب کند لکن اگر کند درست آید و کتب آن باشد که گویند رافرا مکاتب  
 کردم بچندینی و مال معلوم کند بوصف تا این مال بدو پنج یا زیادت آن دو پنج بدهی  
 هر پنج چندینی و مدت هر پنج معلوم کند چون این مال بدادی قزازی یا بدینیت ازادی  
 که هر گاه مال بهر ازاد باشد و بنده گوید هر چندم و اگر یکم از دو پنج کتب کند درست باشد  
 و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه کتب بی اجل و بر یک پنج درست آید و اگر بنده را مکاتب  
 کند بر دو جامه باید و چیز کس در آن چیز روا باشد و او وصف بگوید و بیان کند که یکی بفلان  
 بدهد و دیگری بفلان و قی در است باشد و اگر بر یک جامه مکاتب کند و وصف آن بگوید بر یک  
 و دیگر بفلان و قی در است نیاید از هر انگه چون یک پنج در پنج اول بگذارد دیگر نیم آن جامه معینی  
 شود دیگر پنج را و کتب بر عی در است نیاید و اگر مکاتب کند بر انگه یکجا خواهد خدمت کند  
 و خدمت معلوم کند و با قرضه دیناری بهر در است از هر انگه در قی در خدمت مشغول تواند  
 و دنیا رجعت هم چون دو اجل باشد و عقد کتب از خدمت خواهد لازم تا قی در نتواند کرد  
 مگر بنده از گذاردن مال عاجز آید آنگاه قی در تواند کرد و هر پنج که اجل آن تمام شد و از گذاردن  
 مال آن پنج عاجز باشد قی در تواند کرد از خدمت بنده لازم نباشد و گذاردن مال بروی واجب  
 نباشد هر چند که داد پس بگذارد خواهد اگر خواهد قی در کند تواند و اگر مکاتب ببرد پیش از  
 انگ کتب مال تمام بهر بنده مرده باشد هر چند درست او مال بسیار باشد و آن مال بهر  
 خواهد باشد بعضی از اهل علم گویند که اگر او را مال باشد چندانی که خواهد بهر ازاد میرود و آن  
 مالک و سفی قوری و اصحاب رای رضی الله عنهم انیت و اگر خواهد ببرد کتب بت بخرد  
 مکاتب چون اجل تمام شود مال وارث دهد و ازاد شود و اگر وارث دو باشد مال بهر دو  
 باید داد اگر جمله یکی دهد یا ستوری دیگر ازاد نشود و اگر مکاتب پیش از انگ اجل او تمام  
 شود

شود خواهد که مال بگذارد اگر خواهد در ناستند مال غرضی باشد بدانکه روزگار نا امن باشد  
 ترسد که غایت شود و این مال قوری باشد بعلف حاجت آید یا کالای کران باشد که در نگاه  
 داشت آن مونس افتد واجب نماید پیش از جل پذیرفتن و اگر ازین معانی ضری باشد واجب  
 آید قبول کردن تا بنده ازاد شود و از مکاتب هیچ خرد ازاد نشود تا مال تمام بدهد اگر از پنج  
 کالای باشد پنج اجده و دو خواهد بران عی یا بدینکیم اگر خواهد بران عی بر ضا دهد مکاتب  
 ازاد شود و اگر رضامند بهر کند و مکاتب بنده باشد و اگر مکاتب از گذاردن مال عاجز شود  
 و خواهد کتب فتح کند مال کتب از وی بیفتد و اگر درست بنده مالی باشد خواهد ریا باشد  
 اگر بر مکاتب ام باشد و اگر روی وام باشد وام از مال او بگذارد و باقی خواهد ریا باشد و اگر مکاتب  
 مال کتب بگذارد و ازاد شود آنچه از مال کتب بدهد مکاتب ریا باشد و هم ضعی اگر  
 خواهد مکاتب را ازاد کند یا کرد او ازاد کند از مال کتب ازاد شود و مال کتب بیفتد  
 و آنچه درست دارد او را باشد **فصل** اگر مردی بنده مکاتب کند کتبی نداشت  
 چنانکه با اجل مکاتب کند یا بر یک پنج بر مال مجهول یا شرطی فاسد کند در عقد ضمانت گوید  
 هر که خواهد فتح کند یا فلان کالای از من بخردی و مانند این عقد فاسد باشد چون عقد فاسد  
 حکم ازادی معلق بر بخیر و در هر که بنده آنچه خواهد برو می کرده است بهر ازاد شود و  
 و خواهد بر بروی قیمت رقبه او واجب شود و آنچه خواهد داده است بازستاند و اگر  
 پیش از انگ ستمی خواهد دهد خواهد کرد او ازان ستمی ازاد کند ازاد شود و هم چنان کتب  
 گوید هر که صد درم بدهی قزازی چون صد درم بهر ازاد شود اگر خواهد کرد او از صد درم  
 ازاد کند ازاد شود و هر که خواهد کتب فاسد را فتح کند حکم او بر خیر و اگر پس ازان  
 ستمی بگذارد ازاد نشود و اگر پیش از فتح خواهد ببرد باطل شود چنانکه ازادی معلق باطل



شود باشد بخلاف کتبت درست که بزرگتر خواهد بود و کتبت فاسد در دو حکم هم چون کتبت  
 صحیح یک انگ کسب بنده او را باشد چون کتبت مال بکند زرد و آزاد شود آنچه کسب  
 کرده است درست کتبت او را باشد و فرزندی که آمده است آزاد شود **فصل**  
 قال الله تعالى و انهم من مال الله الذي انكسهم به و اجب باشد چون ملک کتبت کند  
 که از مال کتبت چیزی از و فروزند یا از آنچه بسا ند چیزی بوی باز دهد و نیز هر چه کفروند  
 رو باشد و اگر چند بسا ند بعضی از آنچه بسته است باز بدهد و اگر از مالی دیگر باز  
 دهد ملک را باید که قبول کند و انرا نقدیری نیست پیش از آن و اجب نیاید که اسم  
 مال بروی افتد و کردی که بینه چندانی و اجب نیاید که بدان غنبد حاصل آید و دوست  
 داریم که چهار یکی فرو دهند اگر نه مفت یکی و اگر هر یک یک نیمه از بنده ملک کند بزرگم  
 اگر دیگر نیمه آزاد باشد کتبت درست باشد و اگر یکس نیمه بنده باشد درست نیاید  
 و قول دیگر است که اگر بنده مشترک باشد و یکی شریک نصیب خویش ملک کتبت بدستوری  
 دیگری درست آید پس چون مال کتبت بکند و نیمه آزاد شود و اگر یکس را از آن  
 نصیب شریک سرایت کند و قیمت نصیب شریک باز دهد و قول اول درست است  
 که نیاید و لکن حکم ازادی معلق ثابت شود تا اگر آنچه مستی کرده است بدست پیش از آنکه  
 خواهد از کتبت رجوع کند نصیب او آزاد شود و بنده بخواجه بد آنچه داده است  
 رجوع کند و خواهد قیمت آن یک نیمه از وی بسا ند و چون نصیب او آزاد شود اگر  
 مال او که قیمت نصیب شریک باز دهد جمیع بروی آزاد شود و قیمت نصیب شریک باز دهد  
 و اگر هر دو شریک هم جمیع ملک کتبت کنند درست آید پس چون مال بدین دهد آزاد شود  
 و او را در او باشد **فصل** اگر بنده را ملک کتبت کند و او را بنده خواهد که او را بفروشد  
 یا بخشد

یا بخشد یا فرو کند و نشاید که بکار خویش مشغول کند اگر مشغول کند سزای مرد خواهد  
 و اجب آید و اگر مالی که در کردن ملک کتبت بدست فروشد درست نیاید و اگر کسی را وصیت  
 کند بدان درست آید از سبک و اگر ملک کتبت بکتری باشد روان باشد خواهد را با او دخول کند  
 و اگر دخول کند و اجب نیاید و سزای کاتبین و اجب شود ملک کتبت را بر خواهد و دم چنین اگر  
 کتبتی را ملک کتبت بدست بکند با او دخول کند و اگر دخول کند و اجب نیاید و سزای کاتبین  
 و اجب آید و اگر فرزندی حاصل آید حکم مادر فرزندی وی ثابت شود و کتبت بر خیزد  
 اگر مال کتبت بدست آزاد شود و اگر پیش از آنکه مال کتبت بدست خواهد ببرد هم آزاد شود و  
 اگر با او باشد هم چنانکه در حال حیوة او را آزاد کند و اگر کتبتی را ملک کتبت بدست بکند  
 کتبت که را فرزند آید از شوی با از زن حکم کتبت آن فرزند را ثابت شود بر قول درست را اگر مال  
 کتبت بکند از آزاد شود و فرزند نیز آزاد شود و چون فرزند مادر فرزند که از کسی دیگر آید دیگر  
 خواهد آزاد شود و قول دیگر است که فرزند را حکم کتبت ثابت نشود ملک خواهد باشد هم  
 چون دیگر بنده **فصل** ملک کتبت را خرید و فروخت روا باشد و روا باشد که بفروشد  
 شود از هر حاصل کردن مال و تصرف او بخواجه درست آید و اگر نزعی کند بد انگ چیزی  
 یا بخشد یا بجا یا بفروشد یا چیزی بوام دهد یا دستوری خواهد درست نیاید و اگر بکس سوزی  
 خواهد کند درست آید بر قول درست و اگر بنده آزاد کند پس ملک کتبت درست نیاید از  
 بهر آنکه با زادی و لا ثابت آید و ملک کتبت از اهل ولایت و اگر ملک کتبت بدست خویش را  
 یا فرزند را بخرد یا دستوری خواهد درست نیاید و بدستوری او درست آید بر قول درست  
 و حکم کتبت ثابت شود در پدر و فرزند اگر ملک کتبت خواهد که او را بفروشد روا باشد  
 و چون مال کتبت بکند او را آزاد شود پدر و فرزند نیز آزاد شود و اگر عاجز شود و ملک کتبت

کردن



صلح  
باعض

اگر کتاب فسخ کند همه بنده خواه باشند و مکاتب را روانه سازند زن کرد با دستوری او روا  
باشد بر قول در ستر هم چون تبرع در اگر زن را طلاق دهد یا خلع کند بجزئی انکه درست است ابتدا  
هر چند دستوری خواه باشد و کنیز مکاتب دستوری خواه شود نتواند کرد و خواه او را  
به دستوری او یا بشوی نتواند داد و بر دستوری او روا باشد و اگر مکاتب شش زن را از شوی  
باز خرد به دستوری خواه مایه صلح در زمت او باشد ~~چون از او جدا شود~~ چون از او جدا شود بدهد  
هم چون کنیز که که خویشی باز خرد و اگر دستوری خواه باز خرد مال صلح در کس او باشد بر قول  
در ستر هم چون تبرع و مکاتب را روانه سازد با کنیزی که بخرد دخول کردن هر چند خواه دستوری  
دهد یا بختی بکند یا سریت داشتن روانه شود و اگر دخول کند حد واجب نیاید از مهر  
ملک و اگر فرزندی حاصل شود حکم کتابت در فرزند ثابت شود اما اگر مکاتب از او جدا شود فرزند  
از او جدا شود و اگر از او جدا نشود و کتابت فسخ کند بنده خواه باشد اما کنیز که را حکم مادر فرزند  
ثابت شود یا نه شود و قول است بر قول در ستر ثابت نشود و او را به مکاتب را که او را که  
بفروشد و بقول دیگر ثابت شود و نشاء بد فروختن او را و اگر مکاتب از او جدا شود مادر فرزند  
او باشد و اگر کتابت فسخ کند ملک خواه باشد اگر خواهد بفروشد **فصل اگر**  
بنده یا مدتری کسی بکشد یا اندامی بر بد بعد قصاص واجب آید و اگر وی عفو کند بر مال  
یا جنایت همان بر رقبه او متعلق باشد و او را بفروشد و همان جنایت او از رقبه  
او ببرد و اگر قیمت همان جنایت وفا نکند بر خواه هیچ چیز نباشد و اگر خواه بنده  
تسلیم نکند یا بفروشد روانه باشد و همان جنایت بدهد ارش جنایت با قیمت بنده هر کدام  
مکروه اگر بنده ببرد پیش از آنکه خواه او را منع از بیع بر خواه هیچ نباشد و اگر پس از منع ببرد  
همان بر خواه واجب آید و اگر مادر فرزند جنایت کند یا مالی ملک کند همان بر خواه باشد  
از مهر

از مهر انگ او را نتوان فروخت سیب در فرزندی و بر خواه همان جنایت واجب آید با قیمت  
رقبه هر کدام مکروه و اگر مکاتب کسی بکشد یا اندامی بر بد بعد قصاص واجب شود هم چون  
دیگر بنده و اگر عفو کند بر مال یا جنایت خطا باشد یا مالی ملک کند از آن خواه یا از آن  
پس از همان از آن مال که در دست و دست بگذارد آنچه مکاتب از همان جنایت با قیمت رقبه  
او و اگر مال ندارد کتابت فسخ کند و در همان جنایت او بفروشد و اگر خواه مکاتب از او  
کند یا در آن مال کتابت بپردازد از او جدا شود و همان جنایت بر خواه باشد و قیمت مکاتب  
را یا ارش جنایت هر کدام مکروه و اگر مکاتب مال کتابت بگذارد و از او جدا شود بر خواه هیچ  
چیز واجب نشود از مهر انگ قبول مال کتابت حکم شرع بر وی واجب باشد و همان جنایت  
بر مکاتب باشد با قیمت یا ارش جنایت هر کدام مکروه **باب عتق امهات**  
**قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه** ايمان اوليد ولدك من سيده فانه لاسيعة اولها  
وهو يبيع منها ما عاش فاذا مات نفع حرة اگر مردی یا کنیزی ملک خویش نزدیکی کند و  
فرزندی بیاید بنده یا مرده کنیز که را حکم مادر فرزندی ثابت شود و حکم مادر فرزندی آن  
باشد که خواه را نشاء بد و فروختن و بکشد و کرو و بر رضای او بکشد اما ملک  
او بر بخت خواه روا باشد یا او را بکشد و خدمت فرمودن و با جارت دادن یا رضای  
او هم چون دیگر بنده و اگر خواه ببرد از او جدا شود و اگر مردی کنیزی را بختی کند و از او  
فرزندی بیاید فرزند بنده باشد خواه کنیز که را پس اگر آن کنیز که را حکم مادر فرزندی  
ثابت شود از مهر انگ حکم ازادی مادر را بپس ازادی فرزندت و اندری موضع فرزند  
بنده آمده است و اگر مادر فرزند را فرزندی آید از شوی یا از آن حکم از فرزند حکم مادر  
باشد ملک خواه باشد و لکن نشاء بد فروختن و ببرد او از او جدا شود هم چون مادر و اگر



مردی با کبر که خویش نزدیکی کند و واجب نماید هر چند میداند که حرام میکند از بهر  
 انگ پدر را در مال فرزند شمشیت ملک و گاهی بر پدر واجب است و اگر از بی نزدیکی  
 فرزند حاصل آید فرزند آزاد باشد و کبر که مادر فرزند پدر شود و ملک فرزند بر خیزد  
 و هر چند پدر در ویش باشد و بر پدر گاه و بگاه کبر که وقت فرزند پدر و واجب آید فرزند  
 و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه قیمت واجب آید اما گاهی واجب نیاید و اگر پدر ربنده  
 باشد با کبر که فرزند نزدیکی کند و فرزند یا پدر فرزند بنده باشد و کبر که را حکم مادر فرزند یا  
 نشود و ملک فرزند بر خیزد از کبر که از بهر انگ بنده را ملک نباشد و گاهی در زمت پدر باشد  
 تا آزاد شود پدر و اگر پدر خواهر که کبر که فرزند خویش را زنی کند بنگیم اگر پدر بنده باشد  
 روبا باشد و اگر آزاد باشد روبا باشد اما اگر مردی کبر که بنده دارد پس فرزند آن کبر که را  
 بخر در دست آید و نکاح پدر بر خیزد و هر چند ابتدای نکاح روبا باشد و اگر فرزند با کبر که  
 پدر نزدیک کند هم چنان باشد که با کبر که بیگانه بکند و شوی با کبر که زن هم چنان  
 اگر میداند حد واجب آید و اگر بجهل کند حد واجب نیاید و گاه و بگاه  
 و اگر فرزند میآورد و فرزند آزاد شود و قیمت فرزند واجب آید خداوند کتب و  
 را و فرزند را روبا باشد که کتب و پدر را بفری کند و اگر مردی را نکاح حجت باشد و  
 بسیار آن نکاح که گاه و بگاه زن بدهد و فرزند آن را بسیار باشد و فرزند واجب باشد  
 که کبر که بخود از مال خویش و بدید بخشد از بهر سرب را با گاه و بگاه زنی بوی و حد آید  
 کند و بر پدر واجب آید زن دادن فرزند و الله علم کتاب **الاحادیث**  
 قال الله تعالى ان اكرمکم عند الله اتقیکم وقال الله تعالى فلات کتم تجتوب الله فاما  
 لتعونی فلیکم الله بدانکه که اگر می تو بر خلق به نزدیکی خدای عز و جل متقابله و متقی  
 آید

آیا باشد که او در مشروع بجای آورد و از حرام دور باشد و از حرام دور بودن تواند کرد و در  
 و درج آن باشد که خویشی را از شمشیت که در درخت است از رسول الله علیه وسلم گفت  
 حلال است و حرمت است و میان این مرد و خویش است بر شمشیت یعنی بکمال مانده و حرام  
 مانده از شمشیت خوانند که خویشی را از شمشیت نگاه ندارد و زود باشد که در حرام افتد و در  
 خراست که رسول الله علیه وسلم گفت که در عاقلی اعدا الناس با ورج باشد تا عید زنی  
 مردمان با شمشیت و بنده باید که چند گاه با او در شمشیت نگاه دارد و افعال و اقوال او برست معطلی  
 علم که کار هر دو تنها در متابعت او است و جواج را در بند شمشیت او دارد تا بچشم عالی نگران بر  
 و بگویش خیر نشود که باید و بنیان جز نگوید که بر وی باشد که خیر است از رسول الله علیه وسلم گفت  
 هر که خیرش بود برست سهل و سعادتی رضی الله عنه روایت کند که رسول الله علیه وسلم گفت یعنی

ماهی طبعه و ماهی رصیه امر لا یختار هر که مرا خدا کند میان دوز و دیمان و دمای خویش یعنی  
 زبان و فوج نگاه دارد و در دست خاص باشد و رسول که بر علم لای دخل بخت فتن هر  
 در دست نشود سخن جیم و غیب کردن برادر سلانام چنان باشد که گوشت او بر دی خورده قال  
 نهی و لا یغیب بعضکم بعضا و غیب آن باشد که کسی که در روبا باشد که بر طریقه سرش اگر خری  
 گوید که در روبا باشد آن بهتر باشد و اگر او را در آن گفت مقصودی باشد و بخی روبا باشد  
 چنانکه یکی را با دیگری و صنفی خواهد کرد با کسی شورت کند و آنکس را معلوم باشد که او را زاهد است  
 بخصیته ناپسندیده که در روبا باشد او را بخر کند آن نصیحت باشد غیب و نصیحت مسلمانان بر هم  
 کرد و واجب و نصیحت آن باشد که مصالح دینی و دنیای او نگاه دارد و در آخر تواند در  
 حاضر او دلیل باشد در آنچه رشد در آنست و در غایبی عرض او را از خویشی و دیگران  
 نگاه دارد و بعد از آن باطن نیکو بدو بخشش احوال آن دانستند و خبر و شرم تا اگر در خیر باشد

قال رسول الله علیه وسلم  
 العین من الغیبة  
 وحق ای سعادتی که در حق الله علیه وسلم  
 فاما قال رسول الله علیه وسلم  
 العین من الغیبة  
 وحق ای سعادتی که در حق الله علیه وسلم  
 فاما قال رسول الله علیه وسلم  
 العین من الغیبة



در حد و میقتد اگر در شهر باشد تسبیح عورت مسلمانان کردن با بر فلاحه فعل اجتناب کنی و انظر  
و ثب بر زبان از برادر مسلمان بازگرفتی چیست دنیا زبانت از سه روز و شب رسول صلی الله علیه و آله  
لا یجوز للمسلم ان یجهر و احده فوق ثلاث لیل و خبرهم الذی یجوز ابا القاسم سلام است ای مسلمان  
که از برادر بر در روز سه روز و شب و بهترین این را با شکوه اسلام ابتدا کند و رسول صلی الله علیه و آله  
ایضا فی ثلاث اذا حدث کذب و اذا وعد اخل و اذا ضل فانی فان فی سحره  
کما یکنه حدیث کفنی دروغ گوید و وعده خلاف کند و در انت خیانت کند و در سحر چهره دروغ گفتن  
رضعت آمده است بکار در حرب یا دشمن را و دیگر در وحشت بر گرفتن میان دو مسلمان و سه دیگر در  
مخفی گفتنی میان دو طوی که یکدیگر را دوستی نمایند که انما حقیقت باشد از بهر الفت را و در فتنه و  
کارهای خدای عز و جل دوست دارد و خوی خوشی باز و نیکی کران کند و در خبر است که مرد بخوی خوش  
در هر کس تا با یکدیگر شب نماز کنند و هم روز روزه دارند و دست و زبان از رخ مسلمانان نگاه  
دارد و در خبر است از رسول صلی الله علیه و آله که گفت المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یدیه  
مسلمانان آن باشد که مسلمانان از زبان و دست او سلامت باشند و منومن آن باشد که صاحب از شهر  
او انیم باشد و هم پیوسته داشتن از فزایفی و بر بدن از کباب در خبر است از رسول صلی الله علیه و آله  
که خبر داد از خدای عز و جل که هر که رحم پیوسته دارد منم با وی پیوندم و هر که رحم بر دشمن از وی بریم  
و رحم پیوستن آن باشد که اگر او هم بر دشمن پیوسته داری ای معنی در خبر آمده است و با یکدیگر مردان  
دوستی دارند از بهر خدای عز و جل که رسول گفت صلی الله علیه و آله که الم مع من احببت مرد با انگس  
باشد که او را دوست دارد و معاذ جلیل و لیکن کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت قال الله تعالی  
و حبت محبتی لمتحابین فی و المتحابین فی و خدای عز و جل گفت واجب  
شود دوستی من که با یکدیگر دوستی دارند از بهر او با یکدیگر نشسته از بهر او با یکدیگر  
زبانت

زبانت کنند از بهر او سلام کردن بر یکدیگر از اشعار اسلام است و متنی مکتوب است و سبب دقت  
ابو هریره روایت کند که رسول گفت صلی الله علیه و آله فی سببه لانه خلو اجتهد حتی توفوا و لا  
تؤمنوا حتی تغابوا و الا اذکم علی شیء اذا فعلتموه تخابتم افشو السلام حینکم گفت ای کس  
از شما در بهشت نشو و نما ایمان نیارد و ایمان نیارد با یکدیگر دوستی ندارد شما را دلالت کنیم بخیرگی که  
اگر آن بکنید دوستی داشته باشید اسلام میان خویش اشکارا دارید و سلام کرد و است است  
و جواب دادن فریضه است و مرد و بر کفایت اگر از جماعتی یک نفر سلام کرد بر جماعتی  
و از آن جماعت بکنی جواب داد تمام شد و گرفتن سلام است که گوید اسلام علیکم و برین ده بکار آورد  
بویستند تمام منزلت که گوید اسلام علیکم و برین ده بکار آورد بویستند تمام منزلت  
ده بکنی جواب هم برین صفت جواب سلام چنان باید داد که سلام گفته بشود اگر شنیده نشد  
در حق از وی پیوندم است است که خردن بر بزرگتر سلام کند و انگس که می رود بر نشسته سلام کند و  
بر برادر سلام کند و جمع اندک بر جمع بیشتر سلام کند و هم چنین در خبر آمده است از رسول صلی الله علیه و آله  
و در سلام کردن بدست ایشان گفت و نش بزرگتر بزرگتر بزرگتر بزرگتر بزرگتر بزرگتر بزرگتر بزرگتر بزرگتر بزرگتر  
کردن که اهت و دست گرفتن است و یا زان رسول صلی الله علیه و آله بکنید که را مصافحت کردن  
که در خبر است که ای دو مسلمان بهم نرسند و دست یکدیگر بگیرند که خدای عز و جل ایشان را پیوندم  
پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند و اگر کسی بغضی حبس باشد یا بکاری مشغول باشد بر وی سلام کند  
و اگر سلام کند جواب واجب شود و اگر کسی در خانه خویش شود و دوست داریم که سلام کند و اگر کند  
خانه کسی خواهد بودند دوستی خواهد بود سلام گوید اسلام علیکم و اگر در خانه نشو که در خانه کسی  
باشد بگوید السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین در آن آمده است که چون این بگوید در  
جواب دهد و ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت حق مسلما بر مسلمانان شش چیز است







حرامست و زنا را هر دو محبت در خبر از رسول الله ص و در ستر است که در چپ دست  
و شتر را بکشتن است که انگشتی در خنجر دست چپ دارند چون سوزنه یا نعلین یا کفش  
پوشانند ای پای راست کند و چون برون خواهد کرد تخت پای چپ برون باید کرد و  
نهست با یک پای سوزنه یا یک نعلین و کفش رفتن و جوی روی و سوزنه کردن  
دست است و موی سبیل را خطاب کردن بجا یا بوسه زدن کردن سنت اسلام است  
و سیاه کردن که است و از موی بعضی سوزن و بعضی را ها کردن نهست و موی لب  
ناخون بر چیدن سنت است و موی زبر دست بر کشیدن و موی عورت سوزن رسول الله ص  
علیه السلام پیچید از قطرات اسلام است اول ختنه کردن و موی عورت سوزن و موی زبرد  
بر کشیدن و موی لب چیدن و ناخون چیدن و نش بر موی دیگر کسی در موی خوشتر و جل  
کردن و دست از زدن و دندان بز کردن در خبر است که گفته این افعار و در خواسته مانعو  
و دوست داریم سره کردن که دست آمده است در خوشی چشم رسو دارد و در خبر  
که رسول الله ص علیه السلام هر شب سره کردی بر موی چشم و در دیگر چشم و صورت جانور  
بر جامه کردن معصیت است و هر خانه که درانی صورت باشد یا سگی باشد و شنگان حجت  
درانی نشوند و هر مردی که خوشتر از زن باشد یا زن باشد که خوشتر از مردان باشد کند شکر  
باشد بقول رسول الله ص که فرموده است که خوشتر از از صفای خوش برون کنید  
**فصل**  
روی عن رسول الله ص اندک آن اذ اخذ من محمد و فتح کفه الیمنی تحت خلیه الایمن  
و قال دیت فی عذابک یوم یجث عبدا کد دوست داریم که چون بخشد بر دست راست  
خمس و در خبر است که رسول الله ص دست راست در زیر رخ راست نهادی و این دعا بگفتی دیت  
فتی الله و دوست داریم که بر طهارت نماز خنجر و بر روی خنجر اگر امنیت و در خبر است

که خدای عز و جل

که خدای عز و جل خنجر خنجر در دست دارد و اگر شب خوابد بگوید من از حکایت مکنه ملک که دوست  
او باشد و اگر خوابی پسند که اگر است دارد یا هیچ که حکایت کند به بار سوزی دست چپ برد  
و در و زبرد است بد بگرده و از شیطان به بار استخاضت کند در خبر است از رسول الله ص  
صلی الله علیه و سلم که چنین فرمود و گفت که آن خواب که در زبان ندارد اینست و الله عز و جل  
در خبر است که رسول الله ص علیه السلام طره دشمن دشتی و فال دوست دشتی طره ان باشد  
که بیاک مرغی یا پریدن مرغی از جانبی بکاری فراز شود یا از کاری باز باشد این است بدو  
فال دوست دشتی و فال این باشد که سخن بگوید بشنود و بداند شود و چنگ چار شود و یکی را  
بخواند با سلام با جوینده چیزی بشنود که کسی او از می دهد یا واجد اینچنین دوست دشتی رسول الله ص  
صلی الله علیه و سلم و انسود کردن بسیار و چشم رسیده و کسی را که از جن بوی نظری باشد  
رو باشد بقران و بذر خدای عز و جل با بطریق سحر و نوشتی چیزی که نمی دانند روا باشد و  
بقول کاهن و منجم اعتماد کردن در آنچه از غیب خبر دهند بد که در خبر است از رسول الله ص  
هر که کاهن را راست گوی دارد بدو چیزی که بداند کسل از آنچه خدای بر سول فرستاده بزار است  
و عبد الله بن عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم حسن و حسین را غویز کردی بگفتی  
اعوذ بکلمات الله التامة من کل شیطان و هامیه و من کل نفسی هامة و کفنی ابرام  
علیه السلام پس از خوشتر اسمعيل و اسحق را چنین غویز کردی و غان بن ابی العاص کو بدید  
دردی رسید که بم هلاک بود رسول صلی الله علیه و سلم گفت دست راست بر موضع  
در و نه و با بگویم الله و گفت مفت بار بگو اعوذ بفرقة الله و ندمی ندان  
شتر ما احد و احاذر خدای تعالی ان رخ از من برداشت و حجامت کردن سنت است  
در خبر است از رسول الله ص علیه السلام که بهر نوبت دارد با حجامت کردن و رسول الله ص







والباقي بين الابنين اصل المسئلة من ستة ونصف من ثمانية عشر فللام ثلثا سهم وكل واحد  
من اثنين خمسة اسهم ولو مات امرأت وتركها بنتا وزوج فللبن النصف وللزوجة الربع اصل  
المسئلة من اربعة سهمان للبنت واسهم الزوج والباقي للعصبة ولو مات امرأت وترك بنتين  
وزوج فللبنتين الثلثاء وللزوج الربع والباقي للعصبة اصل المسئلة من اثنا عشر ثمانية  
للبنتين وثلث الزوج وسهم للعصبة ولو مات امرأت وترك ثلث بنين وزوجا وللزوج  
الربع وللبنات الثلث والباقي للعصبة اصل المسئلة من اثنا عشر فلزوج ثلثة وكل واحد  
من البنات سهمان وسهم للعصبة ولو مات امرأت وترك ابنين وبنتين وزوج  
وللزوج الربع والباقي بين الابنين والبنتين للذكر مثل حظ الانثيين اصل المسئلة من  
اربعة ونصف من اربعة وعشرين للزوج ستة وكل واحد من البنين والابنتين  
ثلثة ولو مات رجل وترك ابنتين وبنتا واماً وزوجة فللزوجة الثمن وللأم السهم  
والباقي للابنين اصل المسئلة من اربعة وعشرين ونصف مائة وستين وثمانية و  
نحول بواحدة لاجل البنت وهذه المسئلة مسئلة العول وكل واحد من الابنين  
الاربعةين وثمانية والبنت اربعة وعشرين وللأم ثمانية وعشرين وللزوج احد عشر  
ولو مات رجل وترك بنتا وزوجة فللبن النصف وللزوجة الثمن والباقي للعصبة اصل المسئلة  
من ثمانية للبنت اربعة وللزوجة سهم وللعصبة ثلثة ولو مات رجل وترك بنتين وزوجة  
فللزوجة الثمن والبنتين ثلثا والباقي للعصبة اصل المسئلة من اربع وعشرين فللزوجة ثلثة  
وللبنتين ستة عشر وللعصبة خمسة ولو مات رجل وترك ابناً وزوجة فللزوجة الثمن والباقي  
للابن اصل المسئلة من ثمانية للابن اسهم وللزوجة الثمن وسهم ولو مات رجل وترك

ابنتين

ولو مات رجل وترك ابنتين وزوجة فللزوجة الثمن والباقي للابنتين بالتقوية  
ولو مات رجل وترك ثلثا ابنتين وزوجة فللزوجة الثمن والباقي للابنتين اصل  
المسئلة من ثمانية ونصف من اربعة وعشرين للزوجة ثلث وكل واحد من البنين  
سبعة سهم ولو مات رجل وترك اربع ابنتين وزوجة فللزوجة الثمن والباقي للابنتين  
ولو مات رجل وترك اختا للاب واماً واختين للاب فصاعداً فللاختين الاربعة  
السدس والباقي يرد عليهما اصل المسئلة من ستة ولو مات رجل وترك اختين للاب  
واماً واختين للاب فللاختين الاربعة والام الثلثان فللاختين الاربعة الثلث وكذلك  
اذا كانت الاربعة اصل المسئلة من ثلث ولو مات رجل وترك اختا للام واختا للاب منفردة  
فللاخت الاربعة وام النصف وللأخت للام السدس وللأخت للام السدس والباقي للعصبة  
اصل المسئلة من ستة ولو مات رجل وترك بنتا واختا للاب واماً وللبنت النصف وللأخت  
الاربعة النصف ولو مات رجل وترك بنتا وبنتين وثلث اخوات منفردة للبنت النصف  
وبنت الابن السدس والباقي للاختين اصل المسئلة من ستة ولو مات رجل وترك بنتا ابنتين وزوجة  
للأم واخت للاب وابن اخ للاب واماً فللبنت الاربعة النصف وللزوجة الثمن والباقي للاخت  
الاب واماً اصل المسئلة ثمانية ولو مات رجل وترك بنتين وثلث اخوات فللأخت الابن ولو مات  
رجل وترك اختا للاب واماً وزوجة وللأخت للاب وام النصف وللزوجة الربع والباقي للعصبة  
اصل المسئلة من اربع ولو مات رجل وترك ثلث اخوات منفردة فالبنت الاربعة وام بنت  
للأم فللاخت الاربعة وام النصف للمال وللأخت الاربعة السدس وللأخت للام السدس  
والباقي للعصبة اصل المسئلة من ستة ولو مات رجل وترك اختين للاب واماً وزوجة وللأختين  
الاربعة وام الثلثان وزوجة الربع والباقي للعصبة اصل المسئلة من ثمانية عشر ولو مات رجل وترك بنتا







بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 فاعلم يا عبد الله  
 ان الله قد خلقك  
 من تراب وخلق فيك  
 روحا من روحه  
 فاعلم ان الله  
 لا يهلك شيئا ولا  
 يحفظ شيئا  
 الا بقدر ما يشاء  
 فاعلم ان الله  
 لا يهلك شيئا  
 ولا يحفظ شيئا  
 الا بقدر ما يشاء  
 فاعلم ان الله  
 لا يهلك شيئا  
 ولا يحفظ شيئا  
 الا بقدر ما يشاء



[illegible]



